

فهرست مطالب

	۲	اردوگاه آسمانی رمضان
۷		سیمای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در قرآن کریم(7)
	۱۱	درسهای حدیثی یا منبرهای کوتاه
	۱۴	روزه در سیره معصومین(علیهم السلام)
	۱۹	نگاهی به علل صلح امام حسن(علیه السلام) با معاویه
۲۳		موضوع گیری امام حسن(علیه السلام) در مکاتبه با معاویه
	۲۸	جنگ بدر
	۳۳	خطر ریاست طلبی
	۳۷	دستاوردهای اخلاقی فتح مکه
	۴۰	روش تعیین سمت قبله
	۴۶	حقوق والدین در صحیفه سجادیه (2)
	۵۱	نگرشی بر مسئله فدک (3)
	۵۶(1)	مصادق شناسی اسراف در جامعه کنونی ایران
	۶۴	آداب سفره در فرهنگ اسلامی
	۷۰	از عرفان ناب تا عرفان دروغین (3)
۷۷		بحرین در عرصه های علمی، فرهنگی و اجتماعی(3)
۸۲		روزه و رمضان در سخنان مقام معظم رهبری(مدظله)
	۸۶	رهنمودها و خیرها
	۸۹	قرآن در آینه احکام
	۹۴	همراه با شاعران ولایی
	۱۰۴	پرسشنامه مجله مبلغان

اردوگاه آسمانی رمضان

محمود مهدی پور

ماه پربرکت رمضان، یکی از فرصتهای ارزشمند و نعمتهای بزرگ خدایی است که بر اساس حکمت و تدبیر الهی تشریح شده و در اختیار جوامع انسانی قرار گرفته است.

این ماه، ماه ضیافت الهی است. شکر برکت و رحمت و مغفرت پروردگار بر زندگی آدمیان می‌وزد. و بهار عبادت و ایمان و اخلاق آغاز می‌شود.

ماه رمضان نقش یک اردوگاه تربیتی بزرگ و آموزشگاه بین‌المللی را ایفا می‌کند. مؤسس و مربی و معلم و مدیر اعلاای این اردوگاه آسمانی خداوند متعال است.

ماه رمضان هم فرصتی برای «خداشناسی» و «دین‌شناسی» است، هم بستری برای رشد ایمان و اخلاق فردی و اجتماعی. در این اردوگاه آسمانی «سبک زندگی اسلامی» تدریس و تمرین می‌شود. با فرا رسیدن ماه رمضان، دوباره، مساجد و معابد، غبارزدایی و منور و معطر می‌گردد.

دوباره، جلسات تلاوت و تدبیر و تفسیر قرآن برگزار می‌شود.

دوباره کلاسهای آموزش قرآن و تجوید و مفاهیم و روخوانی برقرار می‌گردد.

این ماه یکی از بهترین فرصتها برای «خودسازی» و «جامعه‌سازی» و یادگیری معارف دین و تمرین «سبک زندگی» است. نقش عالمان دین و مبلغان گرامی در این اردوگاه معنوی نقشی بی‌بدیل و حیات‌آفرین است.

مبلغان اسلام با انگیزه الهی و اخلاص و تدبیر و تلاش پا در این اردوگاه آسمانی می‌گذارند و زمینه پرورش انسانهایی طراز مکتب و شایسته نام «مؤمن» و «مقوی» و «عارف» و «مجاهد» و «عالم» و «عامل» را فراهم می‌آورند. ماه رمضان اگر با شراکط الهی آن برگزار شود زمینه تولد نوین و تحوّل بنیادین در افراد و جوامع اسلامی را فراهم می‌سازد و امت اسلامی در عید فطر به فطرت الهی خویش باز می‌گردد.

از جسم و جانی سالم برخوردار و آماده پیکار در راه حق و عدالت می‌شود.

جابر بن عبد الله انصاری از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

«يَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَهْرَ رَمَضَانَ فَصَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ حَفِظَ فَرْجَهُ وَ لِسَانَهُ وَ غَضَّ بَصْرَهُ وَ كَفَّ أَدَاهُ خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ^۱ ای جابر! هر کس وارد ماه رمضان شود، روزهایش را روزه بدارد و شبهایش به ذکر و نماز بایستد و پاکدامنی خویش را رعایت کند و زبان خود را کنترل نماید و چشم از گناه فرو بندد و آزارش به دیگران نرسد، مانند روزی که از مادر تولد یافته از گناهان پاک می‌شود.»

ماه رمضان ماه پاک‌سازی جسم و جان، ماه بازگشت به ایمان و اخلاق ماه دوری از شیطان و ماه قرار گرفتن در زیر آبشار معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) است.

ماه جهاد اکبر

ماه رمضان ماه جهاد اکبر است.

نزول قرآن کریم در لیلۃ القدر و تأکید پیش‌وایان اسلام بر تلاوت قرآن و قرائت سوره‌های خاص مثل سوره شریفه «قدر» در هنگام سحر و افطار، پیامهای عمیق و پرمعنی در بر دارد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که هیچ مؤمنی سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* را به هنگام سحری خوردن و افطار کردن تلاوت نمی‌کند مگر اینکه پاداشی بسان اجر شهید در خون تهیه در راه خداوند متعال دارد.

عن الصادق (علیه السلام): «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ صَامَ فَقَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عِنْدَ سَحُورِهِ وَ عِنْدَ إِفْطَارِهِ إِلَّا كَانَ فِيهَا بَيْنَهُمَا كَأَلْمُتَشَجِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ روزه داری، حضور در میدان جهاد اکبر است و بدون «جهاد اکبر» موفقیت در «جهاد اصغر» امکان پذیر نیست. روزه الفبای «خودسازی» و «آزادگی از زنجیر بردگی است». و بدون «خودسازی» اصلاحات اجتماعی و انقلاب جهانی رؤیائی تحقق ناپذیر است.

روزه داری، جنگ و جهاد با دشمن درونی و با شیطان نامرئی است و تهجد و بیداری در شبهای رمضان، مقدمه «بیداری امت اسلامی» و راهکار تغییر سرنوشت ملت‌های مظلوم جهان است. اکنون همه می‌دانند، روز قدس میعادگاه بیداری اسلامی و کانون دفاع از مظلومان جهان است.

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج 96، ص 371.
۲. المحاسن، احمد بن خالد برقی، دارالکتب الاسلامیه، قم، 1371 ق، ج 1، ص 68.

امام صادق(علیه السلام) از پدران بزرگوارش از رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) چندین نقل کرده که به اصحاب فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يَسْوَدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُؤَاظَرَةُ عَلَى عِلَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتَيْنَهُ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ؛^۱ آیا شما را به کاری آگاه کنم که اگر انجام دهید، شیطان از شما آنقدر فاصله می گیرد که مشرق از مغرب فاصله دارد؟ گفتند: آری. فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می سازد. صدقه کمر او را می شکند، مهرورزی در راه خدا و همکاری در اعمال نیک دنباله او را ریشه کن می کند، استغفار و آمرزش خواهی از خداوند شاهرگ گردن او را می بُد و هر چیز ز کاتی دارد و روزه، زکات پیکر انسانها است.»

ماه برنامه ریزی و سیاستگزاری
ماه رمضان و به ویژه شبهای قدر هنگام تصمیم گیری و تعیین سرنوشت و تغیر مقدرات جامعه جهانی و تحویل بنیادی در زمینه مرگ و زندگی و اقتصاد و سیاست و بهره مندی و محرومیت، در زندگی فردی و اجتماعی است. ماه تقدیر و تدبیر الهی برای اداره بهتر انسان و جهان است. لیلۃ القدر به تصریح قرآن از هزار ماه بهتر است بدون تردید، عملکرد و اندیشه و پاکی و اخلاص انسان در سرنوشت او اثرگذار است و انسان می تواند با تقویت ایمان و اصلاح اخلاق و اقدامات مثبت اجتماعی، در مسیری گام بگذارد که سرنوشت خویش، سرنوشت خانواده خویش و سرنوشت جامعه و جهان بشری را تغییر دهد.

تصمیم گیر عالی و نهایی برای عالم و آدم، خدا است ولی تصمیم های الهی براساس حکمت و عدالت و متناسب با ظرفیتها و آمادگی های خود انسانها اتخاذ می شود. انسان باید برای هماهنگی و بهره گیری بهتر و بیش تر از الطاف و نعمتهای خداوند و رشد و تکامل خویش، برنامه ریزی و تلاش کند.

در فضای معنوی ماه رمضان، شیطان از انسان دور می گردد و آدم با خدای خویش خلوت می کند، فرصت و فضای سالم برای تفکر و اندیشه و برنامه ریزی بدست می آید، قدرت تعقل و توان خردورزی و آینده نگری با مهارت و کنترل غرائز افزایش می یابد.

مسلمانان در ماه رمضان با دوری از گناهان و تقویت پارسایی و اخلاق و ایمان به خودسازی می پردازند و زمینه بهره گیری از الطاف ویژه الهی را کسب می کنند.
ماه رمضان و لیلۃ القدر فقط فصل برنامه ریزی و بودجه گذاری الهی نیست انسان هم باید برای خویش برنامه ریزی کند.

✓ برنامه ریزی در زندگی فردی.

✓ برنامه ریزی در زندگی خانوادگی.

✓ برنامه ریزی برای قلمرو فعالیتها و اختیارات اجتماعی.

✓ و سرانجام برنامه ریزی و اندیشیدن برای رهایی و صلاح و فلاح امت بزرگ اسلامی.

این برنامه ریزها در سایه روزه و رمضان آسان تر و دقیق تر و منطقی تر انجام می شود.

دعا در حقیقت درخواست گنجاندن نیازهای خویش در «نظام برنامه و بودجه» کلان الهی است. برنامه ریزی کلان جهانی و سیاستگذاری کوتاه مدت و بلند مدت و میان مدت، نیاز همیشگی و فراگیر جوامع انسانی است و لی هر گونه برنامه ریزی و سیاستگذاری در جهان به فرمان ذات اقدس ربوبی و اذن و دستور او امضا و اجرا می شود.

حاکم و سلطان مطلق انسان و جهان خدا است و امام عصر (عج) خلیفه و کارگزار خدا در جهان هستی است و برنامه های حضرت ربوبی هر سال به آگاهی و اطلاع نماینده تام الاختیار او در جهان می رسد و شبهای قدر، شبهای تدبیر و بررسی و تقدیر و امضای نهایی سرنوشت افراد و جوامع انسانی و حتی غیرانسانی است. علاوه بر شبهای قدر، کارنامه هر کس به طور هفتگی یک یا دو بار بر حجت الهی عرضه می شود و موجب شادی یا اندوه آن بزرگوار می گردد.

برنامه ریزی نماد اقدام براساس حکمت و عدالت و نشان هدف داری در جهان خلقت است. انسان در اردوگاه آسمانی رمضان به «خودسازی» و «برنامه ریزی» نیاز دارد. یک دانش آموز برای خویش برنامه درسی دارد. یک مدرسه برای پیشرفت برنامه دارد. نظام آموزش و پرورش در سطح عالی تر برای دست یابی به اهداف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، برنامه ریزی کلان تر را تعقیب می کند. و هر کشور متناسب با اهداف و آرمانها و نیازها و موقعیت خویش برای دست یابی به «اهداف مطلوب» و پیشرفت از «وضعیت موجود» سیاستگذاری و برنامه ریزی دارد.

برنامه ریزی و سیاستگذاری در سطح فردی و اجتماعی نیاز به چهار گام مهم و اساسی دارد.
ارکان برنامه ریزی

مهم ترین وظیفه انسان، برنامه ریزی و تلاش برای اصلاح فرد و جامعه است.

1. شناخت دقیق وضعیت موجود؛

2. ترسیم روشن آینده مطلوب؛

3. تدوین برنامه جامع و سهل و آسان برای حرکت در چارچوب سبک زندگی اسلامی؛

4. ایجاد انگیزه برای حرکت به سوی هدف.

نخست باید ابعاد و انواع انحراف از سبک زندگی اسلامی در ج امعه به خوبی شناخته و معرفی گردد. و اراده عمومی بر بازگشت همه به موازین دین شکل گیرد. سپس آفاق زیبای نظام مهدوی و عدل جهانی در چشم انداز بشر ترسیم شود تا شور و شوق عمومی برای دست یابی به جامعه ایده آل اسلامی و حیات طیبه و مدینه فاضله مهدوی پدید آید. ایمان، تدبیر و امید مثلث راهنمای مدیران و مردم به سوی آرمان شهر موعود است.

امام صادق(علیه السلام) سبک زندگی اسلامی و آیین محمدی را در شش اقدام عبادی و اجتماعی چنین خلاصه کرده است:

1. اقامه نماز؛

2. پرداخت زکات؛

3. روزه ماه رمضان (و حضور در این اردوگاه پرورش انسان مکتبی)؛

4. حج خانه خدا (که جلوهگاه همدلی و همراهی است).

5. اطاعت از رهبری حق و امام عادل؛

6. ادای حقوق مؤمنان.

حضرت فرموده است: «الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ وَ آدَاءُ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ...»¹

اگر امت اسلامی آفاق زیبای حاکمیت توحید و نظام مهدوی را فرا روی خویش قرار دهد و جز به توحید و عدالت نیاندیشد و نسبت به حيله ها و نیرنگها و فریبهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مستکبران جهان، آگهی یابد، بیداری اسلامی و بلکه بیداری مستضعفان جهان شکل می گیرد بنابراین روزه و رمضان پیش نیاز تحقق سبک زندگی اسلامی است.

و این سبک زندگی تنها راه رهایی و فلاح انسان از سلطه زر و زور و تزویر است ، ولی جامعه در صورتی «راه و رسم اسلام و مسلمانی» را می آموزد و بدان پایبند می ماند که عشق خدا و قانون عادلانه او با روح مدیران و جان مردم عجین شود . «توحید» زیربنای عرفانی سبک زندگی اسلامی و عدالت ، آرمان بلند و قدسی تمام فطرت‌های پاک و سالم در جامعه جهانی و معرفت امامت و پیروی از امام موعود و معصوم ، تنها راه ر هایی از نظام جاهلیت قدیم و نوین است . مدیران و مسؤولان کشور همان گونه که برای اقتصاد و سیاست و امنیت و بهداشت و درمان با هماهنگی و تدبیر و سرمایه گذاری عمل می کنند برای موفقیت در «جهاد اکبر» و اصلاح فرهنگ و اخلاق عمومی باید با تمام تون بکوشند و خود در خط مقدم جهاد و و پارسایی بایستند.

مبلغان دین و اصلاح اندیشه ها

یکی از وظایف مهم مبلغان دین ر اهنمایی و هدایت جامعه در دوراهیها و چندراهی های زندگی است.

- هدایت در بعد نظری و اصلاح اندیشه ها و اهداف و آرمانها؛

- هدایت در بخش عملی و رفتار و مقررات زندگی.

مبلغان هم باید عقاید و اندیشه ها و اصول تفکر و اخلاق و مبانی قانون گذاری اسلامی را به جامعه تعلیم دهد. هم در زمینه اجرای قوانین الهی راهکارهای مناسب را بیان کند و مردم را به انجام واجبات و ترک محرمات تشویق و ترغیب نماید و مکروهات و مستحبات دینی را با گفتار و رفتار آموزش دهد.

جامعه گاهی در بعد نظری و اندیشه ها گرفتار خطا و اشتباه است . گاهی در بخش عملکردها و رفتار و موضع گیرها، مبلغان دین و مرزبانان فرهنگ اسلامی در هر دو بخش رسالتی سنگین بر عهده دارند. هم معارف قرآن باید به جامعه انتقال یابد، هم احکام شرعی باید در قالب وظایف اقشار گوناگون و اشخاص مختلف و در سطوح متفاوت تبیین و تشریح گردد. جلسات مذهبی بدون احکام ناقص و نارسا است . و احکام شرعی بدون معارف و عقاید و اخلاق پشتوانه درونی ندارد.

بدون تقویت عواطف و عشق نبوی (صلی الله علیه و آله) و علوی و مهدوی، مدح و مرثیه اهل بیت (علیهم السلام)، مراسم رمضان فاقد شور و شوق و احساس و عواطف دینی است. شناخت اهم و مهم و تشخیص اولویتها

امروز دهها پرسش در فکر و فرهنگ جامعه وجود دارد که مردم و حتی مدیران وظیفه خویش را نسبت به آن نمی دانند، برخی مسائل نیاز به پژوهش و اجتهاد نوین دارد متفکوران و مفسران و فقهای بزرگ اسلام باید تکلیف را روشن کنند و جامعه را از سرگردانی و حیرت رهایی بخشند. و برخی موارد مبلغان گرامی باید فتاوی و دیدگاه های معتبر و متقن علمای دین را بر جامعه ابلاغ نمایند. راستی چه کسی باید سیاست درست و عملکرد منطقی را در موا رد زیر تشریح کنند و دولت و ملت را هدایت نمانند؟

پیشرفت مقدم است یا عدالت؟

استقلال مقدم است یا آزادی؟

ازدواج مقدم است یا اشتغال؟

تولید مقدم است یا تجارت و توزیع و یا صنعت و جهانگردی و معادن؟

ترک محرمات واجب تر است یا انجام واجبات؟

تعهد و تقوا مهم تر است یا تخصص و مهارت؟

پذیرش ولایت مقدم است یا اعلام برائت از باطل؟

خودسازی مهم تر است یا جامعه سازی؟

اصلاح فرد یا اصلاح نظام؟

علم بهتر است یا ایمان؟

عقل مهم است یا احساس؟

ثروت بهتر است یا اطلاعات؟

و به قول معروف علم بهتر است یا ثروت؟

محور خطابه و سخنرانیهای عمومی

...مبلغان گرامی و مدیران فره نگی وظیفه دارند: با شناخت ظرفیتهای و نیازهای مخاطب و در حد توان و آگاهی خویش اقدام کنند. نیازها، خطرها، مشکلات فکری و فرهنگی جامعه را بخوبی بشناسند و براساس آن امکانات تبلیغی را بکار گیرند.

داشتن برنامه تبلیغی مناسب و هماه نگی فعالیتهای فرهنگی از مهم ترین نیازهای امروز کشور است.

مبلغی موفق است که بتواند فعالیت های فردی و اجتماعی را با اهداف و آرمان های بلند الهی هماهنگ سازد و جامعه را در مسیر انجام و اجرای واجبات الهی و دوری از محرمات و گناهان بزرگ و کوچک هدایت کند.

مبلغی موفق است که به خفتگان بیداری، به غافلان هوشیاری، به منکران ایمان، به حیرت زدگان یقین و توان تصمیم گیری و به وحشت زدگن، انس و آرامش و به مخالفان الفت و آشنایی و به یأس زدگان امید هدیه کند. مبلغی موفق است که پیش از معالجه و نسخه نویسی در معاینه و تشخیص بیما ریهای فردی و اجتماعی دقت کند و علل و عوامل و ریشه های مشکلات فکری و فرهنگی را به خوبی بشناسد و بهترین راه درمان را نشان دهد.

این قلم سر فصلهای زیر را به عنوان مح ورهای مفید برای مجالس سخنرانی عمومی پیشنهاد می کند و مبلغان گرامی می توانند چند و چون مباحث را خود تعیین کنند و با توجه به مخاطبان عناوین سخن و محتوا را تغییر دهند.

سرفصلهای پیشنهادی بدین شرح است:

1. اهمیت و نقش روزه و رمضان در زندگی؛
2. جایگاه قرآن و اهمیت قرآن شناسی و قرآن مداری؛
3. اهمیت ولایت و معرفت و اطاعت از رهبران الهی؛
4. جایگاه نماز و ارتباط منظم با آفریدگار هستی؛
5. نقش دعا و استمداد از خدا در زندگی؛
6. آداب ضیافت و افطاری؛
7. اهمیت صله ارحام و تقویت پیوند خویشاوندی؛
8. اهمیت اصلاح و آشتی بین افراد و جناحهای اجتماعی؛
9. اخلاص و اصلاح انگیزه در عبادات و فعالیتهای اجتماعی؛

10. حجاب و لباس اسلامی؛
 11. کار و تلاش تولیدی و خدمت رسانی؛
 12. اهمیت وجدان کاری و کار کیفی؛
 13. قانون گرایی و انضباط اجتماعی؛
 14. رسانه ها و صداقت و راستگویی؛
 15. لقمه حلال و درآمد مشروع؛
 16. مشکل ربا خواری و اهمیت قرض الحسنه؛
 17. مشکل قمار و برد و باخت بدون کار و تلاش؛
 18. ارزش صبر و بردباری؛
 19. نماز جماعت و مسجد محوری؛
 20. تدبیر در قرآن و ارتقای معرفت دینی؛
 21. اهمیت حدیث و حدیث شناسی؛
 22. موااسات و همدردی با امت اسلامی؛
 23. توبه و استغفار از لغزشها و گناهان؛
 24. یتیم نوازی و حمایت از کودکان بی سرپرست؛
 25. مشکل طلاق و اهمیت پیشگیری از آن؛
 26. اهمیت دشمن شناسی و استکبار ستیزی؛
 27. اهمیت اخوت و حقوق برادران دینی؛
 28. خطر اسراف و تبذیر در زندگی؛
 29. آداب و اخلاق همسایگی؛
 30. احکام عید و جشن شادی در اسلام.
- والسلام



سیمای رسول خدا
>

اشاره:

در ادامه سلسله «ویژگیهای اعتقادی ایمان، اخلاص، فضیلت (الله علیه و آله) اراده عفو عمومی در عفو عام، گروه اکرم (صلی الله علیه و آله) سالهای متممادی، سبحانی (مدظله) شما مردم، هموطن ساختید و در دورتر این جرایم، همه پذیرا اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُوبُ»

حسن عرفان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به مردم مکه گفتند: من نیز همان جمله ای را که برادر یوسف به برادران ستمگر خود گفت: به شما می گویم: «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲ یعنی امروز، بر شما ملامتی نیست، خدا گناهان شما را می آمرزد و او ارحم الراحمین است.^۳ پیش از این بیانات، چیزی که مردم مکه را تا حدی امیدوار کرده بود، عکس شدید پیامبر نسبت به یکی از افسران خود بود که هنگام ورود به شهر مکه، به طرز زیر شعار می داد:

الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ
الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحَرَمَةُ

یعنی: امروز، روز نبرد است، امروز جان و مال شما حلال شمرده می شود. پیامبر از این اشعار، سخت ناراحت شد و برای تنبیه وی دستور داد که پرچم از دست او گرفته شود و از مقام فرماندهی معزول شود. علی (علیه السلام) مأمور شد پرچم را از وی بگیرد و بنا به نقلی، فرزند آن افسر به مقام فرماندهی منصوب گردید.^۴

برخورد با بهترین شیوه

آن حضرت در شرایط گوناگون، برخوردهای متفاوتی داشتند:

1. پاسخ نیکی به بدی

یکی از ابعاد شگفتی انگیز و تربیت خیز زندگی و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این بود که حضرت در جاهای بسیاری، پاسخ بدی را با نیکی می داد؛ به گونه ای که شخص مخالف یا دشمن را هاله ای از شرم، فرا می گرفت و حقارت خویش و عظمت و مجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را با تمام وجود خویش احساس می کرد. خداوند متعال، به ایشان فرموده است:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۵ «نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) کسی که میان تو و او دشمنی وجود دارد چونان دوستی صمیمی می گردد.»

این شیوه اخلاقی، دشمن کینه توز را به دوست مهربان تبدیل می سازد. سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرشار از این شیوه بود.

2. مبارزه منفی

گاهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برابر کسانی که کارهای ناروا می کردند یا در برابر مخالفان و دشمنان، از شیوه مبارزه منفی بهره می بردند.

۱. فروغ ابدیت، ج 2، ص 338.

۲. یوسف / 92.

۳. مغازی، ج 2، ص 835؛ بحار الانوار، ج 21، ص 107، و 132.

۴. فروغ ابدیت، ج 2، ص 337، و ر.ک: تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آبتی، ص 561.

۵. فصلت / 34.

برخی در جنگ تبوك با بهانه تراشي، از حضور در جنگ، سرباز زدند و سودجویانه و سوداگرانه در مدینه ماندند. پس از بازگشت پیروزمندانه رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) به مدینه، آن حضرت از مردم خواستند که همه ارتباطهایشان را با آنان قطع کنند. مردم نیز چنین کردند؛ نه دیگر کسی با آنان داد و ستد می‌کرد و نه گفتگو.

در این اعتصاب ارتباطی، چنان عرصه زندگی بر آنان تنگ شد که دیگر گستره زمین و پیکرشان بر جانیشان تنگی می‌کرد. قرآن در وصف حالشان می‌گوید: «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ»^۱

این مبارزه منفی، کارساز شد و آنان را به شدت پشیمان ساخت؛ به گونه ای که توبه واقعی کردند و توبه‌شان پذیرفته شد.^۲

نخواندن نماز میّت

نخواندن نماز میّت، یکی دیگر از شیوه‌های مبارزه منفی حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) بود. در جاهای گوناگونی از آن حضرت، تقاضا می‌شد که بر مرده ای نماز گزارند؛ ولی اگر آن شخص، کار ناروایی کرده بود و لازم بود به آن خطا هشدار داده شود، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر آن مرده، نماز نمی‌خواندند و علت را نیز می‌گفتند. خداوند متعال درباره منافقانی که در جنگ، پیامبر را همراهی نکردند و از جهاد در راه خدا سرباز زدند، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ»^۳؛ «برمرده هیچ‌یک از آنان نماز مگزار و بر گور آنها (برای دعا و آمرزش خواستن) مایست.»

برائت

یکی از واکنشهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برابر دشمنان، بی‌زاری جستن و اعلان بی‌زاری است. قرآن کریم بر چنین کاری تأکید دارد.^۴

اعراض

اعراض و روی گرداندن، از عکس‌العملهای دیگری است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برابر برخی دشمنان داشتند و این اعراض، به فرمان خداوند متعال بود. این فرمانها در قرآن کریم، به گونه‌های متفاوت آمده است. گاهی به شکل «اعراض»^۵ و گاه به گونه «تولی»^۶ و بعضی جاها، فعل امر از مصدر «وَدَّر» استعمال شده است.^۷

این ماده به معنای وانهادن و اعتنا نکردن به کار می‌رود.

دوری گزیدن با شیوه مناسب

خداوند متعال در ارتباط با برخی دشمنان، به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمان می‌دهد: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^۸؛ بر آنچه می‌گویند شکبیا باش و به شیوه ای شایسته و زیبا از آنان دوری گزین.»

محرومیت از استغفار

مشرکان از آمرزش خواهی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و مؤمنان، محروم می‌شوند. سوره توبه به این نکته اشاره شده است^۹

جنگ و جهاد

امام علی(علیه السلام) فرمود: «وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا، فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ؛^{۱۰} و زمانی که ناگزیر شوم پس آخرین دارو، داغ‌نهادن است. (جنگیدن آخرین چاره است).»

بی‌شک، جنگ و پیکار، تنها راه باقی‌مانده در برابر کسانی است که دعوت خدا را نمی‌پذیرند. هیچ راه مسالمت‌آمیزی را بر نمی‌گزینند، در برابر حق می‌ایستند و تنها زبان شمشیر را می‌فهمند. در این جاها، قرآن کریم، فرمان جنگ می‌دهد.^{۱۱}

هر کجا داغ بایدت فرمود

۱. توبه / 118.

۲. رك: فروع ابدیت، ج 2، ص 408 و 409.

۳. توبه/84، و رك: المیزان، ج 9، ص 360

۴. انعام/19؛ توبه/1 و 3؛ یونس/41؛ هود/35 و شعراء/216.

۵. نساء/81؛ مانده / 42؛ انعام / 68 و 106؛ اعراف / 199؛ حجر / 94؛ سجده / 30 و نجم / 29.

۶. اگر این ماده با «من» متعدی شود چه «من» در لفظ بیاید یا نیاید به معنای اعراض است. رك: ذاریات / 54؛ صافات / 174 و 178؛

قمر/6.

۷. انعام / 91 و 112؛ حجر / 3؛ مؤمنون / 54؛ زخرف / 83؛ طور / 45؛ انعام / 70؛ معارج / 42 و مزمل / 11.

۸. مزمل / 10.

۹. توبه / 113.

۱۰. نهج البلاغه، خطبه 168.

۱۱. توبه / 73؛ انفال / 65؛ تحریم / 9 و نساء / 84.

چون تو مرهم نهی ندارد سنایی^۱

صلح‌پذیری و امان‌بخشی

دین حقیقت‌گستر اسلام، دین دعوت، هدایت و رحمت است؛ از این رو، خداوند متعال می‌فرماید: «اگر آنان، تمایل به صلح و آشتی نشان دادند، صلحشان را بپذیر.»^۲ و در جای دیگر می‌گوید: «اگر مشرکی، از تو امان خواست، امانش بده.»^۳ گرفتن جزیه

«جزیه» جریمه‌ای بود که از کفار اهل ذمه گرفته می‌شد و در برابرش، آنان از جنگ در امان بودند و برخورداریهایی سودمندی هم از حکومت اسلامی داشتند.^۴ آزار دوستان بی‌ادب

جدا از دشمنان و مخالفان، دوستان بی‌ادب نیز گاه‌گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را آزار می‌دادند. آنان به موقع و بی‌موقع به خانه آن حضرت می‌رفتند، در انتظار غذا می‌ماندند و پس از خوردن، باب سخن را می‌گشودند و به درازگویی می‌پرداختند. اینها رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را آزرده می‌کرد؛ ولی از شرم و حیای که داشت، سخن نمی‌گفت.

قرآن می‌گوید: «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»؛^۵ «این عمل شما پیامبر را آزرده می‌کند ولی شرم دارد چیزی بگوید و خداوند از گفتن حقیقت، شرم ندارد.»

با آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطبه‌های نماز جمعه را می‌خواندند، وقتی بانگ کاروانهای تجارتي بلند می‌شد، گروهی پیامبر را در حال ایراد خطبه، رها می‌کردند و برای داد و ستد از مسجد بیرون می‌رفتند.^۶ کيفر و فرجام دشمنان خدا و رسول

آیاتی که در این باره آمده، گاهی دشمنی و مخالفت با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در کنار هم مطرح کرده است و گاهی دشمنی و مخالفت با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را تنها ذکر کرده است. البته در بعضی موارد نیز دشمنی و مخالفت با خداوند متعال، تنها آمده است.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛^۷ «و کسی که با خدا و رسولش مخالفت کند (مجازات می‌گردد) بی‌شک، خداوند، سخت کيفر می‌دهد.»

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛^۸ «و کسی که پس از آشکار شدن هدایت برای او، با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گیرد، ما او را به همان راهی که برگزیده می‌بریم و به جهنم می‌افکنیمش و جهنم، بد فرارگاهی است.»

«وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛^۹ «و کسی که با خداوند به مخالفت برخیزد (کيفر می‌بیند) بی‌تردید، خداوند، شدید العقاب است.»

«لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مِنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»؛^{۱۰} «آیا ندانستند که هر کس با خدا و پیامبرش، مخالفت ورزد بی‌شک در آتش جهنم همواره خواهد ماند.»

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛^{۱۱} «بی‌شک آنان که با خدا و پیامبرش، دشمنی می‌ورزند دلیل می‌شوند، همان‌گونه که کافران پیشین دلیل شدند.»

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ»؛^{۱۲} «بی‌تردید، آنان که با خدا و رسولش دشمنی می‌ورزند، همانها از شمار خوارترین انسانهايند.»

۱. حذیقه الحذیقه، ص 453.

۲. انفال / 61.

۳. توبه / 6.

۴. همان / 29.

۵. احزاب / 53.

۶. جمعه / 11.

۷. انفال / 13.

۸. نساء / 115.

۹. حشر / 4.

۱۰. توبه / 63.

۱۱. مجادله / 5.

۱۲. همان / 20.

• إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا ۖ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱ «تنها کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند این است که اعدام شوند، یا به دار آویخته گردند، یا دست و پایشان به خلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و یا به عکس) یا از سرزمین صالحان دور کنند.»
این، رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت به عذابی بزرگ، معذب خواهند شد . گفتنی است :
ادامه رباخوارگی به منزله اعلان جنگ با خدا و رسولش مطرح شده است.^۲

درسهای حدیثی یا منبرهای کوتاه

سید جواد حسینی

اشاره:

منبرهای کوتاه و درس های فشرده و پنج دقیقه ای یکی از نیازهای امروز مبلغان گرامی است. در این مقاله شش درس کوتاه بر اساس سخنان معصومین (علیهم السلام) فراهم آمده که مبلغان را در ایفای وظیفه یاری می کند.

توضیح رسا و دقیق آیات و روایات سالم ترین غذای فکری برای فرزندان اسلام و تدبیر در احادیث معصومین (علیهم السلام) یک شیوه اثر گذار در نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) است.

درس اول

قوام دین^۱ و جامعه به چیست؟

در هر مکتب و جامعه ای پایه ها و ستونهای وجود دارند که قوام و دوام آن جامعه به آن است و همین طور انحراف و انحطاط جامعه و مکتب، به اصلاح و انحراف پایه ها بستگی دارد. چهار گروه در جامعه اسلامی هستند که ستون فقرات دین و جامعه به حساب می آیند. علی (علیه السلام) فرمود: «قَوَامُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ يَعَالِمُ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَ بَغِيٍّ لَا يَخْلُ بِقَضِيهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ هُ وَ بَقِيْرٍ لَا يَبِيْعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا هُ وَ بَجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنِ طَلْبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِيِّ بِمَالِهِ وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا هُ وَ اسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنِ طَلْبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْقَهْفَرِي فَلَا تَعْرِتُكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَ أَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ^۲؛ برپایی دین به چهار (گروه) بستگی دارد: 1. عالم سخنوری که دانش خود را به کار بندد؛ 2. ثروتمندی که اضافه بر نیاز خویش را از دیگر مسلمانان دریغ نکنند؛ 3. به فقیری که آخرت خویش را به دنیا نفروشد؛ 4. به جاهلی که از فراگیری علم تکبر نوزد. پس اگر عالم، دانش خود را کتمان کند و توانگر از مالش بخل ورزد (و به مراکز دینی و دیگر مسلمین کمک نکند) و فقیر آخرت (و دین) خود را به دنیا بفروشد و جاهل از طلب دانش تکبر ورزد. جهان و دنیا به عقب برگردد (و مرتجع شود). در این حال آمار بالای مساجد و رفت و آمد فراوان مردم در آن زمان، شما را نفریبد.»

درس دوم

2. وصیت خداوند به موسی (علیه السلام) چه بود؟

وصیتهای و نصیحتهای بزرگان، گنجهای ارزشمندی است که عمل به آنها انسان را به سعادت دنیا و آخرت می رساند و گره های بزرگی را از زندگی انسان می گشاید. به هر اندازه که گوینده و وصیت کننده مقام عالی داشته باشد و فرد وصیت شده نیز از جایگاه علمی برخوردار باشد این وصیت پربرتر و ارزشمندتر خواهد بود. در این وصیت موسی، خداوند، و وصی و موصی ب 5، حضرت موسی (علیه السلام) است.

علی (علیه السلام) نقل فرموده است که خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: «أَحْفَظْ وَصِيَّتِي لَكَ يَا رَبِيعَةَ أَشْيَاءَ أَوْلَاهُنَّ مَا دُمْتَ لَا تَرَى دُنْيَاكَ تُعْفَرُ فَلَا تَشْتَغِلْ بِعُيُوبِ غَيْرِكَ وَ الثَّانِيَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدْ تَفَدَّتْ فَلَا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِكَ وَ الثَّلَاثَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلَا تَرْجُ أَوْ حَدَا غَيْرِي وَ الرَّابِعَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مِيْتًا فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ^۳؛ سفارش مرا به نفع خودت درباره چهار چیز حفظ کن: 1. اول اینکه تا وقتی ندیدی که گناهانت بخشیده شده است مشغول عیب غیر خودت مشو؛ دوم، تا وقتی که گنجها (و خزانه) من تمام نشده است برای روزی ات غصه نخور. سوم، تا وقتی سلطنت من از بین نرفته است به غیر من امید نداشته باش (و چون سلطنت من دائمی است پس همیشه به من امید داشته باش) و چهارم، تا زمانی که شیطان را مرده ندیدی از مکر (و وسوسه) او در امان نباش.»

درس سوم

عوامل بی برکتی چیست؟

بسیار می پرسند که چرا زندگی و اموالمان بی برکت است؟ عوامل بی برکتی فراوان است همچون تأخیر نماز، بی نمازی، بد نمازی،^۴ خیانت، بی تقوایی و... و عامل برکت نیز تقوا، تجارت، عدالت و... است.^۵ در حدیث ذیل به چهار مورد اشاره شده است:

۱. این حدیث می تواند در جمع علما، بازاریان، فقرا، کیمته امدادها، بی سوادها و نهضت سوادآموزیها ارائه شود.

۲. خصال، صدوق، ترجمه مدرس گیلانی، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، بی تا، ج 1، ص 152، ح 453.

۳. همان، ص 170، ح 483.

۴. ر. ک: مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، چاپ سوم، 1411 ق، ج 3، ص 23.

۵. ر. ک: بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث، بیروت، ج 103، ص 5، ح 13.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «أَرْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرَبَ وَ لَمْ يُعَمَّرْ بِالْبَرَكَةِ الْخِيَانَةُ وَ السَّرْفَةُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الرِّثَاءُ؛^۱ چهار چیز است که اگر یکی از آنها داخل خانه ای شود خراب می شود و با برکت آباد نمی شود : خیانت کردن (چه نسبت به اموال باشد و یا اسرار و ناموس) سرقت و دزدی (از مردم باشد و یا بیت المال) شرابخواری و زنا.»
در قرآن کریم آمده است : «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛^۲ اگر اهل روستاها (و شهرها) ایمان آورند و پروا پيشگی کنند ما (درهای) برکات آسمانها و زمین را بر آنها باز می کنیم ولی آنها (آیات الهی را) تکذیب کردند پس ما آنان را در مقابل آنچه انجام داده بودند و کسب کرده بودند مؤاخذه کردیم .» امام علی(علیه السلام) فرمود: «اذا ظهرت الجنايات ارتفعت البركات؛^۳ و وقتی که جنایات ظاهر شوند برکتها می روند.»

درس چهارم

بزرگ ترین مصائب دنیا کدام است؟

دنیا خانه ای است که با بلاها و گرفتاریها پیچیده شده است، از این رو انسان، انتظار راحتی مطلق و بی مصیبت را نداشته باشد، دنیا پیری دارد، بیماری و مرگ دارد . در بین این مصائب، چند مصیبت است که شکننده و غیر قابل جبران است . امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خطبه بلیغی ایراد فرمود و در پایان آن فرمودند: «أَبْهَأُ النَّاسِ سَبْعُ مَصَائِبَ عَظَامٌ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا عَالِمٌ زَكَ وَ عَابِدٌ مَلٌ وَ مُؤْمِنٌ ضَلَّ وَ مُؤْتَمِنٌ غَلَّ وَ غَنِيٌّ أَقْلٌ وَ عَزِيزٌ ذَكَ وَ فَقِيرٌ اِعْتَلَّ؛^۴ مردم بیدار باشید هفت مصیبت بزرگ و عظیم است که از آنها به خدا پناه می بریم: 1. عالمی که بلغزد (و اشتباه کند و یا گمراه شود)؛ 2. عابدی که از عبادت ملول و خسته شود؛ 3. مؤمنی که گمراه شود؛ 4. آدم امینی که خیانت کند؛ ثروت مندی که فقیر (و ورشکست) شود؛ 6. عزیز و با عزتی که ذلیل شود؛ 7. فقیری که بیمار شود.»

درس پنجم

زیر بنای زندگی امام صادق(علیه السلام)

هر کسی در زندگی به اصول و مبانی پایبند است که بر اساس آن رفتار می کند و زیرساخت زندگی او را تشکیل می دهد. حضرت صادق(علیه السلام) زیرساختها و زیربناهای فکری و عملی دارد که توجه به آن برای همه می تواند مفید و سازنده باشد.

در حدیثی چنین آمده است : «قِيلَ لِلصَّادِقِ(علیه السلام) عَلَيَّ مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ فَقَالَ عَلَيَّ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءٌ عَلِمْتُ أَنْ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَأَجْتَهَدْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُطِيعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأَنَنْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ»؛^۵ به امام صادق(علیه السلام) گفته شد بر چه چیزی امر (و زندگی) خود را بنا ساخته ای (زیرساخت زندگی شما چیست)؟ فرمود: بر چهار چیز: 1. فهمیدم که کار من را دیگری انجام نمی دهد، پس (در راه انجام کارهای خود) تلاش کردم؛ 2. دانستم که خدای عزیز و جلیل بر من آگاهی دارد (و بر کارم حاضر و ناظر است)، پس حیا کردم (و گناه نکردم)؛ 3. باور کردم که روزی من را دیگری نمی تواند بخورد؛ از این رو آرام شدم (و حرص و جوش نردم)؛ 4. یقین کردم که پایان کار من مرگ است، پس خود را برای آن آماده کردم.»

آری انسان بداند که «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»؛^۶ برای انسان بهره ای جز کوشش او نیست و به راستی سعی اش (به صورت پاداش) دیده می شود.» و بداند که «و إنَّ اليوم عمل و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل»؛^۷ امروز روز عمل و کار است بدون حسابرسی و حسابرسی است بدون اینکه (قدرت بر) انجام عمل داشته باشد.»

هر کس بداند که کار او را دیگری انجام نخواهد داد، در این دنیا برای آخرت تلاش می کند. اگر انسان بداند که تمام کارهای او، حتی فکر و اندیشه او تحت نظر «علیم خبیر» و «عالم بالخفیات» و مأموران اوست هرگز خلاقی از او سر نخواهد زد.

۱. همان، ج 79، ص 1، ح 4.

۲. اعراف/ 96.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، 1361 ش، ص 485، ح 10465.

۴. مستدرک الوسائل، ج 5، ص 268، باب 60.

۵. بحار الانوار، ج 75، ص 228.

۶. نجم/ 39 و 40.

۷. نهج البلاغه، محمد دشتی، خ 42، ص 94.

اگر فرد بداند که دیگری با زرنگی و کلاهبرداری و با حرص و ولع، روزی من را نمی تواند بخورد و تصاحب کند، غصه و جوش و حرص و ولع نمی زند؛ از این رو از نظر روحی آرام می شود. اگر شخص بداند و یقین کند که پایان دنیا مرگ است با انجام واجبات، ترک محرمات، ادای حقوق الهی و مردم و نیکو کردن اخلاق و فراهم کردن زاد و توشه، خود را برای آخرت آماده می کند.

درس ششم

علامت شقاوت چیست؟

گاهی لازم است انسان به سرگذشت برخی افراد نگاهی داشته باشد تا عامل بیچارگی و شقاوت آنها را دریابد و خود را نیز تست کند که آن علائم در او وجود ندارد؛ مثلاً شیطان، فرعون و امثال آن را تکبر و خودخواهی بیچاره کرد طلحه، زبیر و امثال او بر اثر زیاده خواهی و یزید، عمر، سعد و امثال او بر اثر مقام خواهی و دنیاطلبی، و عده ای بر اثر حسودی و... هلاکت شدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ» و قال لعلي (عليه السلام): يَا عَلِيُّ أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ وَ حُبُّ الْبَقَاءِ؛^۱ از علامتهای شقاوت و بدبختی، خشکی (و اشک نداشتن) چشم به بی رحمی و قساوت قلب، و زیادی حرص و آز، و اصرار و پافشاری بر گناهان است. «سپس به علی (علیه السلام) فرمود: «علی جان! چهار خصلت از شقاوت و بدبختی است: خشکی چشم، بی رحمی و قساوت قلب، دوری (و بلند بودن) آرزوها (به ویژه آرزوهای ناروا) و دوست داشتن بقای در دنیا.»

سید جواد حسینی در هر کاری وجود دشواری راه را هم در منابع دینی نیز آنقدر به آنها عطا و تکریم معرفی شد، گونه ای که حضرت روز در میان و حضر و آخر هر ماه را روز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر ماه را روزه می ماه مبارک رمضان، حرام) روزه دار بود جزء الگوهای روزه



سید جواد حسینی

در میان غیر معصومین می توان از جعفر صیار، ابو امامه، محضر، نعیمه حابون، دادم و... نام برد. الگوی روزه داران

وجود الگو در زندگی نقش مفید و سازنده ای دارد؛ چرا که اولاً انسان را به انجام آن عمل وادار و تشویق می کند و آرام آرام اوصاف الگوها را به انسان انتقال می دهد، ثانیاً سختی و دشواری کار برای انجام دهنده سهل و آسان می شود.

به این جهت است که قرآن مجید در کنار هر بخشی از ارزشها الگویی ارائه نموده است، مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حضرت ابراهیم^۲ و پیروان او^۳ و همین طور همسر فرعون و... به عنوان الگو معرفی شده اند.

در مسئله روزه نیز خداوند در قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»^۴ «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده است، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند، نوشته شده بود.»

یعنی قبل از شما کسانی بودند که روزه می گرفتند، این سخن باعث می شود که انسان احساس کند تنها نیست و در گذشته نیز انسانهای والا و وارسته ای بوده اند که روزه می گرفتند. و در تاریخ و روایات علاوه بر الگوها انسانهای نمونه و برتری در باب روزه داری اسم برده شده اند که توجه به آنها نیز روزه داری را برای انسان سهل و هموار می سازد و همچنین انسان را به سمت و سوی هم رنگ شدن با این نمونه ها تشویق می کند. آنچه پیش رو دارید، بیان اهم این نمونه هاست. امید که برای مبلغان مفید افتد.

جایگاه روزه داران نمونه

نتیجه روزه داری، خصوصاً روزه داران نمونه، در روز قیامت به خوبی آشکار می شود. وصف و جایگاه آنان از دیگران ممتاز و ویژه خواهد بود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در وصایای خود به «ابودر» به این امر اشاره نموده است، آنجا که فرمود:

«يَا أَبَادِرُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ تَنَاهُ لِيَدْخُلَ قَوْمًا الْجَنَّةَ فَيُعْطِيَهُمْ حَتَّى يَمَلُّوا وَفَوْقَهُمْ قَوْمٌ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَإِذَا نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَرَفُوهُمْ فَيَقُولُونَ رَبَّنَا إِخْوَانُنَا كُنَّا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا فِيمَ فَصَلْتَهُمْ عَلَيْنَا فَيَقَالُ هِيَ هَاتِ هِيَ هَاتِ إِنَّهُمْ كَانُوا يَجُوعُونَ جِئِن تَشْبَعُونَ وَ يَطْمَئُونَ جِئِن تَرَوُونَ وَ يَفُومُونَ جِئِن تَنَامُونَ وَ يَشْخُصُونَ جِئِن تَخْفِضُونَ»^۵ «ابادر! خداوند جل الثناء گروهی را وارد بهشت می کند، و آنقدر به آنان عطا می فرماید که تا اشباع می شوند، و گروهی دیگر بالاتر از آنان منزل می گیرند، دسته اول هنگامیکه (مقام) آنان را می بینند و آنان را می شناسند، می گویند: پروردگارا! اینها برادران (دینی) ما در دنیا بودند و با هم بودیم، پس چرا آنها را بر ما فضیلت دادی؟ پس گفته می شود: هیئات که شما یکسان باشید. آنها در وقتی که شما سیر بودید، گرسنه (و روزه دار) بودند، و شما سیراب

۱. احزاب/ 21.

۲. ممتحنه/ 4.

۳. همان/ 6.

۴. بقره/ 183.

۵. مکارم الاخلاق، رضی الدین ابو نصر الحسن بن الفضل الطبرسی، ص 461؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج 7، ص 502.

بودید؛ ولی آنان در آن هنگام (بر اثر روزه) تشنه بودند. در هنگام شب شما خواب بودید، در حالی که آنان بیدار بودند و به عبادت و نماز شب مشغول.»

از اینکه گروه اول نیز بهشتی بودند و همین طور به قرینه شب زنده داری گروه دوم، معلوم می‌شود که اینان غیر از روزه رمضان در طول سال روزه مستحبی می گرفتند و جزء روزه داران به حساب می آمدند.

حضرت موسی و عیسی *

از «تورات» استفاده می‌شود که حضرت موسی (علیه السلام) چهل روز روزه داشته است، چنان که می‌خوانیم: «هنگام برآمدنم بر کوه که لوحهای سنگی؛ یعنی لوحهای عهدی که خداوند با

شما بست بگیرم، آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.»^۱

و حضرت عیسی (علیه السلام) نیز چهل روز روزه داشته است، چنان که در انجیل می‌خوانیم: «آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید ... پس چهل شبانه روز

روزه داشته، عاقبه الامر گرسنه گردید.»^۲

و در روایات اسلامی درباره روزه داری حضرت عیسی (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ

صَوْمَ عِيسَى (علیه السلام) فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ الدَّهْرَ وَيَلْبَسُ الشَّعْرَ وَيَأْكُلُ الشَّعِيرَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ بَيْتٌ وَ

لَا وَلَدٌ يَمُوتُ وَكَانَ رَامِيًا لَا يُخَطِي صَيْدًا يُرِيدُهُ وَحَيْثُ مَا غَابَتِ الشَّمْسُ صَفَّ قَدَمَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي

حَتَّى يَرَاهَا وَكَانَ يَمُرُّ بِمَجَالِسِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ فَصَافَهَا وَكَانَ لَا يَقُومُ يَوْمًا مِمَّا

إِلَّا وَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِ أَنَّهُ حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ صَوْمَ امْرَأَةِ مَرْيَمَ

فَإِنَّهَا كَانَتْ تَصُومُ يَوْمَيْنِ وَتُفْطِرُ يَوْمًا؛^۳ اگر بخواهی روزه داری حضرت عیسی (علیه السلام) را

بدانی، پس به راستی (بدان) که آن حضرت در تمامی ایام عمر خوی ش روزه بود، لباس پشمی

می‌پوشید و نان جو می‌خورد، و خانه ای برای او نبود تا خراب شود، و فرزندی نداشت تا بمیرد، او

تیرانداز ماهری بود. هر صیدی را قصد می‌کرد، تیرش به خطا نمی‌رفت، و در هر جایی خورشید

غروب می‌کرد، سر پا ایستاده، مادام نماز می‌خواند تا (مجدداً) خورشید را بنگرد... و هیچ روزی در

مکانی توقف نمی‌کرد، مگر اینکه دو رکعت نماز می‌خواند: اینها اوصاف و شأن آن حضرت بود تا

آنکه خداوند او را به نزد خویش بالا برد.

(ابن عباس در ادامه می‌گوید:) و اگر خواستی روزه مادر حضرت عیسی بن مریم را بدانی، به

راستی او دو روز روزه بود، و یک روز افطار می‌کرد.» و درباره حواریون حضرت عیسی (علیه

السلام) نیز می‌خوانیم: «بنابراین حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته عمری توأم با تحمل

سختیها و ساده زیستی و زحمات بی شمار و روزه داری بود.»^۴

روزه حضرت داود (علیه السلام)

مردی از «ابن عباس» درباره روزه داری پرسید: «فَقَالَ إِنَّ كُنْتَ تُرِيدُ صَوْمَ دَاوُدَ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ أَعْبَادِ

النَّاسِ إِلَى أَنْ قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّ أَفْضَلَ الصِّيَامِ صِيَامَ أَخِي دَاوُدَ (علیه

السلام) وَكَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا؛^۵ (ابن عباس) گفت: اگر بخواهی روزه (حضرت) داود (علیه

السلام) را بدانی، به راستی او از عابدترین [مردم زمان] بود و زبور را با هفتاد صوت (زیبا) قرائت

می‌کرد، و هرگاه بر نفس و حال خویش می‌گریست، جنبیده ای در صحرا و دریا باقی نمی‌ماند،

مگر صوت و صدای گریه اش را می‌شنیدند و بر نفس خویش می‌گریستند، و برای او در آخر هر

روزی سجده ای بود، و همیشه روزی را روزه می‌گرفت و روز دیگر را افطار می‌کرد.»

در روایت دیگر می‌خوانیم داود بن ایثا از فرزندان یهودا «كَانَ شَدِيدَ الْأَجْتِهَادِ كَثِيرَهُ الْعِبَادَةِ وَالْهُكَاةِ وَ

كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ وَيَصُومُ نِصْفَ الدَّهْرِ؛^۶ این گونه بود که سخت تلاش می‌کرد، زیاد عبادت می‌کرد و

(فراوان) اشک می‌ریخت. همیشه شبها بیدار بود و نصف روزگار را [یک روز، می‌گرفت و یک روز

افطار می‌کرد] روزه داشت.»

روزه حضرت سلیمان (علیه السلام)

با اینکه حضرت سلیمان (علیه السلام) سلطنت بی نظیری داشت؛ اما غرق در طاعت و عبادت

الهی بود.

۱. قاموس کتاب مقدس، ص 427، به نقل از تفسیر نمونه مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، ج 1، ص 633.

۲. انجیل متی، شماره 1 و 2.

۳. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج 94، ص 104؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج 10، ص 439.

۴. انجیل لوقا، باب 5، شماره 33 - 35؛ قاموس کتاب مقدس، ص 418.

۵. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 10، ص 439، ج 13793؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 94، ص 104، ج 40.

۶. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ج 14، ص 14.

«ابن عباس» در این زمینه می گوید: «وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ صَوْمَ ابْنِ سَلِيمَانَ (عليه السلام) فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ مِنْ أَوَّلِ الشَّهْرِ ثَلَاثَةً وَمِنْ وَسَطِهِ ثَلَاثَةً وَمِنْ آخِرِهِ ثَلَاثَةً؛^۱ اگر بخواهی روزه سلیمان (بن داود) را بدانی، پس (بدان) به راستی او اول هر ماه سه روز و وسط ماه نیز سه روز و آخر ماه نیز سه روز، روزه می گرفت.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و روزه داری رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) علاوه بر روزه مبارک رمضان که همراه با اعتکاف دهه آخر آن ماه بود، ماه مبارک شعبان را نیز به عنوان ورود به ماه مبارک رمضان روزه می گرفت.

حضرت باقر (عليه السلام) فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَصُومُ شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ يَصِلُهُمَا، وَبِنَهْيِ النَّاسِ أَنْ يَصِلُوهُمَا، وَكَانَ يَقُولُ: هُمَا شَهْرَا اللَّهِ، وَهُمَا كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهُمَا وَلِمَا بَعْدَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ؛^۲ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماه مبارک شعبان و رمضان را با روزه به هم وصل می کرد؛ ولی مردم را از وصل آن دو [با روزه] نهی می کرد و می فرمود: آن دو ماه خدا، و آن دو کفاره و جبران کننده گناهان قبل و بعد از خودشان هستند.»

در دعای هر روز ماه مبارک شعبان معروف به صلوات شعبانیه می خوانیم: «شَعْبَانَ الَّذِي حَقَّقْتَهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَدَّابُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيْلِيهِ وَ أَيَّامِهِ بَخْوَعًا لَكَ فِي إِكْرَامِهِ وَ إِعْظَامِهِ إِلَى مَحَلِّ حِمَامِهِ؛^۳ ماه شعبان که با رحمت و رضوان خویش آن را پوشاندی (و فراگیر نمودی)، ماه شعبان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر روزه داری آن مداومت داشت و شبهای آن را به نماز به سر می کرد، برای تواضع در مقابل تو و گرامی داشتن و بزرگ شمردن آن ماه و این روش تا هنگام رحلت آن حضرت ادامه داشت.» حضرت علاوه بر ماه شعبان، ایامی را از هر ماه روزه می گرفت که به منزله روزه دهر به حساب می آید.

«ابن عباس» به مردی درباره نحوه روزه گرفتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در طول سال گفت: «إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ صَوْمَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَ يَقُولُ هُنَّ صِيَامُ الدَّهْرِ؛^۴ اگر بخواهی روزه گرفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بدانی، پس [بدان] آن حضرت از هر ماه سه روز، روزه می گرفت و می فرمود: این سه روز روزه با روزه تمام روزگار (ماه) برابری می کند (و گویا شخص تمام عمر را روزه بوده است).»

در روایت دیگری از امام صادق (عليه السلام) این روزه ها و فلسفه آن بیان شده است. «حَمَادٌ» می گوید: «فَقُلْتُ وَ أَيُّ الْأَيَّامِ هِيَ قَالَ أَوَّلُ حَمِيسٍ فِي الشَّهْرِ وَ أَوَّلُ أَرْبَعَاءَ بَعْدَ الْعَشْرِ مِنْهُ وَ آخِرُ حَمِيسٍ فِيهِ فَقُلْتُ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ الْأَيَّامُ الَّتِي تُصَامُ فَقَالَ إِنَّ مَنْ قَبَّلَنَا مِنَ الْأَمَمِ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيَّ أَحَدِهِمُ الْعَذَابُ نَزَلَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ فَصَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هَذِهِ الْأَيَّامَ الْمَخُوفَةَ؛^۵ عرض کردم: (آن سه روز) چه روزهایی است؟ فرمود: اولین پنجشنبه اول ماه، و اولین چهارشنبه بعد از دهم ماه و آخرین پنجشنبه هر ماه. عرض کردم: چگونه شد که این روزها برای روزه داری تعیین شد؟ پس فرمود: در امت های گذشته هر گاه عذابی نازل می شد، در این روزها نازل می شد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این روزهای ترس آور را روزه می گرفت [تا بلاها دفع شود].»

روزه داری امیرمؤمنان علی (عليه السلام) آن حضرت نیز روزه دار نمونه بود، چنان که نقل شده است او از صوم (زیاد روزه داران) شمرده شده است.

شیخ عباس (نقل کرده است): «كَانَ كَثِيرُ التَّهَجُّدِ وَ الْعِبَادَةِ يَصُومُ يَوْمًا وَ يَغْطِرُ يَوْمًا؛^۶ او (علی علیه السلام) دارای تهجد و شب زنده داری و عبادت زیاد بود، روزی روزه می گرفت و روز دیگر افطار می کرد.»

«ضَرَّارَةُ بْنُ ضَمْرَةَ» برای معاویه این گونه امام علی (عليه السلام) را توصیف کرد: «كَانَ وَاللَّهِ صَوَامًا بِالنَّهَارِ قَوْمًا بِاللَّيْلِ يُجِبُّ مِنَ اللَّيْسِ أَحْسَنَةً وَ مِنَ الطَّعَامِ أَحْسَبَهُ؛^۷ به خدا سوگند! او

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۶۶؛ بحار، علامه مجلسی، ج ۹۴، ص ۱۰۴،

۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۴، ص ۹۲، ج ۴.

۳. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۲۵۸، اعمال مشترک شعبان؛ وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۴۹۲، ج ۱۳۹۳۰.

۴. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۴، ص ۱۰۹.

۵. کافی، شیخ کلینی، ج ۴، ص ۸۹، باب صوم رسول الله، ج ۱.

۶. الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۲۰۶.

۷. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۳۲۹.

علی(علیه السلام) در روزها روزه بود، و شبها شب زنده داری می‌کرد، و از لباسها خشن آن را دوست می‌داشت.»

و نزول سوره انسان یا «هل اتی» در واقع مربوط به روزه داری این خانواده، خصوصاً امام علی(علیه السلام) است که منجر به اعطای افطاری به یتیم، مسکین و اسیر شد. روزه داری امام حسین بن علی.

از جمله روزه داران نمونه و معروف حضرت سید الشهداء، حسین بن علی است. نقل شده که وقتی خبر شهادت آن حضرت به مکه رسید «عبدالله بن زبیر» خطبه خواند و گفت: مردم عراق، مردمانی خیانت کارند، خصوصاً اهل عراق که از اشرار این مردم به حساب می‌آیند؛ چرا که حسین(علیه السلام) را دعوت کردند و یا او چنان رفتار کردند. آنگاه گفت: «فرحم الله حسیناً.... اما و الله لقد كان ص وَّاماً بالنَّهار قَوَّاماً باللیل و اولی بنیهم من الفاجر بن الفاجر و الله ما كان یستبدل بالقرآن الغناء و لا بالبكاء من خشیة الله الحداء و لا بالصیام شرب الخمر»؛^۱ رحمت خدا بر حسین! به خدا سوگند که روزها را روزه می‌داشت و در شبها بسیار عبادت می‌کرد و او به جَد گرامیش از آن فاجر فرزند فاجر (یزید) اولی و سزاوارتر بود، و او قرآن را (چون یزید) با موسیقی و ساز و طرب مبادله نکرد، و خوانندگی را به جای گریه از خوف خدا ختیار نفرمود، و می‌گساری را به جای روزه داری نپذیرفت.»

در این جملات صریحاً به «صوَّام» بودن امام حسین(علیه السلام) اشاره شده است. روزه داری امام سجاد(علیه السلام)

امام زین العابدین(علیه السلام) علاوه بر اینکه از بکابین (بسیار گریه کنندگان) بود، و در عبادت زین عابدین لقب گرفت، در روزه داری نیز الگوی زیبای صائمین بود. لذا درباره آن حضرت نوشته اند: «بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِماً نَهَارَهُ قَائِماً لَيْلَهُ»؛^۲ آن حضرت چهل سال بر مصیبت پدر گریست، در حالی که روزهایش را روزه بود و شبهایش را به عبادت برپا می‌داشت.»

روزه داری امام موسی کاظم(علیه السلام) یا فاطمه به جان تو سوگند روزگار

زندانی از عز یز تو مظلوم تر نداشت

هر روز، روزه بود ولی موقع غروب

جز تازیانہ آب و غذای دگر نداشت

حضرت موسی بن جعفر* در طول زندگی اهل عبادت، خصوصاً روزه داری بود؛ ولی در مدتی که در زندان هارون به سر می‌برد، همیشه روزه دار بود: «كان الامام يصوم في النهار و يقوم مصلياً في الليل خصوصاً لما سجنه هارون»؛^۳ آن امام دائم روزه دار و شبها مشغول نماز بود مخصوصاً در زندان هارون.»

روزه داری امام رضا(علیه السلام)

حضرت رضا(علیه السلام) نیز بسیاری از روزها را روزه بود و حتی در مسافرتی که قصد ماندن ده روز را داشت، روزه داری را ترک نمی‌کرد، به ویژه روزه‌های روزهای اول، نیمه و آخر هر ماه. «ابراهیم بن هاشم» از «ابراهیم بن عباس» نقل کرده است که: «و كَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا يَفُوتُهُ صِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ وَ يَقُولُ ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ»؛^۴ او (حضرت رضا(علیه السلام)) این گونه بود

۱. شرح احقاق الحق، سید محمود المرعشی، ج 3، ص 753.

۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 3، ص 282؛ اللهوف، سید بن طاوس، ص 210.

۳. اعلام الهدایة، المجمع العالمی لاهل البیت، ج 9، ص 30.

۴. عیون اخبار الرضا، ابن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اول، 1378 ق، ج 2، ص 184.

که روزه زیاد می گرفت و روزه سه روز اول و وسط و آخر ماه از او فوت نمی شد و همیشه می فرمود: روزه این سه روز با همه روزگار برابری می کند.»
در بخش دیگر از این نقل «ابراهیم» می خوانیم: «وَ كَانَ إِذَا أَقَامَ فِي بَلَدٍ عَشْرَةَ أَيَّامٍ صَائِمًا لَا يُفْطِرُ قَدَا جَنَ اللَّيْلِ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْإِفْطَارِ؛^۱ هرگاه در شهری ده روز می ماند، روزه می گرفت و آن را ترک نمی کرد. وقتی شب می شد، اول نماز می خواند، آنگاه افطار می کرد.»

نگاهی به علل صاع



عراق یکی از سرز «عراقین»^۱ پدید آه شهر کوفه از يك ه شناخت وضعیت ه بررسی علل صلح 1. متغییر بودن مو همکاری با امام ع در اواخر حکومت ا و بیعت شکنی با شهادت حضرت ابا توابین و ... برخی می باشد. 2. ساختار قبایلی تفرقه و بی ثباتی

واحد در آنجا بوده که این عامل مهمی در سوء استعاده حکومت فاسد بنی امیه و تسلط آنان بر کوفه محسوب می گردد.^۲

3. وجود طیفهای مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی و... در کوفه: وجود ساختار قبایلی در کوفه طیفهای مختلف فکری را به همراه داشته است و گروه هایی بودند که افکار آنها «خارجی»^۳ بوده و برخی دیگر از گروه ها حامیان و طرفداران حکومت فاسد بنی امیه بودند که به «اشراف» معروف بودند و در میان این گروه ها، تنها برخی از شیعیان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) وجود داشتند و تمجید از کوفه به دلیل وجود این شیعیان و ملامت کوفیان به دلیل اعمال و بی بصیرتی سایر گروهها در برابر ولایت و امامت می باشد.

مرحوم شیخ مفید^۴ در تحلیلی اصحاب امام حسن (علیه السلام) را به پنج گروه کلی تقسیم نموده است که گروه اول شامل شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گروه دوم خوارجی که تنها به دنبال مبارزه با معاویه بودند و چون امام (علیه السلام) قصد جنگ با معاویه را داشت، با ایشان همراهی کردند و گروه سوم طمع کاران و مادی گرایانی که به دنبال جمع آوری غنائم جنگ بودند، گروه چهارم عوام الناسی که نمی دانستند باید چه کنند و گروه پنجم افرادی بودند که به انگیزه تعصب قبیله ای و بدون توجه به دین، تنها تابع رؤسای خود بودند که در این میان حضور دسته سوم در جمع اصحاب از بقیه پررنگتر بیان گردیده است.^۵

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز بارها از بی وفایی و سست عنصری مردم کوفه سخن به میان آورده و در جایی آنان را شبیه به زن حامله ای بیان فرموده است که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل، در نهایت فرزند خود را سقط می کند.^۶ و گاهی آنان را به شتران بی سرپرستی تشبیه نموده اند که هرگاه از يك سو گرد هم می آیند، از سوی دیگر پراکنده می شوند.^۷ شخصیت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) در نیمه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و بنا بر روایات مختلف کنیه ایشان «ابو محمد» بوده و القابی از جمله «سبط، زکی، مجتبی، سید، تقی و ...» را به ایشان نسبت داده اند.^۸ در فضیلت ایشان آیات و روایات مختلفی بیان گردیده که «حاکم نیشابوری» در کتاب «مستدرک» به سند خود از ام سلمه نزول آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۹ را در شأن پیا میر و اهل بیتش (علیهم السلام) دانسته است که وجود مبارك امام حسن (علیه السلام) نیز جزء آنان محسوب می گردد.

۱. تاریخ سیاسی اسلامی تاریخ خلفا، رسول جعفریان، نشر الهادی، تهران، چاپ اول، 1374، ص 344.

۲. تاریخ سیاسی اسلام تاریخ خلفا، ص 345.

۳. خارج شده و بر خلاف دین.

۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن النعمان الشیخ المفید، تحقیق: مؤسسه آل البيت، قم، 1413 ق، ج 2، ص 10.

۵. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، چاپ سوم، 1371، خطبه 70.

۶. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن النعمان الشیخ المفید، ج 1، ص 283.

۷. زندگانی امام حسن مجتبی *، سید هاشم رسولی مملاتی، بوستان کتاب، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، 1383، ص 23 - 20.

۸. احزاب / 33.

حضور امام حسن (علیه السلام) همراه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در واقعه مباحله با مسیحیان نجران که آنها از مباحله صرف نظر کردند، طبق آیه مبارکه «فَمَنْ جَاحَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ تَبْتَهِلُ...»^۱ به گفته تمام مفسران منظور از «ابنائنا» وجود مبارک امام حسن و امام حسین * می باشد.

در جنگ جمل، هنگامی که «محمد بن حنفیه» نتوانست شتر عایشه را مجروح کند، امام حسن (علیه السلام) با پرتاب يك نيزه شتر را زمینگیر کرد، امام علي (علیه السلام) برای دلداري محمد بن حنفیه چنین فرمود: «لَا تَأْسَفْ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيِّ؛^۲ ناراحت نشو! او فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و تو فرزند علي هستی.»

بیعت مردم عراق با امام حسن (علیه السلام) کشته‌های فراوان مردم عراق در جنگهای صفین و نهروان که در رکاب حضرت علي (علیه السلام) بودند از يك سو، و قدرت یافتن حکومت معاویه در شام از سوي دیگر، از جمله عواملی بود که باعث تضعیف روحیه مردم عراق و عدم تمایل به جنگهای مجدد شد و ثانیاً ترس از تسلط بنی امیه بر عراق، حاکم گردید، و تنها فردی که پس از شهادت امام علي (علیه السلام) زمینه و شرایط رهبری جامعه را دارا بود، امام حسن (علیه السلام) بود و به نحوی بیعت آنان با حضرت نه از روی ولایت پذیری محض؛ بلکه برای رهایی خود از سلطه بنی امیه و به دلیل ناچاری صورت پذیرفت.

به نوشته شیخ مفید * بیعت با امام حسن (علیه السلام) در روز جمعه 21 رمضان سال 40 هجری^۳ با دعوت ابن عباس و مخیر قرار دادن مردم برای بیعت با امام انجام گرفت. امام حسن (علیه السلام) با بیان خطبه ای مفاد آیه تطهیر^۴ را یادآوری نمود و مردم با ایشان بیعت کردند.^۵

برخورد امام حسن (علیه السلام) با معاویه

پس از بیعت مردم با امام حسن (علیه السلام)، حضرت نامه‌های مختلفی را برای معاویه مبنی بر گرفتن بیعت از او برای خود فرستاد که «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین» آنها را نقل کرده است. این نامه‌ها نتیجه‌ای به همراه نداشت و معاویه در عین خدعه گری، جاسوسانی را برای شناسایی اوضاع بصره و کوفه ارسال کرد که تمام این جاسوسان شناسایی و به قتل رسیدند.^۶

امام (علیه السلام) در نامه‌ای معاویه را تهدید کرد که اگر تسلیم نشود، با سپاهش به سوي او خواهد رفت.^۷ حضرت پس از آن در اجتماع مردم کوفه آنان را به جنگ با معاویه دعوت نمود و «حجر بن عدي» را به همراه مردم به سوي «نخيله» فرستاد.

مردم سست عنصر کوفه که در اطاعت اوامر امام (علیه السلام) تردید داشتند، «عدي بن حاتم» با تذکر وجوب اطاعت پذیری از امام و برانگیختن احساسات آنان حدود هزار نفر جنگجو را به طرف نخيله راهی کرد و در پی آن «قیس بن سعد»، «معل بن قیس» و «زیاد بن صعصعه» نیز سخنانی گفتند و در نتیجه سپاهی در حدود دوازده هزار نفر در نخيله مستقر گردید.^۸

فرمانده سپاه امام حسن (علیه السلام) «عبیدالله بن عباس» بود و این در حالی بود که یکی از فرماندهان معاویه به نام «سیر بن ارطاة» در حمله‌ای به حجاز، دو فرزند عبیدالله بن عباس را برابر مادرشان سر بریده بود و عبیدالله کینه ب زرگی از معاویه در دل داشت و امام (علیه السلام) از جهت احتیاط «قیس بن سعد» و «سعد بن قیس» را نیز با سیمت معاونان در کنار عبیدالله قرار داد. امام حسن (علیه السلام) راهی «ساباط مدائن» شد و معاویه سپاهی را به فرماندهی «عبیدالله بن عامر بن کریز» برای حمله به مدائن اعزام نمود. معاویه با تمسک به مکر و حيله «مغیره بن شعبه» و «عبیدالله بن عامر» را به ساباط برای صلح با امام حسن (علیه السلام) فرستاد تا بین مردم شایعه صلح حسن بن علي (علیه السلام) را پخش کنند و بین یاران امام (علیه السلام) تفرقه و شورش ایجاد شود و ماحصل این حيله فراهم شدن جو روانی منفی علیه امام (علیه السلام)، آمادگی مردم کوفه برای تسلیم شدن و ضربت خوردن امام (علیه السلام) بوسیله خنجر «جراح بن سنان» در ساباط گردید.

۱. آل عمران / 61.

۲. زندگانی امام حسن مجتبی *، سید هاشم رسولی محلاتی، ص 91.

۳. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب، تصحیح رسولی محلاتی، علامه، قم، ج 4، ص 21.

۴. الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 9.

۵. احزاب / 33.

۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الاحیاء الکتب العربیة، مصر، 1378 ق، ج 16، ص 28 - 22.

۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 31.

۸. مقاتل الطالبین، ابو الفرج الاصفهانی، تحقیق: کاظم المظفر، مطبعة الحیدریة، 1405 ق، ص 66.

۹. همان، ص 71 - 70.

سپاه امام (علیه السلام) و معاویه در قریه «حبوبیه» رو در روی هم قرار گرفتند . معاویه، «عبد الرحمن بن سمره» را نزد عبدالله بن عباس (فرمانده سپاه امام (علیه السلام)) فرستاد تا به دروغ صلح امام (علیه السلام) را با معاویه بیان نماید که مردم آن را تکذیب کردند .^۱ معاویه عبدالله بن عباس را به بهانه پیشنهاد صلح با امام حسن (علیه السلام) و با وعده یک میلیون درهم فریب داد. با رفتن او به سمت معاویه، قریب به دو سوم سپاه عراق به معاویه پیوستند.^۲

قیس بن سعد فرماندهی لشکر امام (علیه السلام) را به عهده گرفت و تنها با چهار هزار نفر باقی ماندند و معاویه بارها در صدد فریب قیس برآمد؛ اما موفق نشد . مکر معاویه و شایعه پراکنی قبول صلح توسط امام حسن (علیه السلام) در سه منطقه کوفه، ساباط و میدان جنگ، اشراف قریش را به تردید انداخت و آنها تسلیم معاویه شدند، تا حدی که برخی حاضر شدند امام (علیه السلام) را دست بسته به معاویه تحویل دهند.

معاویه و درخواست صلح

موضع امام حسن (علیه السلام) به هیچ وجه صلح با معاویه نبود و شواهد مختلف تاریخی که در برخورد امام (علیه السلام) با معاویه بیان گردید، به روشنی آن را معلوم می کند. فرستادن مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر به ساباط جهت صلح با امام (علیه السلام) و رد آنها توسط حضرت، نشان از تصرف عراق بوسیله معاویه با مکر و حيله دارد . از نامه تهدیدآمیز امام (علیه السلام) به معاویه - که در صورت عدم تسلیم با او به جنگ خواهد پرداخت - و تعبیری که «میان ما و او (معاویه) - جز شمشیر حاکم نخواهد بود»^۳ و حوادث دیگر می توان این گونه نتیجه گرفت که موضع امام (علیه السلام) جنگ و مبارزه با حکومت فاسد بنی امیه بود و در واقع شرایط آن زمان و به تعبیر «سیط بن جوزی» در کتاب «تذکره الخواص» خیانت کوفیان و تنها گذاشتن امام (علیه السلام) منجر به پذیرش صلح نامه از سوی امام (علیه السلام) شد.

شیخ مفید^۴ نیز چنین نقل فرموده که معاویه درباره صلح با امام (علیه السلام) نامه نوشت^۵ و حضرت تمایلی به صلح نداشت.

برخی از دلایل صلح

1. سستی مردم عراق در ولایت پذیری از امام مجتبی (علیه السلام) از آنجا که موضع امام (علیه السلام) جنگ با معاویه بود و مردم عراق - به دلایلی که بیان گردید - افرادی بی وفا و سست عنصر بودند، در ولایت پذیری دچار شک و تردید شده بودند و این در حالی بود که امام (علیه السلام) درباره آنها فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا!»^۶ به خدا سوگند! اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته، به صورت اسیر به او تحویل می دهند.»

2. حفظ جان شیعیان

امام (علیه السلام) صلح خود را مشابه «صلح حدیبیه» جدش رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) معرفی کرده، چنین فرموده اند: «وَلَوْ لَا مَا أَتَيْتُ لَمَا تَرَكْتُ مِنْ شِيَعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدًا إِلَّا قُتِلَ!»^۷ اگر من چنین نمی کردم از شیعیان ما کسی نبود، جز آنکه کشته می شد.» و امام (علیه السلام) در پاسخ «حجر بن عدی»، «مالك بن ضمره» و دیگر یاران نسبت به علت قبول صلح، حفظ خون خود، خانواده و اصحاب صمیمی را یکی از دلایل آن بیان می نمایند.

3. وظیفه الهی امام (علیه السلام) در پذیرش صلح

امام حسن (علیه السلام) مانند سایر ائمه (علیهم السلام) معصوم بود و تمام افعال حضرت طبق دستور الهی و بر اساس حکمت الهیه، و از آنجا که امام (علیه السلام) فردی مفترض الطاعة می باشد، یکی دیگر از دلایل صلح امام (علیه السلام) با معاویه، تشخیص و وظیفه الهی ایشان در آن موقعیت می باشد. در داستان همنشینین حضرت خضر و موسی^۸ برخی از امور که حضرت خضر (علیه السلام) انجام می داد، اگر چه حضرت موسی (علیه السلام) از حکمت آن آگاهی نداشت؛ اما در پس آن حکمتی قرار داشت.^۹

4. صلح امام (علیه السلام) به جهت رسوایی معاویه

۱. انساب الاشراف، احمد بن یحیی البلاذری، تحقیق علامه محمد باقر المحمودی، دار الفکر، بیروت، 1379، ج3، ص37.

۲. همان، ص38.

۳. تاریخ سیاسی اسلام تاریخ خلفاء، ص368.

۴. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1403، ق، ج44، ص48.

۵. اعلام الوری، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1390، ق، ص205.

۶. علل الشرایع، ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، قم، 1385، داور، ج1، ص212.

۷. زندگانی امام حسن^ع، سید هاشم رسولی محلاتی، ص231.

با توجه به اینکه امام (علیه السلام) از چهره مکار و فاسد معاویه شناخت کاملی داشت، حضرت با قبول صلح معاویه را غافلگیر کرد، به نحوی که پرده از چهره فاسد معاویه برداشت. برخی از امور معاویه همچون قتل حجر بن عدی و ده ها تن از اصحاب امام (علیه السلام) - که همگی بی گناه بودند - قرار دادن زیاد بن ابیه (که مولود زناي ابوسفیان بود) به فرزندخواندگی ابوسفیان و مخالفت صریح معاویه با اسلام و احکام الهی و صدها عمل خلاف و غیر اسلامی وی بود که با صلح، موجبات بصیرت افزایی مردم و برملا شدن چهره نفاق و مکارانه معاویه و بنی‌امیه را فراهم آورد.^۱

موضع گیری امام
س



اشاره:
خاندان اموی از ابت
دشمنی و مخالف
سفیان نیز تمام تا
المؤمنین علی (عا
پرداخت؛ اکنون در
پردازیم:
الف) مکاتبه با معا
بر اساس آنچه از
با معاویه از طریق
نشیب و سیر مواد
در کتاب «مکاتیب
شاخص این نامه ۵
1. نامه پس از شر

امام(علیه السلام) در این نامه پس از ذکر مسئله نبوت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اظهار حق و نابودی باطل توسط ایشان، به واقعه سقیفه اشاره کرده و می آورند: قریب در سقیفه به خویشی خود با رسول الله (صلی الله علیه و آله) استدلال می کرد [و بر همین استدلال مورد قبول شما] اینک ما نیز خویشاوند رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستیم و در دین داری نیز بر شما اسبق بوده ایم.

امام حسن(علیه السلام) در این نامه بی باکانه معاویه را فردی معرفی می کند که هیچ سابقه ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است! و در انتهای نامه می آورد: «هنگامی که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می خواست از دنیا برود مقام خلافت را بعد از خود به من واگذار نمود. ای معاویه! از خدا بترس! نسبت به امت محمد(صلی الله علیه و آله) کاری بکن که خون آنان را حفظ و امور ایشان را اصلاح کرده باشی.»
بدین ترتیب امام(علیه السلام) از ابتدا و با قاطعیت تمام به حقانیت خود نسبت به منصب خلافت تأکید کرده، معاویه را در موضوع حفظ خون مسمین مورد انذار قرار می دهد.

2. نامه و دعوت مجدد او به تبعیت از حق
این نامه در زمانی ارسال شده است که معاویه درخواست می کند خلافت به او واگذار شود و در عوض او متعهد می شود که پس از مرگش خلافت به امام حسن (علیه السلام) برسد! امام(علیه السلام) در پاسخ این نامه جسورانه، با نوشتن جوابی کوتاه در برابر پر ادعایی معاویه می ایستد: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، نامه تو به من رسید و گفتار تو را شنیدم. از پاسخ تو خودداری کردم؛ زیرا می ترسیدم که در ادای پاسخ بر تو ستم روا دارم. به خدا پناه می برم از اینکه ستمکار باشم. پیرو حق باش ای معاویه! و تو می دانی که حق با من است. در آن هنگام که سخن به دروغ رانم، گناهکار خواهم بود، و السلام.»^۲

3. نامه اعتراض به اعزام جاسوس
معاویه دو نفر را اجیر کرد تا به جاسوسی و خرابکاری در مناطق تحت کنترل امام (علیه السلام) مشغول شوند. این دو نفر به زودی دستگیر شده و به قتل رسیدند. امام(علیه السلام) پس از اطلاع از این موضوع، نامه اعتراضی خود را به معاویه می نویسد و در کلامی استوار از معاویه می خواهند که نبرد واقعی را در میدان جنگ انجام دهد^۳ و می نویسد:

«اما بعد، به اعزام جاسوس پرداخته ای، مثل اینکه دوست می داری آتش جنگ از نو افروخته شود. من اطمینان دارم که چنین است، و اگر خدا بخواهد در میدان جنگ یکدیگر را خواهیم دید...»
این نامه با صلابت، پاسخی محکم به تمام اتهاماتی است که به امام حسن (علیه السلام) زده شده و در آنها سعی شده است که امام(علیه السلام) را به روحیه تساهل و مدارا در هر شرایط متصف سازند، امام(علیه السلام) در این بیان خود، معاویه را نسبت به عواقب اقداماتش که

۱. ر. ک: مکاتیب الاثمه، احمدی میانجی، نشر دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1426 ق، ج3، ص16.

۲. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: سید احمد سقر، دارالمعرفه، بی تا، ص65.

۳. مقاتل الطالبیین، ابو الفجر اصفهانی، ص68.

۴. همان، ص63؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، 1404 ق، ج16، ص31.

همان وقوع نبرد دیگر (پس از جنگ صفین) است، آگاه می‌سازند، و بدون اینکه ترسی از اظهار این امر داشته باشند، آمادگی خود را برای هرگونه پیکار متذکر می‌شوند.^۱

(ب) موضع گیری در مناظرات

از مهم‌ترین شیوه‌های اثبات حقانیت اهل بیت (علیهم السلام) در جریانهای گوناگون تاریخی شیوه مناظره و بیان استدلالهای تام بوده است، به گونه ای که حجت را بر مخاطب تمام و راه هر گونه انکار را بر او سد می کرده‌اند. امام حسن (علیه السلام) نیز در همین راستا از موقعیتهای پیش آمده در خطایات رودررو و دیدارهای چهره به چهره با موافقان و مخالفانش، بر حقانیت تاریخی خود و خاندانش تأکید داشته، از سیاستهای خود در مقابله با معاویه دفاع می‌کنند.

«شیخ طبرسی» در کتاب «الاحتجاج» به نقل تعدادی از این مناظرات پرداخته است، از جمله در زمانی که مردی بر امام بواسطه قبول صلح اعتراض کرد، و حضرت این گونه پاسخ دادند: «به خدا این حکومت به او واگذار نکردم، جز برای اینکه یار و یآوری برای خود نیافتم، و گرنه با او شبانه روز جنگ می‌کردم تا خود خداوند میان من و او حکم و داوری فرماید؛ ولی اهل کوفه را شناخته و آزمودم، و هیچ خیری ندیدم. اینان عاری از هر وفا و عهدی در سخن و کردار و دمدمی مزاج اند. اینان معتقدند که قلب و دلشان با ماست؛ ولی شمشیرهایشان علیه ما کشیده شده است.»^۲

(ج) موضع‌گیری در سخنرانیهای عمومی

بخش دیگری از برخوردهای امام حسن (علیه السلام) علیه سیاستهای تخریبی معاویه و شامیان بیان دیدگاه‌های ایشان در حین ایراد خطابه‌های عمومی بوده است. این سخنرانیها در شرایط و موقعیتهای مختلف صورت گرفته است و در آنها امام (علیه السلام) به بیان فتنه‌های معاویه و سیاست ایشان در مقابله با این فتن و همچنین تحریک و تحریض مردم علیه معاویه پرداخته‌اند. در یکی از خطابه‌ها که پس از شهادت امیر المومنین (علیه السلام) و در آستانه درگیری با معاویه انجام شده است، امام به صراحت اعلام می‌دارند که ورود در صلح به مصلحت نیست و صلح با معاویه را امری که هیچ گونه عزت و عدالتی در آن نخواهد بود معرفی می‌کنند؛ «إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ دَعَا إِلَىٰ أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عُرٌّ وَلَا نَصَقَةٌ»

لکن امام (علیه السلام) عدم صلح را مشروط به یاری و حضور مردم در جبهه نبرد شمرده، می‌فرمایند: «اگر شما اراده زندگی دارید، ما آن را از او می‌پذیریم و با ذلت زندگی می‌کنیم، و اگر اراده موت دارید، ما آن را در ذات خدا بذل می‌کنیم و نزد خدا با وی محاکمه می‌نماییم.» آن گروه عموماً در جواب آن حضرت گفتند: ما بقا و زندگی را می‌خواهیم.

بدین ترتیب امام حسن (علیه السلام) بار دیگر بر عزم خود در مقابله با معاویه تأکید می‌کنند؛ لکن تحقق این امر منوط به حمایت مردمی بود و حال آنکه در انتهای همین گزارش می‌آید که غالب مردم با شعار «البقیة» خواستار صلح و عدم نبرد شدند.^۳ این واقعه در بسیاری از کتب فریقین ذکر شده است.

امام حسن (علیه السلام) در سخنرانی دیگری پس از صلح با معاویه نیز او را دروغگو خوانده «عدم اطاعت» مردم را دلیل صلح عنوان می‌کنند: «ایها الناس! معاویه گمان می‌کند من او را لایق مقام خلافت می‌دانم، و خویشتن را برای این مقام برارنده نمی‌دانم، در صورتی که معاویه دروغ می‌گوید؛ زیرا من طبق دستور قرآن و فرموده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از مردم بر آنان مقدم و سزاوارترم. به خدا قسم! اگر مردم با من بیعت و از من اطاعت می‌کردند و مرا یاری می‌نمودند، آسمان قطرات باران خود را بر آنان فرو می‌ریخت و زمین برکات خود را برای ایشان خارج می‌کرد.»^۴

(د) تلاش در جهت نبرد مسلحانه

امام حسن (علیه السلام) در موارد متعدد نسبت به امکان وقوع نبرد نظامی در سبک و سیره حکومتی خویش اعلان موضع کرده بود، و بر همین اساس در ابتدای خلافت امام حسن (علیه السلام) با ایشان بیعت شد، که اگر امام صلح کرد، بیعت کنندگان نیز صلح کنند، و اگر امام جنگ کرد، آنها نیز بجنگند.^۵ این در حالی بود که سابقه حضور امام حسن (علیه السلام) در نبرد جمل و صفین و شجاعت بی‌حصر ایشان (که حتی باعث شد امام علی (علیه السلام) دستور دهند که

۱. دو نامه دیگر مربوط به صلح نامه و نقض عهد معاویه است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، نشر بنی هاشمی، تبریز، 1380 ش، ج 1، ص 316؛ الاحتجاج، طبرسی، نشر المرتضی، مشهد، چاپ اول، 1403 ق، ج 2، ص 289.

۳. تاریخ، ابن خلدون، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، 1988 م، ج 2، ص 649؛ الکامل، ابن اثیر، ج 3، ص 406.

۴. کتاب سلیم بن قیس، نشر هادی، قم، چاپ اول، 1405 ق، ص 938؛ الاحتجاج، طبرسی، ج 2، ص 288.

۵. الفصول المختارة، شیخ مفید، ص 341، کشف الغممة، محقق اربلی، نشر بنی هاشمی، تبریز، 1380 ق، چاپ اول، ج 1، ص 537.

ایشان از نبرد خودداری کنند؛ چرا که حفظ جان شان اهمیت افزون تری داشت.^۱ پیش از ایام خلافتشان، خود گواهی قاطع بر شجاعت و استواری ایشان در صورت وقوع نبرد نظامی بود. با این وجود معلوم نیست کسانی که اتهام سهل انگاری، تسامح و عدم وجود روحیه مبارزه را به امام حسن (علیه السلام) نسبت می‌دهند، چرا به ده‌ها نامه، سخنرانی، سوابق و موضع‌گیریهای امام حسن (علیه السلام) علیه معاویه در شرایط گوناگون توجه نمی‌کنند» همان‌طور که پیش از این نیز آمد، امام (علیه السلام) بارها در برخوردهای خویش با معاویه خطر وقوع نبرد نظامی را به او هشدار داده بود و بدون هیچ گونه هراسی آمادگی خود را در این راه اعلام می‌کرد؛ فلذا پس از آنکه خبر رسید که معاویه و سپاهش راهی موصل شدند، امام نیز فوراً «حجر بن عدی» را مأمور کردند تا مردم را برای نبرد مهیا کند، سپس خود امام (علیه السلام) در اجتماع مردم کوفه حاضر شدند و ضمن تلاوت آیه «وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» مردم را به قیام علیه معاویه و حرکت به سوی «نخيله» فرا خواندند.

از نکات تأسف‌آور این گزارش، اظهار سستی مردم از نبرد با شامیان است، به گونه‌ای که «عدی بن حاتم» ایشان را سرزنش کرد. در این ماجرا عده زیادی از افرادی که قول همکاری داده بودند، از رفتن به جنگ خودداری کردند؛ لذا امام (علیه السلام) ناچار شدند که بار دیگر به کوفه بازگشته، مردم را به حضور در جنگ تشویق کنند. در این میان عده‌ای از کوفیان به معاویه نامه نوشته، اعلام کردند که آماده‌اند امام حسن (علیه السلام) را دستگیر کرده، به شام بفرستند!^۲

ه) صلح مشروط

آخرین راه‌کار امام حسن (علیه السلام) برای رهایی از کید معاویه که با هدف رعایت مصلحت اولیه اسلام (که همانا حفظ کلیت اسلام و دفاع از خون معدود شیعیان واقعی باقی مانده بود) صلح مشروط بوده است. باید توجه داشت که امام (علیه السلام) در چه شرایطی اقدام به صلح کردند:

1. امام بارها بر آمادگی خود جهت نبرد میدانی تأکید کرده بود.
2. عده زیادی از عراقیان حاضر به همراهی با مام نشده بودند و علی‌رغم موضع‌گیریهای متعدد امام و تلاش در جهت احیای سپاه، اکثر افراد سست ایمان مانعی بزرگ از نبرد با معاویه به شمار می‌آمد.
3. کسی که ابتدا پیشنهاد صلح را مطرح کرد و مصرانه بر آن تأکید می‌ورزید، معاویه بود، نه امام حسن (علیه السلام).

4. معاویه با وعده پول و مقام عده زیادی از سران سپاه و اشراف کوفه را به خود متمایل ساخت و بدین ترتیب ضربه کاری دیگری بر جبهه امام (علیه السلام) وارد ساخت.
5. معاویه با اعزام جاسوسهای متعدد، علاوه بر پخش این شایعه که امام حسن (علیه السلام) پیشنهاد صلح داده است، کوشید تا امام را ترور کند. افرادی چون: شیبث بن ربیع، اشعق بن قیس، و حجر بن حجر را با وعده پرداخت دویست هزار درهم و ازدواج با دخترانش در ازای قتل امام حسن (علیه السلام) به سوی سپاه مام (علیه السلام) فرستاد. آورده‌اند که با انتشار این اخبار امام (علیه السلام) همواره در زیر لباس خود زره می‌پوشید و تا حد امکان در نماز جماعت شرکت نمی‌کرد تا از حملات احتمالی در امان باشد.^۳ با این وجود، امام در مدائن مورد حمله برخی از مخالفین قرار گرفت و به شدت زخمی شد.

در این اوضاع سخت سیاسی که امام (علیه السلام) و اندک یاران وفادارشان به شدت در مضیقه بودند، تنها یک راه حل باقی مانده بود و آن قبول پیشنهاد صلح بود که آن هم از سوی معاویه [و نه امام] ارائه شده بود. اسناد و مدارک به خوبی گویای این گفته است که معاویه علی‌رغم برتری نظامی، تلاش می‌کرد که با همان معدود یاران امام درگیر نشود؛ لذا این پیشنهاد را مطرح کرد. جالب اینکه معاویه افرادی را مأمور کرد که به دورن سپاه امام (علیه السلام) بروند و شایعه کنند که پیشنهاد صلح از جانب حضرت بوده است.^۴

در این شرایط نا برابر روحی و نظامی، امام حسن (علیه السلام) در برابر شروطی خلافت را به معاویه واگذار کرد که از جمله آن شروط، موارد ذیل است:^۵

۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 11، ص 25؛ نهج البلاغه، صبحی صالح، نشر هجرت، قم، چاپ اول، 1414 ق، ص 323: «املکوا عتی هذا الغلام لا یهدنی فأتنی أنفس بهذین یعنی الحسن و الحسین * علی الموت لئلا یقطع بهما نسل رسول الله *»

۲. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، مدرسه امام مهدی (عج)، قم، چاپ اول، 1409 ق، ج 2، ص 576.

۳. علل الشرائع، شیخ صدوق، نشر داوری، قم، چاپ اول، بی‌تا، ج 1، ص 221.

۴. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214.

۵. الفتوح، ابن اعثم کوفی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1372 ش، ج 4، ص 290، اخبار الطوال، دینوری، انتشارات رضی، قم، 1368 ش، ص 217، کشف الغمه، ج 1، ص 515.

1. لزوم پابندی معاویه به کتاب الله و سنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله).
 2. عدم سب امیرالمؤمنین (علیه السلام).
 3. واگذاری خلافت به امم حسن(علیه السلام) پس از مرگ معاویه.
 4. اختصاص خراج فسا و دارابگرد [یا اهواز] به امام(علیه السلام).^۱
 5. عدم توطئه بر ضد امام حسن(علیه السلام) و امان دادن به مردم عراق.
 امام(علیه السلام) با اعلام این شروط، به خصوص شرط عمل به کتاب الله و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که همان معیار اصلی شایستگی برای خلافت بود، کوشید رفتارهای معاویه را در چارچوبی مشخص محدود سازد. همچنین از معاویه تعهد گرفت که خلافت را موروثی نکند و امنیت را برای شیعه فراهم سازد. هر چند معاویه به زودی تمام این شروط را زیر پا گذاشت^۲ و امام(علیه السلام) نیز بی‌گمان از آینده این صلح و نقض آن مطلع بودند (و لذا بارها به کوفیان هشدار داده و از خواری و شکنجه شدنشان در حکومت امویان خبر داده بودند)؛ لکن صرف وجود و ثبت این تعهدات، تاریخ به سندی روشن مبنی بر عدم پابندی معاویه بر صلح نامه و فریبکار بودن او تبدیل شد، به علاوه که این تنها راه امام(علیه السلام) برای نشان دادن چهره واقعی مردی بود که شیعیان در مبارزه با او سستی نشان داده و امامشان را در برابر او یاری نکرده بودند. تفاوت شرایط امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام)

در اینجا ممکن است پرسیده شود که هر چه قدر تعداد نفرات امام حسن (علیه السلام) کم بودند؛ اما از یاران امام حسین (علیه السلام) بیش‌تر بوده اند، پس چرا ایشان مثل امام حسین(علیه السلام) قیام نکردند؟ جواب این سؤال را شهید مطهری (به خوبی پاسخ داده‌اند که خلاصه آن چنین است:

در قیام امام حسن(علیه السلام) سه عامل اساسی دخالت داشته است که این عوامل در عصر امام حسن(علیه السلام) وجود نداشته است:

1. یزید قصد کرده بود به هر قیمتی از امام حسین (علیه السلام) بیعت بگیرد، و حال آنکه معاویه چنین درخواستی را از امام حسن (علیه السلام) نداشت و ادعا نشده است که معاویه از ایشان یا برادرشان امام حسین(علیه السلام) مطالبه بیعت کرده باشد.
 2. عامل دوم قیام امام حسین(علیه السلام) دعوت گسترده مردم، خصوصاً کوفیان از ایشان بود، به طوری که به حضرت هجده هزار نامه نوشتند و در این شرایط اگر امام دعوت ایشان را رد می‌کردند، تاریخ چنین قضاوت می‌کرد که امام بی‌جهت بیعت مردم را نادیده گرفتند و حال آنکه چنین وضعیتی برای امام حسن(علیه السلام) رقم نخورد؛ لذا امام(علیه السلام) بارها ایشان را به دلیل عدم اطاعت مؤاخذه کردند، کار ایشان به جایی رسید که حتی در سپاه خود نیز امنیت نداشت و ناچار بود که همواره در زیر لباس زره بپوشد و با این حال بارها ترور نافرجام شد.
 3. عامل سوم قیام امام حسین(علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکر بود، هر چند این مسئله در عصر امام حسن (علیه السلام) نیز وجود داشت؛ لکن لازم بود که ابتدا مردم چهره واقعی حکومت معاویه را ببینند و بدین ترتیب نقاب از چهره واقعی ایشان بیفتد؛ لذا «صلح امام حسن(علیه السلام) زمینه را برای قیام امام حسین(علیه السلام) فراهم کرد» لایم زود که امام حسین(علیه السلام) مدتی کناره‌گیری کند تا ماهیت امویها که بر مردم مخفی و مستور بود، آشکار شود تا قیامی که بناست بعد انجام گیرد، از نظر تاریخ قیام موخه‌ی باشد. بنابراین، امام حسین(علیه السلام) این فرصت را داشت در زمانی قیام کند که حجت بر مردم تمام شده، همگان چهره حق و باطل را به عیان مشاهده کنند؛ چرا که بدعتها و انحرافات صورت گرفته به حدی بود که راه هرگونه توجیه و تأویل را سد می‌کرد؛ و لکن چنین شرایطی در عصر امام حسن(علیه السلام) وجود نداشت.

نتیجه:

امام حسن(علیه السلام) بلافاصله پس از شهادت پدرشان و در کوران موقعیت حساس تاریخی به مبارزه با یکی از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام؛ یعنی معاویه که بازمانده ای از شجره خبیثه بنی‌امیه محسوب می‌شد، مبتلا گشت. ایشان در مدت امامت خویش در برخوردها و موضع‌گیریهایشان نسبت به معاویه ادامه دهنده سیاست پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) بوده و اصل مبنایی «حفظ مصلحت اسلام و مسلمین» را همواره مد نظر داشتند و در این مسیر ذره ای مماشات، نرمی و تساهل از خود نشان ندادند؛ بلکه این

۱. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج 1، ص 216؛ انساب الاشراف، بلاذری، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1417 ق، ج 3، ص 47.
 ۲. انساب الاشراف، بلاذری، ج 3، ص 44؛ تاریخ مختصر الدول، ابن العبری، دارالشرق، بیروت، چاپ سوم، 1992 ق، ص 108.

سیاست را با در نظر گر فتن اقتضای زمان، گاه از طریق گفتگو، احتجاج و یا خطابه و گاه از طریق حضور در میدان نبرد (نظیر صفین در ایام قبل از امامت) دنبال کردند. به گواهی ده‌ها سند تاریخی، امام تمام تلاش خود را برای کنار زدن معاویه از تخت حکومت به کار بستند و در این راه گزینۀ نبرد نظا می را نیز مورد توجه قرار دادند؛ لکن ضعف ارادۀ شیعیان و قلت فرمانبران مطیع، مانع از تحقق این امر گردید. سرانجام و در شرایطی که گروهی از سران سپاه امام(علیه السلام) در خفا با معاویه مکاتبه کرده و حتی وعده دستگیری و تسلیم امام حسن(علیه السلام) را نیز داده بود ند. امام(علیه السلام) نسبت به جان خود و اندک شیعة مخلص که تضمین کننده بقای اصل اسلام در آینده بودند، احساس خطر کرده، با قبول «صلح مشروط» علاوه بر حفظ جان ایشان، موجبات فرو افتادن پرده از چهره واقعی معاویه و امویان نزد مردم را مهیا ساختند.

جنگ بدر



حسین گمار

روز جمعه، هفدهم می‌رود. در این روز دستاوردهای مهم امداد‌های غیبی، اندیشه، آشکار شد (السلام)، تیلور و بخش‌های از آثار این اما به جهت درس مسئله حل شود اگر تصویر روشنی این تحقیق به دنبا جبهه مقابل باعث دست یابیم .

زمینه جنگ بدر

در ماه جمادی الاول سال دوم هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با گروهی از مهاجرین از مدینه تا جایی به نام «عشیره» به قصد مقابله با کاروان قریش رفتند؛ اما با آنها برخورد نکرده، پس از چند روز اقامت در آنجا به مدینه بازگشتند . در آن وقت کاروان قریش به سوی شام می‌رفت. وقتی این کاروان تجاری از شام برمی‌گشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو نفر از مهاجرین به نام «سعید بن زید» و «طلحه» را برای کسب اطلاع از آنها فرستاد و به دنبال آن نیز خود حضرت آماده حرکت شد. از آن طرف، وقتی ابو سفیان به نزدیکی حجاز رسید، از ترس اینکه مبادا ناگهان مورد حمله قرار گیرد، مرتباً از مسافرینی که به او برخورد می‌کردند وضع راه و رفت و آمد مردم را می‌پرسید، تا اینکه یکی از مسافرین به او گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پیروان خود دستور حمله به کفار را صادر کرده است. ابوسفیان فوراً «ضمضم بن عمرو غفاری» را اجیر کرد و به سوی مکه فرستاد تا خبر دهد که محمد (صلی الله علیه و آله) و یاران وی راه کاروان تجاری شما را گرفته‌اند. تجارت خویش را حفظ کنید! هنگامی که وی به مکه آمد، بینی شتر خود را برید و پالانش را وارونه کرد، سپس وارد شهر شد و فریاد زد: ای گروه قریش! اموال خود را دریابید! فوراً بجنبید که اگر دیر آماده شوید، تمام اموال شما را خواهند برد. خلاصه سپاهی عظیم ترتیب دادند و به جنگ فرستادند. بزرگان مشرکان چون ابو جهل، امیه بن خلف و غیره این سپاه را همراهی می‌کردند. نقطه شکل‌گیری درگیری؛ یعنی منطقه بدر در فاصله 155 کیلومتری مدینه، 310 کیلومتری مکه و 45 کیلومتری ساحل دریای سرخ قرار دارد. گفته‌اند: نام آن به مناسبت شخصی به نام «بدر بن مخلد» است و برخی گفته‌اند: «بدر بن حارث». همچنین قبیله بنی غفار مالکیت جز خود را نسبت به بدر انکار کرده و نام آن را برگرفته از اسم کسی ندانسته و گفته‌اند که بدر تنها یک اسم است و بس.

ویژگی‌های سپاه اسلام

در هر جنگی دو طرف به خاطر عوامل مختلفی که در جبهه خودی با آن مواجه هستند یا از طرف مقابل بر آنها تحمیل می‌شود، دارای ویژگی‌های خاصی می‌شوند که شناخت این عوامل در نتیجه نبرد و قضاوت‌های بعدی راجع به جنگ اثرگذار است. اگر بخواهیم ملاک موفقیت یا شکست در جنگ را ارائه کنیم، باید به آن ویژگی‌ها توجه کنیم. در این فصل به ویژگی‌هایی که در جبهه حق وجود داشت، توجه می‌کنیم.

انگیزه نبرد در رزمندگان جنگ بدر

ارزشیابی نسبت به هر عملی بستگی به انگیزه‌های انجام آن عمل و محرک‌های آن دارد. برای تبیین تقدس یا غیر مقدس بودن عملی، باید به انگیزه‌های انجام آن عمل توجه کرد. نکته مهمی که در سپاه اسلام وجود داشت، انگیزه‌های مقدس این جبهه بوده است. نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد اصحاب با چه انگیزه‌ای به یاری دین پرداختند. بعد از اینکه خبر برگشت کاروان قریش مطرح شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اصحاب خود مشورت کرده، خبر آمدن قریش را به آنها اعلام فرمودند. «مقداد بن عمرو» برخاست و گفت: ای پیامبر خدای!

آنچه را خدا فرمان داده است، انجام بده که ما با تو هستیم و مثل بنی اسرائیل که به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: «برو و همراه خدایت جنگ کن که ما اینجا نشسته ایم» نیستیم؛ بلکه می‌گوییم: برو و به یاری خدایت جنگ کن که ما همراه شما جنگ می‌کنیم. قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده! اگر ما را تا برك الغماد (حبشه) ببری، در مقابل آنها پیکار می‌کنیم تا پیروز شوی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او تعریف و برای او دعا خیر کرد.^۱

«ابن اسحاق» نقل می‌کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مردم مشورت خواست. منظور حضرت انصار بودند، به این خاطر که آنها زیاده‌تر بودند و از طرف دیگر، وقتی در عقبه با ح‌ضرت بیعت کردند، گفتند: ای پیامبر خدا! ما برای حفظ تو تکلیفی نداریم تا به مدینه بیایی و هنگامی که آنجا رسیدی، در پناه ما هستی و شما را مثل زن و فرزند خویش حفظ می‌کنیم.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این سخن را فرمود: «سعد بن معاذ» عرض کرد: ای پیامبر خدا! گویا با ما کار داری! حضرت فرمود: آری، عرض کرد: ما به تو ایمان آورده، تصدیقت کردیم و شهادت دادیم که دین تو حق است و عهد و پیمان کردیم که مطیع تو باشیم. اکنون هر کجا که اراده می‌فرمایی، برو.

قسم به خدایی که تو را به حق فرستاد! اگر ما را سوی دریا ببری و در آن فرو روی، ما نیز با تو فرو می‌رویم و هیچ‌کس از ما باز نماند. از مقابله با دشمن نیز باک نداریم.

حضرت (صلی الله علیه و آله) از گفتار او خرسند شد و فرمود: به یاری خدا حرکت کنید که هم‌اکنون قتلگاه آن قوم را می‌بینم.^۲

مدیریت و رهبری در جنگ بدر فرمانده و رهبر در سرپرستی و هدایت گروه نقش مهمی دارد. ایجاد روحیه امید، مقاومت، شجاعت، ایثار و بسیاری از فضایل را می‌توان به دست رهبر دانست. از تمام اینها مهم‌تر ایمان مستحکم است که رهبر به خدا دارد و آبرویی که وی نزد خدا دارد، می‌تواند نصرت الهی را برای سربازان خود به ارمغان آورد.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: در روز بدر که آماده جنگ شدیم، در پناه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم و ایشان از همه ما دلیرتر بود و هیچ‌یک از ما از او به دشمن نزدیک‌تر نبود.^۳

«ابن جریر» به سندش از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ لَا تُعْبَدُ بَعْدَهَا فِي الْأَرْضِ؛ خدایا! اگر این گروه هلاک شود، دیگر کسی تو را پرستش نمی‌کند.»^۴

نفرات و امکانات مسلمانان در جنگ بدر وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه خارج شد «عمرو بن ام مکتوم» را جای خویش منصوب کرد و با گروهی از مهاجر و انصار خارج شد. در تعداد نفرات مسلمانان شرکت کننده در جنگ اختلاف نظر وجود دارد، مثلاً ابو جعفر می‌گوید: پیامبر روز سوم ماه رمضان با سیصد و سیزده مرد از یاران خویش بیرون رفت. براء می‌گوید: ما می‌گفتیم که اصحاب بدر به مقدار اصحاب طالوت؛ یعنی سیصد و سیزده نفر بودند.^۵

واقعی می‌گوید: حضرت با سیصد و پنج نفر رفت که هفتاد و چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند و هشت نفر را که نبودند، از غنیمت سهم داد، که سه نفر مهاجر و پنج نفر انصار بودند.^۶

صاحب «تنبيه الأشراف» تعداد آنها را سیصد و یازده نفر می‌داند که هفتاد و چهار نفر مهاجر و بقیه از انصار بودند. اختلاف دیگر در این است که به فرض سیصد و سیزده نفر، چند نفر انصار و چند نفر مهاجر بودند؟

بعضی مهاجرین را هشتاد و سه نفر و انصار را دویست و سی نفر می‌دانند، و بعضی انصار را دویست و هفتاد نفر دانسته‌اند.^۷

حضرت خردسالان را برای شرکت در این جنگ نپذیرفت و افرادی نیز از جنگ معاف شدند که عبارت‌اند از: عبد الله بن عمر، رافع بن خدیج، براء بن عازب، زید بن ثابت، اسیر بن ظهیر، عمیر بن ابی وقاص و زید بن ارقم.^۸

۱. کتاب المغازی، محمد بن عمر واقدی، الأعلمی، بیروت، 1409 ق، ص 36.

۲. امتاع الاسماع، احمد بن علی مقریزی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج 1، ص 94.

۳. تاریخ طبری، جریر طبری، ص 950.

۴. البداية و النهاية، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، دار الفکر، بیروت، 1407 ق، ج 3، ص 272.

۵. تاریخ طبری، جریر طبری، ص 953.

۶. همان، ص 996.

۷. تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، امیر کبیر، تهران، 1364 ق، ص 142.

۸. سیل الهدی، محمد بن یوسف صالحی شامی، دار الکتب العلمیة، بیروت، 1414 ق، ج 4، ص 23.

اصحاب ح ضررت در جنگ بي تجربه بودند. نقل شده است: نخستين بار بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با انصار به جنگ مي رفت و پیش از این با هیچ کدام از آنها به جنگ نرفته بود.^۱ از ابن عباس نیز نقل شده است که پرچمدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) امام علي بن ابی طالب(علیه السلام) بود و پرچمدار انصار «سعد بن عباد»^۲.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرچم سفیدی را به مصعب و پرچم سیاهی به حضرت علي (علیه السلام) و یکی از انصار داد و شعار مهاجرین را «یا بني عبد الرحمن» و شعار خزرج را «یا بني عبد الله» و شعار اوس را «یا بني عبید الله» قرار داد.^۳

مسلمانان اسلحه مختصري - که به گفته مورخین شش زره و هفت شمشیر بود - داشتند. به گفته واقدي: مسلمانان هفتاد شتر و دو اسب داشتند که یکی برای «مقداد بن عمرو» و دیگری از «مرثد ابن ابی مرثد» بود.

برای سوار شدن و استفاده از این هفتاد شتر هر سه یا چهار نفر به نوبت یکی از شتران را سوار می شدند، مثل آنکه يك شتر نصیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علي بن ابی طالب(علیه السلام) و مرثد ابن ابی مرثد شده بود و حمزه بن عبد المطلب، زید بن حارثه، ابو کبشه و انسه نیز يك شتر داشتند.^۴

از نظر روحیه جهادي «عمیر بن وه ب» به سپاه قریش می گوید: «اما ای گروه قریش! این مردمی که من مشاهده کردم، شترانشان مرگ بر خود بار کرده و حامل مرگ نابود کننده ای هستند. افرادی را دیدم که پناهگاهی جز شمشیر ندارند و به خدا سوگند! آن طور که من دیدم، این گروه مردمی هستند که کشته نشوند تا حداقل به عدد نفرات خود از شما بکشند.»

تاکتیک مسلمین در غزوة بدر کسب اطلاعات و نقش آن در پیشبرد جنگ بر کسی پوشیده نیست. هر کدام از دو طرف که در آگاهی به وضعیت طرف مقابل ضعف داشته باشد، شکست خورده است. یکی از کارهایی که در جنگ بدر به عنوان تاکتیک مورد توجه قرار گرفت، همین امر بود.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ده شب قبل از خروج از مدینه «طلحه بن عبید الله» را به همراه «سعید بن زبیر» برای کسب اطلاعات فرستاد.^۵

«ابن اسحاق» نقل می کند: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) و یاران او به صفرا رسیدند، حضرت «سبیس بن عمرو جهنی» و «عدي بن ابی الزغبای» را به جستجوی خبر درباره کاروان ابوسفیان به سوی بدر فرستاد. در آنجا از دو جاریه ای که برای آب بردن آمده بودند، شنیدند که کاروان فردا یا بعد از آن از راه خواهد رسید.^۶

طبق نقل دیگری وقتی لشکر مسلمانان به نزدیکیهای بدر رسید، توقف کرد و هنگام شب حضرت علي بن ابی طالب(علیه السلام) زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص را با چند تن دیگر مأمور ساخت که به کنار چاه بدر بروند و خبر به دست آورند.

اینها گمان نمی کردند که اهل قریش برای جنگ از مدینه بیرون آمده اند. در آنجا به چند نفر از آبیگران قریش برخورد کردند که برای آب بردن به کنار چاه بدر آمده بودند. فرستادگان حضرت غلام سیاهی را که از قبیله بنی حجاج بود، گرفتند و بقیه آبیگران فرار کردند. غلام را نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) آوردند. در آن هنگام حضرت مشغول نماز بود. بعد از نماز حضرت از غلام پرسشهایی کرد و او از قریش خبر داد. حضرت پرسید: تعداد آنها چند نفر است؟

غلام گفت: نمی دانم. خیلی زیادند. حضرت پرسید: پریشب چه کسی به آنها غذا داد؟ غلام کسی را نام برد. حضرت پرسید: چند شتر کشت؟ غلام گفت: نه شتر، سپس پرسید: دیشب چه کسی به آنها غذا داد؟ غلام کسی را نام برد و گفت: ده شتر برای آنها کشت. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند: تعداد آنها تقریباً نهصد یا هزار نفر است. سپس حضرت از او پرسید: از اشراف قریش چه کسی با آنها است؟ عرض کرد: عتبة بن ربیع، شیبه بن ربیع، ابو البختري بن هشام و حکیم بن خرام و غیره. حضرت رو به اصحاب خود فرمود: مکه پاره های جگر خود را سوی شما انداخته است.^۷

۱. طبقات الکبری، محمد بن واقدي، ترجمه مسعود مهدوي، فرهنگ و اندیشه، تهران، 1374 ش، ج 2، ص 8.

۲. تاریخ طبری، جریر طبری، ص 953.

۳. دلائل النبوة، احمد بن حسین بیهقي، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1405 ق، ج 3، ص 70.

۴. السیره النبویه، محمد بن عبد الملك ابن هشام، ترجمه سید هاشم رسولی، کتابچی، تهران، 1375 ش، ج 2، ص 9.

۵. المغازی، واقدي، ص 14.

۶. همان، ص 30.

۷. الکامل فی التاریخ، علي بن محمد ابن اثیر، ترجمه ابو القاسم حالت، مطبوعاتی علمی، تهران، 1371 ش، ج 7، ص 134.

باز هم در جریان کسب اطلاعات پیامبر (صلی الله علیه و آله) جریان جالبی وجود دارد و آن اینکه : وقتی حضرت حرکت کردند و به نزدیکیهای بدر رسیدند، همانجا توقف کردند و از پیرمردان عرب آنجا پرسید که درباره لشکر قریش و محمد و یاران او چه چیزی شنیده است؟

پیرمرد گفت: تا نگویید که از کجائید، به شما چیزی نمی گویم. حضرت فرمود: وقتی به ما چیزی گفتی، ما هم می گوئیم. پیرمرد گفت: شنیده‌ام که محمد و یاران او فلان روز حرکت کرده اند و اگر این خبر درست باشد، اکنون در فلان مکانند (و مکانی را که حضرت در آنجا فرود آمده بود، نام برد) و شنیده‌ام که قریش فلان روز از مکه بیرون آمده اند. اگر درست باشد، اکنون در فلان مکانند و (مکانی را که قریش در آن بودند نام برد). وقتی این سخنان را گفت، پرسید: شما اهل کجائید؟ حضرت فرمود: ما از آیم. گفت: از کدام آب؟ فرمود: از آب عراق. بعد حضرت شبانگاه افرادی را برای کسب اطلاع به بدر فرستاد.^۱

از نظر صف آرایی و ایجاد روحیه جهاد نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سپاه خویش اعمالی را انجام می‌داد، مثلاً نقل شده است که در روز بدر حضرت صف یاران خویش را مرتب می‌کرد و تیری به دست داشت که افراد را به وسیله آن با یکدیگر برابر می کرد. هنگامی که به کنار «سواد بن عزیز» رسید - که از صف بیرون بود - با تیر به شکم او زده و فرمود: سواد! برابر بایست.^۲

در روز بدر پیامبر یاران خود را به جنگ ترغیب می‌کرد و غنیمت را مربوط به غنیمت گیر دانست و فرمود: قسم به خدایی که جان محمد به دست او است، هر کسی که امروز در جنگ برای رضای خدا پایمردی کند و به دشمن پشت نکند تا کشته شود، به بهشت می‌رود.^۳

یکی دیگر از تاکتیکهای جنگی که حضرت اجرا کرد، این بود که بعد از پیروزی در جنگ بدر، برای ایجاد روحیه در پشت جبهه و برقراری روح مقاومت در آنها، عبد الله بن رواحه را به عنوان مژده رسان به بالای شهر مدینه و زید بن حارثه را به پایین این شهر فرستاد.^۴

امداد غیبی در جنگ بدر

در چند سوره از سوره های قرآن که داستان بدر به اجمال یا تفصیل ذکر شده، مانند سوره آل عمران و انفال، روی این موضوع که این پیروزی به نصرت و یاری خدای متعال انجام شد، زیاد تکیه شده است تا موجب غرور و خودبینی مسلمانان نگردد و از تلاش و کوشش در پیمودن راه خطرناک و دشواری که در پیش داشتند، آنها را باز ندارد.

مثلاً در سوره آل عمران می فرماید: * وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرِّ وَ أَنْتُمْ أَدْلَةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ بَلَىٰ إِنَّ تَصِيرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنَ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ *^۵ «به راستی خدا در بدر شما را یاری کرد، در صورتی که زبون بودید، پس از خدا بترسید! شاید سپاسگزار باشید. آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی: آیا کافی نیست شما را که پروردگارتان به سه هزار فرشته فرود آمده، یاریتان کند؟ آری، اگر استقامت داشته باشید و پرهیزگاری کنید و دشمنان با این هیجان و فوریت بر شما بتازند، پروردگارتان به پنج هزار فرشته شناخته شما را مدد می‌کنند.»

یکی دیگر از الطاف خداوند متعال بر اهل ایمان، ایجاد رعب و وحشت در دل کافران بود: * سَأَلْفِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ *^۶ «به زودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم، پس ضربات خود را بر سرهای دشمن فرود آرید و تمام انگشتانشان را قطع کنید!»

طبق نقلی اسرائیل از ابی اسحاق و او نیز از ابی عبید و عبد الله نقل می‌کند که: در نظر ما کفار قلیل بودند، تا آنجا که در روز بدر به مردی گفتم: آیا آنها را هفتاد نفر می‌بینی؟

گفت: نه؛ بلکه آنها را صد نفر می بینم.^۷ و طبق نقلی دیگر: ابتدا خدا کفار را در چشم مسلمانان کم نشان داد و سپس مؤمنین را مؤید و یاری کرد.^۸

«عبد الله بن عباس» نقل می‌کند: در روز بدر فرشتگان عمامه‌های سپید داشتند که بر پشت سر انداخته بودند و در هیچ یک از جنگها جز بدر نچنگیدند.^۹

۱. السيرة النبوية، ابن هشام، ج 2، ص 12.

۲. المغازي، واقدي، ص 42.

۳. تاريخ طبري، جبر طبري، ص 968.

۴. همان، ص 976.

۵. آل عمران / 125 - 123.

۶. انفال / 12.

۷. البداية و النهاية، ابن كثير، ص 269.

۸. همان.

۹. تاريخ الاسلام و وفیات المشاهير و الاعلام، محمد بن احمد ذهبي، دار الكتب العربي، بيروت، 1413 ق، ج 2، ص 87.

«ابو داوود مازنی» می‌گوید: در جنگ بدر حضور داشتم. به دنبال یکی از مشرکان می‌رفتم تا به او ضربتی بزنم؛ اما پیش از آنکه شمشیر من به او برسد، سرش افتاد، من دانستم که دیگری او را کشته است.^۱

«ابی بردة بن نیار» گوید: در روز بدر سه سر در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار دادیم و عرض کردیم: دو سر را شما جدا ساختید؛ اما سر سوم را دیدم که مردی سفید و قد بلند از دست حضرت فرمود: او از ملائکه بود.^۲

حتی در برخی نقلها آمده است که صدای فرشته (جبرئیل) را می‌شنیدند که به اسب خود می‌گفت: برو! همچنین مردانی سپید چهره و نشاندار میان آسمان و زمین بر اسبان ابلق سوار بودند و می‌کشتند و اسیر می‌کردند.^۳

از عنایتهای دیگر خداوند، فرستادن یاران بود. ابن اسحاق نقل می‌کند که: قریشیان رفتند تا به نزدیک بدر فرود آمدند. در آنجا خدا بارانی فرستاد و زمین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاران حضرت فقط تر شد، لذا از رفتن باز نماندند؛ اما مکان قریش بر اثر باران به صورتی در آمد که از رفتن باز ماندند، در نتیجه حضرت و یاران او زودتر به کنار بزرگ ترین چاه بدر رسیدند و به آب دست یافتند.^۴

لطف دیگری که خداوند متعال به سپاه اسلام عنایت کرد این بود که در آن شب بحرانی، خواب آرام‌بخشی به اهل ایمان هدیه داد: «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ»؛ «به یاد آرید آن زمانی که خواب را حتی از سوی خدا شما را فرا گرفت که موجب امنیت شما گردید.» این در حالی بود که دشمنان اسلام در آن شب از شدت خوف و دلهره خواب راحت نمی‌داشتند.

شهادت در جنگ بدر

از میان سیصد و سیزده نفری که نقل مشهورتر است، چهارده نفر به شهادت رسیدند. این تعداد در مقابل کشته شدگان کفار خیلی ناچیز بوده است. معلوم می‌شود برتری با سپاه اسلام بود. از میان این شهدا، شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند.^۵

از مهاجرین: عبیده بن حارث بن عبد المطلب، عمیر بن ابی وقاص، ذو الشمالین عبد عمرو، عاقل بن بکیر، مهجع غلام عمر بن خطاب و صفوان بن بیضاء شهید شدند.

از انصار نیز، از قبیله خزرج: یزید بن الحارث بن الخزرج، عمیر بن حمام، رافع بن معلی، حارثة بن سراقه، عوف و معوذ پسران حارث بن رفاعه شهید شدند و از قبیله اوس: سعد بن خیمه و مبشر بن عبد المقتدر.^۶

۱. دلائل النبوة، ابوبکر بیهقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1405 ق، ص 56.

۲. امتاع الاسماع، مغریزی، ص 107.

۳. المغازی، ص 57.

۴. تاریخ طبری، جریر طبری، ص 96.

۵. انقال / 11.

۶. شذرات الذهب فی اخبار المذهب، عبد الحی بن احمد ابن عماد، دار ابن کثیر، دمشق، 1406 ق، ج 1، ص 114.

۷. تاریخ خلیفه، ابو عمرو خلیفه بن خیاط، دار الفکر، بیروت، 1407 ق، ص 22.



خطر ریاست طلبی
ع

پذیرش مسئولیت د
اصل ریاست و سب
کسب جاه و مقام
نیکو، و چنانچه برا
تاریخ است.
انبیا و اوصیای اله
خاتم(صلی الله ع
سیطرة طاغوتها و
حضرت یوسف (عل
علیم*؛^۱ «گنجینه»
بدیهی است که ب
رذیله و مذموم اس
الله*؛^۲ «از بهترین
ناگهانی بر شما ف

بر تقصیری که در راه حدیث مردم:»

ریاست طلبی در آیات و روایات

در آیات و روایات نسبت به این موضوع، هشدار داده شده است . تلاش برای کسب قدرت با اهداف دنیوی، چه فردی یا گروهی از جمله بیماری های تاریخ بشریت به شمار می آید که اراده برتری جویی و فساد، مانع نجات است * تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛^۳ «آن سرای آخرت را [تنها] برای کسانی قرار می دهیم که در این جهان نه خواهان برتری جویی و نه خواهان فساد هستند و عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است.»

بنابر حدیثی، امام صادق (علیه السلام) هنگام تلاوت این آیه، گریه نمود و فرمود: «دَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ^۴ با وجود این آیه، همه آرزوها بر باد رفته است.»

همچنین قرآن کریم می فرماید: * مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِيَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسِرُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۵ «آنان که زندگی دنیا و زیور و زینت آن را بخواهند [پاداش دنیوی] عمل های آنان را در دنیا به طور کامل به آنها می دهیم و در دنیا چیزی از آنها کم گذاشته نمی شود. این افراد در آخرت نصیبی جز آتش ندارند و هر چه در دنیا کرده اند، حبط و نابود می شود و اعمالشان بیهوده و باطل است.»

احادیث فراوانی در باب های «حب ریاست»، «حب شهرت»، «حب جاه و مقام» و «حب دنیا»، در جوامع روایی^۶ وجود دارد. به عنوان نمونه:

1. ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که حضرت همواره می فرمود: «إِبَّاكُمُ وَ هَوْلَاءِ الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَسُونَ فَوَ اللَّهُ مَا حَقَّقَتِ التَّيَعَالَ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلُكَ از این رؤسای که ریاست را به خود می بندند، پرهیزید. به خدا سوگند مردی که کفشها دنبال وی صدا نکند؛ مگر این که هلاک شود و دیگران را نیز هلاک کند.»

2. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مَلْعُونٌ مَن تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَن هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ مَن حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ؛^۷ ملعون است کسی که ریاست طلب باشد؛ ملعون است کسی که به آن همت گمارد؛ ملعون است کسی که در دل اندیشه ریاست پیرورد و با آن حدیث نفس کند.»

۱. رك: جامع السعادات، مولا مهدي نراقی، فصل 23؛ علم اخلاق اسلامي، ترجمه جامع السعادات، سيد جلال الدين مجتوي، ج 2، ص 469.

۲. يوسف / 55.

۳. رك: درسنامه اخلاق، نشر دانش حوزه، ج 5، ص 115؛ نشر دانش حوزه؛ گفتني است اخلاق ج 5 و 6 تحرير جامع السعادات است.

۴. رك: زمهر / 55 - 56؛ ترجمه آیت الله مشكینی.

۵. قصص / 83.

۶. آیات اخلاقي، آیت الله مكارم شيرازي، ص 154.

۷. هود / 15 - 16.

۸. بحار الانوار، علامه مجلسي، ج 73، و... ميزان الحكمة، باب 172، عنوان 1391 به بعد، سفينة البحار، شيخ عباس قمي، واژه رأس، وسائل الشیعة، باب 49 از ابواب جهاد النفس.

۹. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، کتاب الامان و الکفر، ج دار الحدیث، ج 3، ب 117، ص 727، ج 2505.

۱۰. الکافی، شيخ کلینی ج 3، ص 728، ج 2058، چاپ دار الحدیث؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 351، ج 20712، چاپ آل البيت؛ بحار الانوار، علامه مجلسی ج 73، ص 151، ج 5.

3. در جای دیگر امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ الرَّئَاسَةَ هَلَكَ؛^۱ هر که در پی ریاست باشد، نابود گردد.» در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس ارادهٔ ریاست کند، هلاک گردد.»^۲

4. معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا (علیه السلام) نام مردی را برد و فرمود: او ریاست طلب است. سپس فرمود: «مَا ذُنْبَانِ صَارِيَانِ فِي عَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهُمَا بِأَصْرٍ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِثْلَ تَأْسَةِ؟^۳ اگر دو گاو دژنده به یک رمة بی شبان حمله کنند، خسارتی که می‌زنند، زیانبارتر از خسارتی که جاه‌طلبی به دین یک ملسمان وارد می‌کند، نیست.»

5. محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «آیا می‌پندارید من خویان و بدان شما را نمی‌شناسم؟» «بَلَى وَاللَّهِ وَ إِن شِرَارَكُمْ مَن أَحَبَّ أَنْ يُوطَأَ عَقِبُهُ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ كَذَابٍ أَوْ عَاجِزٍ الرَّأْيِ»^۴ آری به خدا، همانا بدترین شما کسی است که دوست دارد پشت سرش راه روند؛ چنین کسی خواه ناخواه دروغ پرداز، یا سست رأی است.»

نمونه‌ها و معیارها در پذیرش قدرت از آنجا که بنای این نوشتار بر نهایت اختصار است، از تفصیل فروع و بیان علائم و آثار و ... پرهیز و به چند معیار و نمونه بسنده می‌شود که در امر ریاست، تبت چگونه باشد؟! 1. هوا یا خدا؟! خداوند در قرآن می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَرِيٌّ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»؛^۵ بلکه انسان بر نفس خویشتن بینا است، هر چند [در ظاهر] همهٔ عذرهای خود را مطرح کند. «کسی که به انگیزه انجام تکلیف و احساس مسؤولیت گام در میدان رقابت می‌نهد، اگر بار سنگین تکلیف از عهده اش برداشته شد، یا آنکه حائز اکثریت آراء نشود، هرگز افسرده و ناراحت نشود؛ بلکه احساس راحتی و خوشحالی کند. این مشخصهٔ یک انسان راستگو و درستکار می‌باشد.

آیت الله شهید مدنی^۶ در سمینار ائمه جمعه در مدرسهٔ فیضیه فرمودند: «فرضاً اگر ریاستی یا کاری به عهده دارم و مدعی هستم برای خداست، باید دید اگر همین کار را شخص دیگری انجام می‌داد، آیا خوشحال می‌شدم و حمایت می‌کردم؟ اگر چنین باشد، مشخص می‌شود درست فکر می‌کرده‌ام.»^۷

شهید آیت الله محمد باقر صدر^۸، در درس اخلاق فرموده بود: «برای بررسی صداقت و اخلاص خویش باید ببینم آیا همان اندازه که از نفوذ کمونیسم در عراق ناراحت هستم، آیا از نفوذ کمونیسم در جاهای دیگر، مثلاً افغانستان نیز ناراحتم، اگر چنین باشد، مخلص هستم؛ ولی اگر فقط اینجا ناراحتم، معلوم می‌شود برای محدود شدن قلمرو ریاست خودم نگرانم، نه برای دین خدا.»

2. فارغ از حبّ و بغض این سخن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، رهگشا است که فرمود: «حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»^۹ محبت تو نسبت به چیزی، سبب کوری و کوری می‌شود. کسانی که بر طبق امیال نفسانی خویش در وسط میدان رقابت سرگرم زورآزمایی هستند، همانند کران و کوران حقایق را نمی‌یابند. اینان برای درس آموزی باید نزد استاد اخلاق یا افرادی بروند که بیرون از میدان رقابت ایستاده و آنگاه با بصیرت باطنی بنگرند که آیا سرگرم خدمت یا خیانت‌اند.

به راستی، تضعیف، یا نابودی عقیده و ایمان مردم، شکافتن عصای مسلمین، اختلاف افکنی و ... بزرگترین خیانت به اجتماع مسلمانان است. گاهی مشاهده می‌شود که در حرم حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) در یک صحن، همزمان دو نماز جماعت مترادف برگزار می‌شود که توجیه این کار بسیار مشکل است. آیا این ایجاد نفاق و شقاق، دل دشمنان اسلام، آمریکا، اسرائیل و وهابیان را شاد نمی‌کند؟ و قس علیه باب فَعْلَلْ وَ تَفَقَّلْ، و آیا این خدمت به اسلام و یا خیانت به آن است؟ در گذشته، آنگاه که استاد یا مرجع شاخصی در جمع دانش طلبان حضور داشت، شاگردان احترام می‌گذاشتند، از فتح باب مرجعیت پرهیز می‌کردند و ...؛ اما امروزه، نه تنها حرمت بزرگان علم و

۱. الکافی، ج 3، ص 727، ح 2506، چاپ دارالحدیث.

۲. همان، ح 2511.

۳. همان، ص 727 - 726، ح 2505.

۴. همان، ج 3، ص 730، ح 2512.

۵. قیامت / 14.

۶. نقل به مضمون، از مسموعات راقم سطور.

۷. شهاب الاخبار با شرح فارسی، محمد بن سلامة قضاعی، تصحیح: جلال الدین محدث ارموی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران،

1361 ش، ص 71.

ادب و چهره‌های شایسته پاسداری نمی‌گردد؛ بلکه گاهاً رفتارها و گفتار آنان نیز زیر ذره‌بین رفته و مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌گیرد و این چیزی جز پراکندگی قدرت مرجعیت شیعه نمی‌باشد که در نتیجه، باعث ضعف قوای اسلام و چیرگی نظام‌های شیطان‌مآبانه و هابیت بر جان و مال و نوامیس تشیع می‌باشد؛ همانگونه که در برخی از کشورهای عربی، چون: بحرین، پاکستان و... ردّ پای وهابیت به عینه مشهود بوده و از چنگال خونریزشان چه جنایتها که انجام می‌شود. اگر آقای بروجردی بود و هیچ کس در هیچ جای جهان، جرأت جسارت به مقام ایشان و شیعه را نداشت، دلیلش این بود که چند صد میلیون مقلد داشت. چنانچه شیعه حرمت بزرگان دین و شرع را به خوبی نگه‌دارد، احادی جرأت اهانت و هتک حرمت نخواهد داشت؛ زیرا حرمت امامزاده به دست متولّی آن است.

3. سیره صالحان

تقویت جایگاه رهبری انقلاب اسلامی و شایستگی مرجعیت و حوزه ها، مهم‌ترین عامل اقتدار اسلام و عزّت و سربلندی مسلمین و ضامن برکات و فیوضات الهی است. در تاریخ حوزه‌ها و همچنین پس از رحلت امام راحل^۱ بارها شنیده‌ایم و دیده‌ایم که شخصیت‌های گرانقدری که از نظر سن و سابقه یا علم و فضل، برجسته بودند، از مقام مرجعیت دوری می‌کردند و در حاشیه قرار می‌گرفتند؛ زندگی بزرگان‌پس چون: شیخ انصاری، سلطان العلماء، شیخ بهایی و میرداماد، آیت الله بهاء الدینی، علامه طباطبایی و... نمونه بارزی از این قبیل است. چندی پس از وفات آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری^۲، در قم سه مرجع تقلید وجود داشت. همزمان با ورود آیت الله بروجردی^۳ هر سه مرجع با گذشت و ایثار خویش از ریاست کناره گرفتند و در تمرکز و تقویت مرجعیت عالم شایسته‌ای چون آیت الله بروجردی سعی بسیار نمودند. بنابراین، آن برهه از زمان، طلایی‌ترین دوران مرجعیت شیعه در قرون اخیر قلمداد می‌شود.

حضرت امام خمینی^۴ در بیان چگونگی و اقسام علم آموزی، رهنمودهای بسیار روشنگری دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود: «... گمان نکنید درس خواندن بدون اینکه به اسم ربّ باشد^۱ برایتان فایده دارد. گاهی ضرر دارد؛ گاهی علم غرور می‌آورد؛ گاهی علم انسان را پرت می‌کند از صراط مستقیم. این‌هایی که دین‌ساز بودند، اکثراً اهل علم بودند... گاهی علم ظلمت است، نور نیست. آن علمی که شروع بشود به اسم ربّ، آن نور هدایت دارد. آن علم برای این است که یاد بگیرد، آن خویش این است که می‌خواهد یاد بگیرد و الاّ می‌خواهم مَسند بگیرم، می‌خواهم امام جماعت بشوم، می‌خواهم... اینها انحرافات است... چه بسا انسان يك عمر در ریا بوده و خودش نفهمیده.»^۲

«... تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود از خودخواهی پیدا می‌شود، از حبّ جاه، از حبّ قدرت، از حبّ مال، از امثال اینهاست. و همه‌اش برمی‌گردد به حبّ نفس و این بت از همه بزرگ‌تر است و شکستنش هم، از همه مشکل‌تر است...»^۳

تا علم و فضل بینی، بی معرفت نشینی

يك نکته : ات بگويم : خود را مبین که رستي

ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «اگر خدای نخواست، به واسطه اعمال روحانیون، در عقاید بعضی اشخاص ضعیف که هستند، سستی پیدا بشود، آن وقت این چه مصیبتی است که ما تحملش را باید بکنیم؟ این يك باب واسعی است که در حوزه ها باید اشخاص متقی و اشخاص آشنای به حقایق اسلام طلبه‌ها را تربیت کنند... مبدا خدای نخواست، يك وقت از این زی طلبگی خارج بشوند و خروج آنها موجب تزلزل عقیدتی در مردم بشود... مبدا خدای نخواست - به واسطه اعمال بعضی - عکس آن مطلبی که در ایده شماسست، تحقق پیدا بکند.»^۴

هست این دنیا فانی در مثال

همچو ماری کان بود خوش خط و خال

۱. در تفسیر آیه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ».

۲. تیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی!، دفتر دهم، روحانیت و حوزه‌های علمیه از نظر امام خمینی، ص 427 - 426.

۳. تیان، ص 444، سخنرانی 64/2/16.

۴. تیان، دفتر دهم، آثار موضوعی، ص 441 - 440.

تو بدین خال برون مایل مباش

یعنی از زهر درون غافل مباش

الحذر از مکر دنیا، الحذر

جان من از حبّ دنیا درگذر

۱

4. بررسی سود و زیان

امام صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارشان و ایشان از جدّشان، حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمُ لِلنَّاسِ؛^۲ شایسته‌ترین مردم، مصلح‌ترین مردم است.»

حضور در صحنه نامزدی برای شورای شهر و ریاست جمهوری و مجلس و... همه از باب انجام وظیفه شرعی و اقامه معروف و مبارزه با منکر است. اگر ورود کسی سبب تقویت مؤمنین و متعهدین شود و زمینه هدایت و اصلاح فکر و اندیشه، فرقه‌های انحرافی، یا دگر اندیشان در جامعه دینی گردد. و مصالح اسلام و مسلمین بهتر و بیشتر تأمین گردد. قطعاً این حضور از باب خدمت‌رسانی و احساس وظیفه اسلامی دینی است و باید به همه کسانی که شایستگی دارند و به قصد خدمت در شوراها و سمت‌های اجتماعی اعلام آمادگی می‌کنند احسنت و آفرین گفت.

۱. مصیبت‌نامه، صغیر اصفهانی، ص 235، نقل از آیه‌های زندگی، حسین اسکندری، انتشارات سروش، ج 5، ص 38.
۲. الحیة، حکیمی، ج 8، ص 623، نقل از: امالی شیخ صدوق، ص 19.



دستاوردهای اخلاقی

اشاره:
در شماره 155 م همچون: «حاکمی و... مطرح شد؛ اما می‌شود. تبیین ارزشها و ض یکی از شاخصه الله علیه و آله) بو به سزایی داشت خدیجه کبری* . علاوه بر اینکه اش عملی اش مجسد اخلاق نیک و زیبا است. نمونه بارز

جوامع انسانی، خصوصا اسلامی در تمام دوران تاریخ است و امروز نیز از نیازهای اصلی جامعه می‌باشد.

حضرت در مواجهه با مردم مکه در مواقع مختلف بعد از فتح، به تبیین ارزشها و ضد ارزشها پرداخت که به بعضی از موارد آن با عنوان دستاوردهای اخلاقی فتح مکه می‌پردازیم.

1. مساوات

در جامعه عرب جاهلی، قبیله تنها شالوده حیات و بقای اجتماعی به شمار می رفت و تفاخر به قبیله و فامیل از شاخصه‌های اصلی آنها بود. حضرت طی خطبه‌ای در مسجد الحرام برای مخدوش ساختن این اصل موهوم چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ تَخَوُّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَقَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا، أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ (عليه السلام) وَ آدَمَ مِنْ طِينٍ، أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَاهُ؛ أَيُّ مَرْدَم! خداوند در پرتو اسلام، افتخارات دوران جاهلیت و مباحثات به وسیله انساب را از میان شما برداشت. همگی ما از آدم به وجود آمده ایم و او نیز از گل آفریده شده است، پس بهترین مردم کسی است که از گناه و نافرمانی خدا چشم‌پوشد.»

حضرت در این فراز، تقوا را جایگزین فخر و فروشیها کرد و فخر فروشی به واسطه نسب و حسب را محکوم کرده، فضیلتی را به عنوان «عربیت» و «قرشیت» را پنداری بیجا برشمرد. حضرت در فرازی دیگر از سخنان خود، مردم را اینگونه به دو دسته تقسیم فرمود: «انما الناس رجلان مؤمن تقی کریم علی‌الله و فاجر شقی هین علی الله^۱ مردم در پیشگاه خداوند دو دسته‌اند: گروهی پرهیزکار که در پیشگاه خداوند گرامی اند و گروهی متجاوز و گنهگار که در نزد خدا ذلیل و خوارند.»

پیامبر(صلی الله علیه و آله) که می‌داند این پیروزی مقدمه‌ای است بر پیروزیهای بعدی بر اقوام و ملت‌های دیگر، اصل «مساوات» را طرح نمود تا به امت اسلامی هشدار دهد که ارزشهای دروغین جایگزین ارزشهای واقعی نشوند و رنگ، پوست، زبان و قبیله جایگزین تقوا نگردد. حضرت در فراز دیگر می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْتَانِ الْمُشْطِ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَ لَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى^۲؛ مردم در روزگار گذشته و حال مانند دانه‌های شانه مساوی و برابرند؛ عرب بر عجم و سرخ بر سیاه برتری ندارند؛ بلکه ملاک فضیلت تقوا و پرهیزگاری است.»

حضرت با بیانات خویش تمام امتیازات پوچ و تعصبات نژادی و قومی را که تا عمق جان مردم رسوخ کرده بود، از میان برداشت، و پیام همیشگی اسلام را که همان نوبد «مساوات» بود، ابلاغ فرمود و فضیلت آدمی را در مبارزه با هواها و هوسها و خویشتن داری در برابر گناه دانست.

به یقین امروز جهان، بیش از پیش به این پیام انسانی نیازمند است، جهانی که تبعیضا، منشأ بسیاری از ظلمها، جنایتها و بی‌عدالتیهایش شده است. جهانی که علی‌رغم متمدن بودنش، به

۱. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ هفدهم، 1370 ش، ج 2، ص 340.

۲. همان، ص 341.

۳. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 2، ص 342.

قهقرا برگشته و تبعیضها و بی عدالتیهایش به اوج خود رسیده است و اعلامیه حقوق بشرش نیز دستاویزی برای ظلم و استعمار استعمارگران شده است.

2. اخوت اسلامی

اخوت و برادری یکی از مهم ترین ارکان دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که پیوسته بدان سفارش می فرمود و قرآن کریم نیز بدان تأکید دارد و می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱؛ «همانا مؤمنین با یکدیگر برادرند.»

طبع بشر به گونه ای است که در دوران قدرت و پیروزی، حسّ بی نیازی دارد، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماجرای فتح مکه که مسلمانان در معرض چنین آفت اخلاقی قرار گرفته بودند، بر ضرورت «اخوت» سفارش و فرمود: «وَالْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ وَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ وَ هُوَ مَكَّةٌ وَ أَحَدٌ، عَلَيكَ مِنْ سَوَاهِمٍ»^۲ مسلمان برادر مسلمان است، و تمام مسلمانان برادر یکدیگرند و در برابر اجانب حکم یک دست (یک مشت گره کرده) را دارند.»

دستاوردی که این کلام نورانی در پی داشت، حفظ جامعه نوپای اسلامی از آفت های اخلاقی بود و مسلمانان را به عنوان یک امت واحد در برابر دشمنان بیمه کرد و امروز نیز جامعه اسلامی به این تأکید نورانی نبوی (صلی الله علیه و آله) محتاج است.

3. پایان اندیشه های جاهلی

دستاورد دیگری که می توان از آن نام برد، پایان اندیشه های جاهلی و آغاز فصلی نوین در زندگی مسلمانان بود. اعراب بر اساس روابط قبیله ای زندگی می کردند، و در میان آنها مقرراتی برخاسته از عصبیت و جاهلیت حکمفرما بود، به طوری که مسائلی کوچکی چه بسا دو قبیله سالها با هم دشمنی داشتند و به جنگ و خون ریزی می پرداختند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای پایان دادن به این رسومات جاهلی در بخشی از سخنان خود می فرماید: «أَلَا إِنَّ كُلَّ مَالٍ وَ مَأْتَرَةٍ وَ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي هَاتَيْنِ»^۳ من تمام دعاوی مربوط به جان و مال و افتخارات موهوم دوران گذشته را زیر دو پای خود نهاده و آنها را بی اساس اعلام می نمایم.»

آن حضرت، بدین وسیله کینه های دیرینه را پایان داد و روح برادری را در میان آنها حاکم کرد و از آنان خواست گذشته ها را فراموش کنند و روابط جدیدی بر پایه ایمان، عقیده به توحید و اخوت اسلامی بنا نهند. بسیاری از این قانون متابعت کردند و دوران جدید را در زندگی و معاشرتهای اجتماعی خویش آغاز کردند.

خداوند مکه را حرم امن الهی اعلان فرموده است که تا روز قیامت از حرمت و قداست برخوردار است.

4. تثبیت فرهنگ بخشش

ابلاغ و تثبیت فرهنگ رحمت و رأفت اسلامی در اوج قدرت یکی از پیامدهای فتح مکه بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با رفتار خود آن را به مسلمانان؛ بلکه به بشریت ابلاغ کرد.

آن حضرت مظهر تام رحمت و محبت الهی بود که قرآن در توصیفش می فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۴ «ما تو را جز رحمتی بر جهانیان نفرستادیم» هنگام ورود به مکه «سعد بن عباد» که یکی از فرماندهان سپاه اسلام بود، با دست گرفتن پرچم لشکر این رجز را می خواند:

اليوم يوم الملحمة

اليوم تستحل الحرم

«امروز روز نبرد است، امروز جان و مال شما حلال شمرده می شود»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این شعار سخت ناراحت شد و او را از فرماندهی عزل و حضرت علی (علیه السلام) را به فرماندهی منصوب فرمود و دستور داد این شعار داده شود: «اليوم يوم المرحمة»؛ امروز روز مرحمت و مهربانی است.^۵ به گمان گروهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با فتح مکه باید انتقام سالها آزار و اذیت مسلمانان توسط مشرکین مکه را می گرفت و بر همین اساس سکوت وحشت آفرینی بر مکیان حکمفرما

۱. حجرات/ 10.

۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 2، ص 343.

۳. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 2، ص 342.

۴. انبیاء/ 107.

۵. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 2، ص 336.

بود. نفسها در سینه‌ها حبس گردیده بود. مشرکین با یادآوری ظلم‌هایی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روا داشته بودند، مجازات سنگینی را انتظار می‌کشیدند، در چنین وضعیتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت آنان را شکست و فرمود: «ماذا تقولون؟ و ماذا تظنون؟...؛ چه می‌گویید و چه گمان می‌کنید؟...»

مردم بهت زده و با صدایی لرزان گفتند: ما چیزی جز نیکی و خوبی درباره‌ی تو نمی‌اندیشیم... . پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به آنان فرمود: من نیز همان جمله‌ای را که برادرم یوسف به برادران ستمگر خود گفت، امروز به شما می‌گویم: «لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْرِزُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ «امروز بر شما ملامتی نیست، خدا گناهان شما را می‌آمرزد و او بخشنده‌ترین بخشندگان است.»^۱

پیامبر مهربانی و رحمت بعد از این جملات امیدوار کننده پیام عفو عمومی خود را این چنین اعلان فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء»^۲ بروید که تمام شما آزادید.

رفتار کریمانه آن حضرت موجب شد که بسیاری از مشرکان در رفتار خود با اسلام و مسلمانان تجدیدنظر کنند و به این دین پاک بگروند. نظام عالم بدین گونه است که هر چه انسان در زندگی از بخشش و گذشت دورتر باشد، قوانین عالم بر او سخت‌تر می‌شود و هر چه بخشش و گذشت او بیشتر باشد، به همان تناسب عکس‌العامل می‌بینید.

به تعبیر مولوی:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی م آید نداها را صدا

5. تعهد در اجرای حکم الهی

در فتح مکه زنی از قبیله «بنی مخزوم» مرتکب دزدی شده و جرمش ثابت گردیده بود. خاندان او که از اشراف قریش بودند به جنب و جوش افتادند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از اجرای حکم الهی منصرف کنند. بنابراین، با «اسامه بن زید» که نزد حضرت محبوبیت خاصی داشت، گفتگو کردند تا درباره‌ی آن زن شفاعت کند و عفو او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخواهد. اسامه نیز چنین کرد. وقتی حضرت تلاش خاندان بنی مخزوم را برای توقف حکم خداوند دید، رنگ رخسارش از خشم برافروخته شد و فرمود: «اینجا جای شفاعت نیست. مگر می‌توان قانون خدا را برای خشنودی افراد تعطیل کرد؟»^۳

حضرت جهت پی بردن مردم به اهمیت اجرای احکام الهی و تنویر افکار عمومی، در خطبه‌ای مردم را مخاطب قرار داده، فرمود: «ملتهای پیشین به دلیل تبعیض در اجرای قانون خدا سقوط کردند و آنها مجرمان اشراف و ثروتمند را از مجازات معاف و زیردستان و ضعیفان مجرم را مجازات می‌کردند. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست! در اجرای قانون خدا درباره‌ی هیچ کس سستی و کوتاهی نمی‌کنم و اگر دخترم فاطمه* نیز سرفقت می‌کرد، هر آینه دستش را قطع می‌کردم.»^۴ نکته‌ای که در این فرازها باید بدان توجه کرد این است که پیامبری که رفتار کریمانه او به حدی است که بزرگ‌ترین دشمنش (ایوسفیان) را با کرامت مورد عفو قرار می‌دهد، و حتی خانه او را به عنوان پناهگاه معین می‌کند؛ اما آنگاه که پای حکم خداوند و اجرای حدود الهی در بین می‌آید، با قاطعیت ایستاده، درخواست عده‌ای را که به دنبال مصلحت‌اندیشی بودند، رد کرده، بر اجرای قانون خداوند اصرار می‌ورزد.

۱. همان، ص 377.

۲. زندگانی حضرت محمد*، سید هاشم رسولی مجلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ بیستم، 1385 ش، ص 557.

۳. صحیح بخاری، محمد اسماعیل بخاری، انتشارات دار الفکر، بیروت، بی تا، ج 5، ص 152.

۴. کنز العمال، متقی هندی، تحقیق الشیخ بکری الحیاتی، موسسه الرساله، بیروت، بی تا، ج 3، ص 269.

روش تعیین سمت

۱-
«قَدْ نَزَى تَقَلَّبَ وَجْهًا»
یکی از مهم ترین
جهت قبله می بر
و ضروری است؛ چ
ذبح پرندگان که با
مستحب، مانند: .
باشد. ما در این م
قبله می پردازیم:
قبله و قبله یابی
قبله، خانه کعبه ا
ای باشد که عرفاً
است که بین مکار
درباره وجوب شنا
يعرف القبلة، ليتوج



احمد رحمانی

عند الاحتضار، و دفن الاموات، و غیره من الاشياء التي قررت شريعة الاسلام التوجه الى القبلة فيها
بر انسان متعدّد واجب است قبله را بشناسد تا بتواند در وقت نماز، ذبح و نحر رو به آن بایستد .
«لنسكه»؛ یعنی به خاطر روشی که انسان متعدّد دارد و ذبح و نحر را رو به قبله انجام می دهد،
و «استباحته»؛ یعنی چون می خواهد ذبیحه هایش را جهت خوردن مباح گرداند و وقت احتضار و
دفن اموات و در تمام موارد دیگر که رو به قبله بودن در آنها شرط است . بر این اساس، قبله یابی
علمی است که از مصادیق مقدّمه واجب می باشد.

شأن نزول آیه قبله

شیخ صدوق (درباره تعیین قبله مسلمین در ک تاب «من لایحضره الفقیه» باب قبله می فرماید:
«رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بعد از نبوت، سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه به سوی
بیت المقدس نماز گزارد. یهود ایشان را سرزنش کرده و گفتند: تو تابع قبله ما هستی. از این رو،
آن حضرت خیلی غمگین شد. هنگامی که قسمتی از شب سپری گشت، حضرت بیرون رفت و در
آفاق آسمان چهره اش را می گرداند. وقتی که صبح شد، نماز صبح را بجای آورد و زمانی که دو
رکعت نماز ظهر را گزارده بود، جبرئیل به سوی او آمد و این آیه را [نازل] فرمود: «قَدْ نَزَى تَقَلَّبَ
وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلتَوَلَّيْتَكَ قِبَلَةَ تَرْضَاهَا قَوْلًا وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» یعنی: «نگاه های
انتظارآمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای
که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن!»^۱

سپس جبرئیل دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت و چهره حضرت را به سوی کعبه
برگرداند. کسانی که پشت سر آن حضرت بودند، چهره های خود را برگرداندند، تا اینکه مردان در
جای زنان و زنان در جای مردان قرار گرفتند. بر این اساس جبرئیل نسبت به پیامبر(صلی الله علیه
و آله) دو کار انجام داد: اول اینکه روی حضرت را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، و دوم
اینکه پیامبر(صلی الله علیه و آله) را از جلوی مردان حرکت داد و در پشت سر زنان رو به کعبه قرار
داد. بنابراین، آغاز نماز [ظهر] آن حضرت به سوی بیت المقدس و پایان آن به سوی کعبه بود.
هنگامی که نمازگزاران مسجدی، در مدینه دو رکعت نماز عصر را بجا آورده بودند، این خبر به آنها
رسید. آنها نیز به سوی قبله رو کردند. بنابراین، آغاز نماز عصر آنان به سوی بیت المقدس و پایان
آن به سوی کعبه بود و مسجد مزبور را «مسجد القبلتین» نام گذاشتند.

مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا نماز ما به سوی بیت المقدس ضایع می گردد؟ خداوند - عزّ و
جلّ - این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ...»؛ یعنی «خداوند نمازتان را به سوی
بیت المقدس ضایع نمی گرداند».

ابزار قبله یابی

۱. بقره/144.

۲. المقتعه، مصنفاً شیخ مفید، ج14، ص139.

۳. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، ج1، ص274.

از صدر اسلام و به خصوص پس از گسترش آن، برای قبله یابی ابزارها و وسایل گوناگونی با دقت‌های مختلفی ساخته شد. با پیشرفت علومى مانند جغرافیا، نجوم و مثلثات، روش‌هایی مانند استفاده از دایرهٔ هندیه^۱ مطرح شد که با استفاده از خورشید، شاخص و داشتن طول و عرض جغرافیایی، جهت قبله برای اکثر نواحی به صورت دقیق یا تقریبی تعیین می‌گردید. یکی از ابزارهایی که مسلمانان از آن، جهت قبله یابی استفاده کرده اند، دانش «اسطرلاب» می‌باشد.^۲

همچنین اختراع قطب‌نماهای مغناطیسی برای جهت یابی و به تبع آن، قبله‌نماهای مغناطیسی، تحولی در قبله یابی به حساب می‌آید. در سال 1331 ش تیمسار «حسینعلی رزم‌آرا» قبله‌نمایی مغناطیسی عرضه کرد که در آن میل مغناطیسی شهرها را لحاظ کرده بود. روش دیگری که در به دست آوردن سوی قبله از آن بهره برده شد، زمانی است که خورشید در سمت‌الرأس کعبه قرار می‌گیرد و آن دو روز در سال می‌باشد.

با پیشرفت علومى مانند مثلثات کروی معادلاتی و جدول‌های نسبت‌های مثلثاتی تحولاتی در زمینهٔ قبله یابی به وجود آمد و به مرور زمان و با اختراع ماشین حسابها و امروزه با حضور رایانه‌ها، کارهای محاسباتی فوق‌العاده سریع و دقیق شده و در کسری از ثانیه می‌توان به انجام محاسبات پیچیده‌ای پرداخت. در کنار این دستگاه‌های محاسباتی، ابزاری مانند «تئودولیت» برای زاویه‌سنجی و دستگاه‌های موقعیت‌یاب مانند «GPS» برای یافتن مشخصات و مختصات دقیق و سریع یک مکان، کار قبله‌یابی فوق‌العاده آسان شده است. اما بویا به دست آوردن سمت قبله، ابتدا باید نسبت به جهات شناخت داشته باشیم که ما در اینجا به بحث «جهت یابی» می‌پردازیم.

جهت‌یابی

جهت یابی عبارت است از: یافتن جهت‌های جغرافیایی. جهت یابی از آن جهت اهمیت دارد که کاربرد ویژه‌ای جهت کوه‌نوردی، حرکت در جنگل، دشت، دریا و بیابان دارد و نزد مسلمانان، برای یافتن قبله مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته شمال و جنوب دو گونه تعریف می‌شود: جغرافیایی (حقیقی) و مغناطیسی.

شمال و جنوب جغرافیایی (حقیقی) شمال و جنوب جغرافیایی دو مکانی هستند که دایره‌های نصف‌النهار زمین در آن دو نقطه با یکدیگر تلاقی می‌کنند و شمال و جنوب مغناطیسی زمین همانند یک آهن‌ربای بزرگ دارای دو قطب مغناطیسی است. قطب جنوب مغناطیسی، جایی است که خطوط میدان مغناطیسی به صورت واگرا از زمین خارج می‌شوند و نقطه دیگری که این خطوط از آنجا وارد زمین می‌گردند، شمال مغناطیسی است.

جایگاه قطب‌های مغناطیسی زمین با گذشت زمان تغییر می‌کند. قطب شمال مغناطیسی در سال 2001م در موقعیت 81/3 درجهٔ شمالی و 110/8 درجهٔ غربی قرار داشت. در سال 2005م نیز در موقعیت 82/7 درجهٔ شمالی و 114/4 درجهٔ غربی بوده است.

عقربهٔ قطب‌نما - به عنوان یک وسیلهٔ مغناطیسی - قطب‌های مغناطیسی را یافته و در راستای آنها قرار می‌گیرد و راستای شمال و جنوب مغناطیسی با راستای شمال و جنوب جغرافیایی آن زاویه‌ای می‌سازد.

میل مغناطیسی

زاویهٔ بین شمال حقیقی و شمال مغناطیسی، «میل مغناطیسی» نامیده می‌شود. میل مغناطیسی با موقعیت، زمان (روزانه و سالانه)، ناهنجاری‌های مغناطیسی محلی، ارتفاع (جزیبی و قابل صرف نظر) و فعالیت‌های مغناطیسی خورشید تغییر می‌کند. انحراف مغناطیسی

انحراف مغناطیسی، خطای ناشی از تأثیرات جاذبه‌های مغناطیسی موضعی و منطقه‌ای (مانند فلز و الکتریسیته) است که باید در کنار میل مغناطیسی در نظر گرفته شود. هرگاه قطب‌نما در نزدیکی اشیاء آهنی یا فولادی و یا منابع الکتریکی قرار گرفته باشد، عقربه اش مقداری از جهت قطب منحرف می‌شود. به‌طور کلی، همراه داشتن اشیایی از جنس آهن می‌تواند باعث اختلال در حرکت عقربه شود، و حتی وجود یک گیرهٔ کاغذ روی نقشه ممکن است مسئله ساز گردد. بنابراین، هنگام استفاده از قطب‌نما باید مطمئن شویم که از اشیای انحراف‌دهنده آن به‌طور کلی

۱. روش تعیین جهات جغرافیایی توسط منجمین هندی.

۲. ابوریحان بیرونی در کتاب «فی علم الاسطرلاب» بابی تحت عنوان باب «فی معرفة سمت القبلة» دارد.

دور است. همچنین، احتمال تأثیرگذاری جاذبه های مغناطیسی موجود در خاک نیز وجود دارد که بسیار نادر است؛ ولی در مکانهایی که مثل معدن آهن وجود دارد، باید در نظر گرفته شود. تعیین خط شمال - جنوب جغرافیایی نخستین گام برای یافتن جهت قبله، پیدا کردن شمال جغرافیایی یا خط شمال - جنوب جغرافیایی است. بنابراین، در اولین مرحله، باید یک جهت یابی مناسب انجام دهیم که با توجه به آن، جهت قبله تعیین می شود. امروزه با وسایلی مانند GPS می توان به راحتی و با دقت بسیار زیاد جهت جغرافیایی را مشخص کرد؛ اما در نبود ابزار، دانستن روشهای دیگر جهت یابی مفید است. با این روشها می توان خط شمال - جنوب را مشخص کرد: جهت های اصلی و فرعی

جهت های اصلی:

1. شمال؛

2. جنوب؛

3. مشرق؛

4. مغرب.

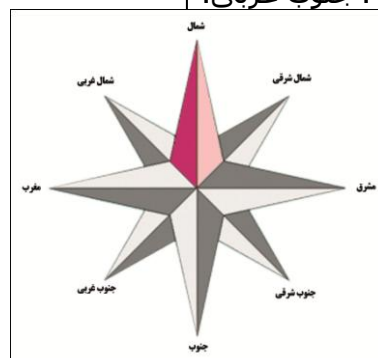
جهت های فرعی:

1. شمال شرقی؛

2. شمال غربی؛

3. جنوب شرقی؛

4. جنوب غربی.



همان طور که در تصویر فوق مشخص است، اگر شما رو به شمال بایستید، سمت راستتان مشرق (شرق، خاور) سمت چپتان مغرب (غرب، باختر) و پشت سرتان جنوب است. این چهار جهت را جهت های اصلی می نامند. بین هر دو جهت اصلی، یک جهت فرعی وجود دارد. به طور مثال، نیم ساز جهت های شمال و مشرق، جهت شمال شرقی (شمال شرق) را مشخص می کند. با دانستن یکی از جهت ها، بقیه جهت ها را می توان به سادگی تشخیص داد. مثلاً اگر به سوی شمال ایستاده بشوید، دست راست شما مشرق، دست چپ شما غرب، و پشت سر شما جنوب خواهد بود.

روش های جهت یابی

جهت یابی در شب و روز متفاوت است؛ برخی روش های جهت یابی مخصوص روز، و برخی ویژه شب هستند؛ اما بعضی روشها در تمام مواقع کارایی دارند. مانند:

1. جهت یابی با خورشید:

الف) خورشید تقریباً از سمت مشرق طلوع و در سمت مغرب غروب می کند. این مطلب فقط در اول بهار و پاییز (اعتدالین) صحیح می باشد؛ یعنی در اولین روز بهار و پاییز خورشید دقیقاً از مشرق طلوع و در غرب غروب می کند. با توجه به زاویه انحراف محور زمین (23.5 درجه) این موضوع در فصلهای دیگر فرق دارد و محل طلوع و غروب خورشید نسبت به مشرق و مغرب مقداری انحراف خواهد داشت؛ در تابستان طلوع و غروب خورشید شمالی تر از مشرق و غرب است، و در زمستان جنوبی تر. در اول تابستان و زمستان، محل طلوع و غروب خورشید حداقل حدود 23.5 درجه با محل دقیق مشرق و غرب فاصله دارد که این انحراف به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست. در واقع از آنجا که موقعیت دقیق خورشید با توجه به فصل و عرض جغرافیایی متغیر است، این روش

نسبتاً غیردقیق می باشد. تنها جایی که خورشید همیشه دقیقاً از شرق طلوع و در غرب غروب می کند، خط استوا است.

ب) در نیم کره شمالی زمین، در عرض 23.5 درجه به بالا، در زمان ظهر شرعی، همیشه خورشید دقیقاً در جهت جنوب است و سایه اجسام رو به شمال می افتد. ظهر شرعی یا ظهر نجومی در موقعیت جغرافیایی شما، دقیقاً هنگامی است که خورشید به بالاترین نقطه خود در آسمان می رسد. در این زمان، سایه شاخص به حداقل خود در روز رسیده، پس از آن دوباره افزایش می یابد.

2. جهت یابی با سایه چوب (شاخص):
شاخص، چوب یا میله ای نسبتاً صاف و راست است که به طور عمودی در زمینی مسطح، هموار و افقی (تراز و میزان) فرو شده است. شاخص به دو روش قابل استفاده می باشد:
اول: انتهای سایه شاخص را علامت گذاری کرده، مدتی صبر می کنیم تا نوک سایه چند سانتی متر جابجا شود. حال محل جدید سایه شاخص را که تغییر مکان داده است، علامت گذاری می نماییم. اگر این دو نقطه را با خطی به هم وصل کنیم، این خط جهت شرق به غرب را مشخص می کند. نقطه علامت گذاری اول سمت غرب، و نقطه دوم سمت شرق را نشان می دهد، لذا اگر پای چپ را روی نقطه اول و پای راست را روی نقطه دوم بگذاریم، روبروی ما شمال و پشت سرمان (رو به خورشید) جنوب است.

نکته:
هرچه از خط استوا دورتر شویم، از دقت پاسخ در این روش کاسته می شود و در عرض های جغرافیایی بالاتر از ۶۰ درجه کاربرد ندارد.
شبهای مهتابی نیز این روش قابل استفاده می باشد و می توان به جای خورشید، از ماه استفاده کرد.



Figure 18-1. Shadow-tip method.

روش دوم: محل سایه شاخص را پیش از ظهر علامت گذاری می کنیم. دایره یا کمانی به مرکز محل شاخص و به شعاع محل علامت گذاری شده، می کشیم. سایه به تدریج که به سمت شرق می رود، کوتاه تر می شود و در ظهر به کوتاه ترین اندازه اش می رسد و بعد از ظهر به تدریج بلندتر می گردد. هرگاه بعد از ظهر سایه شاخص از روی کمان گذشت (سایه شاخص هم اندازه پیش از ظهرش شد) آنجا را به عنوان نقطه دوم علامت گذاری می کنیم. مانند روش پیشین، این نقطه سمت شرق و نقطه پیشین سمت غرب را نشان می دهد.

نکته:
این روش دقیق تر از روش پیشین است؛ ولی وقت بیش تری برای آن لازم است. برای کشیدن کمان، تکه طنابی را انتخاب کرده، یک طرف آن را به شاخص ببندید، و طرف دیگرش را به یک جسم تیز. به شکلی که وقتی طناب را می کشید، دقیقاً به محل علامت گذاری شده برسد. نیم دایره ای روی زمین با جسم تیز رسم کنید.

وقتی سایه شاخص به حداقل اندازه خود می رسد (در ظهر شرعی) این سایه سمت جنوب را نشان می دهد (بالای 23.5 درجه).

3. جهت‌یابی با ساعت عقربه‌دار:

ساعت مچی عقربه‌ای را به حالت افقی، طوری در کف دست نگه می‌داریم که عقربه ساعت شمار به سمت خورشید اشاره کند. در این حالت، نیم‌ساز زاویه‌ای که عقربه ساعت شمار با عدد 12 ساعت می‌سازد (زاویه کوچک تر، نه بزرگ تر) جهت جنوب را نشان می‌دهد؛ یعنی اگر چوب کبریتی را [به طور افقی] در نیمه راه میان عقربه ساعت شمار و عدد 12 ساعت قرار دهید، خط شمالی - جنوبی را نشان می‌دهد.



نکته:

علت اینکه زاویه بین عقربه ساعت شمار و 12 را نصف می‌کنیم این است که: وقتی خورشید یک بار دور زمین می‌چرخد، ساعت ما د و دور می‌چرخد (دو تا 12 ساعت)؛ یعنی گرچه روز 24 ساعت است (و زمین یک دور کامل را در 24 ساعت طی می‌کند)؛ ولی ساعت ما یک دور کامل را در 12 ساعت طی می‌نماید.

این روش وقتی سمت صحیح را نشان می‌دهد که ساعت مورد نظر درست تنظیم شده باشد؛ یعنی اگر در بهار و تابستان ساعت‌ها را نسبت به ساعت استاندارد یک ساعت جلو ببرند، ما باید آن را تصحیح کنیم (ابتدا ساعت‌مان را یک ساعت عقب ببریم، سپس روش را اعمال کنیم یا نیم‌ساز عقربه ساعت شمار را [به جای 12] با 1 حساب کنیم).

در تمام سطح یک کشور معمولاً ساعت یکسانی وجود دارد که مثلاً در ایران حدود یک ساعت متغیر است (ایران تقریباً بین دو نصف النهار قرار دارد، لذا ظهر شرعی در شرق و غرب ایران حدوداً یک ساعت فاصله دارد). ساعت صحیح هر مکان، همان ساعتی است که هنگام ظهر شرعی در آن در طول سال، اطراف ساعت 12 ظهر است. در واقع برای تعیین دقیق جهت‌های جغرافیایی، ساعت باید طوری تنظیم باشد که هنگام ظهر شرعی ساعت 12 را نشان دهد.

روش ساعت مچی تا 24 درجه امکان خطا دارد. برای دقت بیش تر باید از آن در عرض جغرافیایی بین 40 و 60 درجه [شمالی یا جنوبی] استفاده شود. هر چند در عرض جغرافیایی 23/5 تا 66/5 درجه [شمالی یا جنوبی] نتیجه‌اش قابل قبول است. البته در نیم‌کره جنوبی جهت شمال و جنوب برعکس است. در واقع هر چه به استوا نزدیک تر شویم، از دقت این روش کاسته می‌شود. ضمناً هر چه زمان به کار بردن این روش به ظهر شرعی نزدیک تر باشد، نتیجه آن دقیق تر خواهد بود. کشور ایران دارای عرض جغرافیایی بین 34 و 39 درجه شمالی است.

اگر این روش را در هنگام ظهر شرعی (حدود ساعت 12) اجرا کنیم، جهت عقربه ساعت شمار خود به سوی جنوب است؛ یعنی مانند همان روش «جهت یابی با سمت خورشید» که گفتیم، خورشید در ظهر شرعی به سمت جنوب است

موضوع: «حقوق»
از نگاهی اجمالی
شد. اکنون در ادا
1. سلب عدالت
یکی از آثار ناسپا،
شخصی به امام
است، جز اینکه با
شایستگی امام
فرمود: «لَا، تَقْرَأْ
مادرش رفتاری نا،



عبدالکریم پاک نیا تبریزی

2. نرسیدن به الط

اگر شخصی در هر مقامی نسبت به تکریم والدین کوتاهی کند و یا بی احترامی نماید، برخی از آثار آن را در این جهان خواهد چشید. هر چند اعمال نیک فراوانی داشته باشد و یا حتی در ردیف اولیای الهی باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که حضرت یعقوب (علیه السلام) برای ملاقات فرزندش یوسف (علیه السلام) وارد مصر شد، وی به استقبال پدر بزرگوارش آمد. حضرت یعقوب (علیه السلام) با دیدن فرزندش فوراً از اسب پیاده شد، ولی جناب یوسف (علیه السلام)، برای احترام به پدر از مرکب دیرتر پایین آمد به طوری که ابتدا روی اسب قرار داشت، دست در گردن پدر انداخت. حضرت یوسف (علیه السلام) هنوز از خوشامدگویی با پدر فارغ نشده بود که جبرئیل نازل شد و به او فرمود: ای یوسف! دست خود را باز کن! حضرت یوسف (علیه السلام) کف دست خود را گشود، نور درخشانی از دستش به سوی آسمان رفت. پرسید: این چه نوری بود؟ جبرئیل عرضه داشت: «نُرِّعَتِ الثُّبُوءُ مِنْ عَقَبِكَ عُقُوبَةً لِمَا لَمْ تَنْزِلْ إِلَى الشَّيْخِ يَعْقُوبَ فَلَا يَكُونُ مِنْ عَقَبِكَ نَبِيٌّ؛ نور نبوت از صلب تو بیرون رفت [و دیگر پیامبری از نسل تو به وجود نخواهد آمد]. به سبب آنکه [کمال احترام را در مورد پدر پیرت رعایت نکردی و] برای یعقوب پیر پایین نیامدی، پس کسی از فرزندان تو به نبوت نخواهد رسید.» علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید! رعایت ادب در مقابل پدر مهم تر از رعایت مصلحت سیاسی بود و این حرکت از آن حضرت ترک اولی محسوب می‌شود و اولیای الهی با کوچک ترین نقطه ضعفی مورد عتاب الهی قرار می‌گیرند و مکافات می‌بینند.^۱

- «اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفًا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَعًا لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصْرًا يِي عَنِّي مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتَهُ لِهَمَّا، وَ حُدَّتْ يَهُ عَلَيَّهُمَا وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعِيَهُ عَنَّهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتَهُمَا عَلَى نَفْسِي، وَ لَا أَسْتَبِطُهُمَا فِي بَرِّي، وَ لَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبِّ؛ پروردگارا! اگر در گفتار با من از اندازه بیرون رفته‌اند، یا در عملی نسبت به من زیاده روی نموده‌اند، یا حقی را از من ضایع کرده‌اند یا از وظیفه پدر و مادری درباره من کوتاهی به خرج داده‌اند، من این حق خود را به آنان بخشیدم، و آن را مایه احسان بر آنها قرار دادم، و از تو می‌خواهم که وزر و وبال آن را از دوش آنان برداری؛ زیرا من نسبت به خود، آنان را متهم نمی‌کنم، و آنان را در مهربانی در حق خودم سهل انگار نمی‌دانم و از آنچه درباره ام انجام داده‌اند، ناراضی نیستم.»

- «فَهَمَّا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَيَّ، وَ أَقْدَمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ، وَ أَعْظَمُ مِنَّةً لَدَيَّ مِنْ أَنْ أَقَاصَهُمَا بِعَدَلٍ، أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَيَّ مِثْلَ، أَيْنَ إِذَا - يَا إِلَهِي - طَوَّلْتُ شُغْلَهُمَا بِتَرْبِيَّتِي! وَ أَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي! وَ أَيْنَ إِفْتَارَهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمَا لِلتَّوَسُّعَةِ عَلَيَّ؛

خداوند! رعایت حق آنان بر من واجب تر، و احسانشان نسبت به من دیرین تر، و نعمتشان بر من بیشتر از آن است که آنان را از روی عدل قصاص کنم، یا نسبت به ایشان مانند آنچه با من کرده‌اند رفتار کنم. ای خدای من! اگر چنین کنم، پس روزگار طولانی که در تربیت من سپری کرده‌اند، و

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ج 1، ص 379.

۲. الکافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج 2، ص 309.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 70، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق، ص 223.

رنجهای زیادی که در نگهداری من تحمل نموده اند، و آن همه که بر خود تنگ گرفتند، تا به زندگی من گشایش بخشند، چه می‌شود؟»
این نکته لازم به توضیح است که فرزندان هرگز نباید به پدر و مادر خویش بی احترامی کنند و باید تا حد توان والدین بد را نیز محترم شمارند؛ اما اطاعت غیر از تکریم است و آن محدود به حدود الهی است.

محدوده اطاعت

رعایت این همه حقوق والدین در صورتی است که خواسته آنان در جهت مخالف و نقض حقوق دیگران نباشد؛ وگرنه کسی که به بهانه خدمت به پدر و مادر حقوق مسلم همسر و فرزندان و سایر برادران و خواهران ایمانی را نادیده انگاشته، موجب آزار و اذیت آنان شود، نه تنها ثوابی انجام نداده؛ بلکه مرتکب گناهی بزرگ شده است.

بنابراین، فقط می‌توان والدین را در مسیر حق اطاعت نمود، ولی اگر آنان بخواهند در راه باطل قدم بردارند، برای فرزندان لازم است از همراهی با آنان خودداری نمایند.

روزی امام حسین (علیه السلام) از مقابل «عبدالله بن عمرو عاص» می‌گذشت. عبدالله با مشاهده امام (علیه السلام) به حاضرین گفت: هر کس دوست دارد محبوب ترین مردم زمین نزد اهل آسمان را ببیند، پس به این شخص عابر بنگرد، گرچه من از حادثه صفین تاکنون با او سخن نگفته‌ام. ابو سعید خدری او را نزد امام حسین (علیه السلام) آورده و گفته‌هایش را مطرح نمود. حضرت از عبدالله پرسید: آیا تو می‌دانستی که من محبوب ترین مردم زمین نزد آسمانیانم و در عین حال با من و پدرم در صفین به جنگ برخاستی؟ به خدا سوگند که پدر من از من بهتر بود! عبدالله پوزش خواست و عرض کرد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: از پدربند اطاعت کن! حضرت فرمود: آیا فرموده خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛^۱ «اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آنچه را نمی‌دانی شریک خدا قرار دهی، امر آنان را اطاعت مکن!» و آیا فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نشنیده بودی که: «همانا اطاعت از غیر خدا، فقط در کارهای نیک است؟!» و نیز گفتار آن بزرگوار را که: «هیچ مخلوقی را در چیزی که نافرمانی آفریدگار است، نباید اطاعت کرد؟!»^۲ از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در عقاید یا کفر و ایمان نیز، باید با آنها همراهی کرد، در سوره لقمان که در کلام امام حسین (علیه السلام) نیز به آن اشاره شد، دو نکته دقیق آمده است:

1. هرگز نباید رابطه انسان با پدر و مادرش، بر رابطه او با خدا مقدم باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی بر اعتقاد مکتبی او حاکم گردد.

تعبیر به «جاهداک» اشاره به این است که گاهی پدر و مادر به گمان اینکه سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد پدران و مادران زیادی دیده می‌شود.

وظیفه فرزندان در اینگونه موارد این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده به توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

2. همچنین ممکن است این فرمان چنین توهمی را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد؛ اما بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مسئله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست؛^۳ «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و ملاطفت کن و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش. این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر در آن جمع است.^۴

- «هِيَاهُ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا، وَ لَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا، وَ لَا أَنَا بِقَاضٍ وَطِيفَةَ خِدْمَتِهِمَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعِيْبِي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتَعِينَ بِهِ، وَ وَفَّقِنِي يَا أَهْدَىٰ مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ لَا تَجْعَلْنِي فِي أُمَّةٍ لِي الْعُقُوقُ لِلْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هیهات! که پدر و مادرم بتوانند حق خود را از من بستانند، و من نمی‌توانم حقوقی را که از آنها بر عهده دارم جبران نمایم و وظیفه خدمت آنان را انجام دهم. پس بر محمد و آلش درود فرست و مرا

۱. لقمان/15.

۲. المناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 73؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 43، ص 297؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین *، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، نشر معروف، قم، 1381 ش، ص 802.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج 17، ص 42 و 43.

یاری ده! ای بهترین کسی که از تو یاری می جویند. و مرا توفیق ده! ای هدایت کننده ای که به او روی می آورند. در آن روز که همه بدون آنکه بر آنان ستم شود، پاداش می بینند، مرا در زمره آنان که عاق پدر و مادرند، قرار مده!»

فرق خدمات مادر و فرزند

مردی به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده، عرض کرد: یا رسول الله! مادرم پیر شده و نزد من زندگی می کند. او را بر پشت خود حمل کرده، برای رفع حوائجش این طرف و آن طرف می برم و از درآمد خویش نیازهای وی را تأمین می نمایم و با دست خود او را از آزار و اذیتها محافظت می کنم. با کمال ادب، تعظیم و احترام با او رفتار می نمایم. آیا زحمات وی را تا حدودی جبران کرده ام؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه؛ زیرا شکم او جایگاه تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش او گهواره ات بوده است، و او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داد و آرزو می کرد که تو زنده بمانی؛ ولی تو خدماتی را به وی ارائه می دهی در حالی که انتظار مرگ او را داری.^۱

- «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، وَاخْصُصْ أَبَوَيَّ بِأَفْضَلِ مَا خَصَّصْتَ بِهِ آبَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُمَّهَاتِهِمْ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ خداوند! بر محمد و آل او و نسل او درود فرست و پدر و مادرم را به بهترین چیزی که پدران و مادران بندگان با ایمانت را به آن امتیاز داده ای، مخصوص گردان! ای مهربان ترین مهربانان.»

- عامل ترقی استاد مطهری)

آیت الله شهید مطهری (عامل توفیقات خویش را داشتن والدین شایسته و تکریم آنان می داند و چنین می گوید: «گاهی که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود، به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری آنها کرده ام. علاوه بر توجه معنوی و عاطفی، تا آنجا که توانایم اجازه می داد، با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگی ام، از نظر هزینه و مخارج زندگی، به آنان کمک و مساعدت کرده ام.»

یکی از فرزندان شهید مطهری (نیز در این زمینه می گوید: «هرگاه به فریمان (زادگاه شهید مطهری) سفر می کردیم، پدرم تأکید خاص داشتند که ابتدا به منزل پدر و مادرشان برویم. پس از آن، اقوامی را که برای دیدن ایشان و خانواده به منزل حاج شیخ می آمدند، می پذیرفتند. در موقع روبرو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می بوسیدند و به ما نیز توصیه می کردند که دست ایشان را ببوسیم.»^۲

- «اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَذْبَارِ صَلَوَاتِي، وَ فِي إِيَّتِي مِنْ آتَاءِ لَيْلِي، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي؛ بارالها! یاد آنان را در تعقیبات نمازهایم و اوقات شب و ساعات روزم، از صفحه قلبم دور مدار!»

14. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اغْفِرْ لِي بِدَعَائِي لَهُمَا، وَ اغْفِرْ لَهُمَا بِرِيهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا، وَ ارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضَى عَزْمًا، وَ بَلِّغْهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ؛ معبودا! بر محمد و آتش درود فرست و مرا به برکت دعایی که برای آنان دارم، بیامرزد و آنان را به خاطر خوبیهای که در حق من داشته اند، مشمول آمرزش حتمی خود قرار ده، و به شفاعت و میانجیگری من از آنان به طور حتمی خوشنود شو، و آنان را با بزرگواری و کرامت به سر منزل مقصودشان در بهشت برین برسان!»

آثار نیکی به والدین

نیکی کردن به دیگران از ویژگیهای بارز انسانهای خداجو و حقیقت طلب می باشد. این خصلت ارزشمند موجب می شود که انسان همواره در راه رسیدن به قله های سعادت و نیک بختی موفق و با نشاط باشد. قرآن کریم با ستایش از نیکوکاران، آثار و برکات دنیوی و اخروی آن را نیز بیان می کند. با مروری اجمالی به آیات نورانی قرآن کریم و روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) می توان آثار و نتایج فراوانی را در مقابل نیکی و احسان به دست آورد و نیکی به والدین از شاخص ترین و بارزترین مصادیق آن است که در این نوشتار به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. کامل شدن بندگی

۱. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، نشر آل البیت، قم، ج 15، ص 180.
۲. حقوق والدین بر فرزندان از دیدگاه اسلام، مهدی علوی، قم، 1411 ق، ص 12.

یکی از آثار نیکی به والدین این است که عبادت و ستایش خداوند و مقام بندگی به وسیله آن برای انسانها تکمیل می شود؛ چرا که خداوند متعال در سوره اسراء بعد از فرمان به عبادت خویش، می فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۱؛ «و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف، سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو!»

در ادامه می فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۲؛ «و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!» و در سوره نساء بعد از دستور به عبادت خداوند و نهی از شرک، نیکی به والدین را مطرح کرده، می فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۳؛ «و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید!»

از این لحن آیات معلوم می شود که عبادت خداوند بدون توجه به مقام و ارزش والدین و احترام و احسان به آنان ناقص خواهد بود.

2. سعادت دنیا و آخرت

از دیگر آثار نیکی به پدر و مادر سعادت مندی و عزت در دنیا و آخرت است. قرآن در زمینه پاداش گسترده نیکوکاران می فرماید: «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۴؛ «خداوند پاداش دنیا و زیبایی ثواب آخرت را به نیکوکاران می دهد و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

همچنین خداوند متعال در قرآن کریم به داستانی اشاره می فرماید که یکی از مهم ترین آثار محبت و احترام به پدر و مادر بوده، با توجه به اهمیت آن، نام بزرگ ترین سوره قرآن برگرفته از این داستان عبرت آموز می باشد. مفسران در تفسیر این آیه در سوره بقره که: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا: «...»^۵؛ «(و بخاطر بیاورید) هنگامی را که موسی (علیه السلام) به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد گاوی ماده را ذبح کنید!»

نقل می کنند: صاحب این گاو، مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می شد. در یکی از روزها که پدرش در خواب بود، معامله پرسودی برای او پیش آمد؛ ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را از خواب بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد.

حتی بعضی از مفسران گفته اند: فروشنده حاضر شد آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوقها را از او بگیرد؛ ولی آن جوان حاضر شد که به هشتاد هزار بخرد؛ ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد. خداوند نیز در مقابل این گذشت جوان و نیکی به پدر، معامله پرسود دیگری را برای او فراهم ساخت.^۶

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز در تفسیر این آیه می فرماید: «انظروا إلی البئر ما بلغ بأهلِهِ»^۷؛ نیکی را بنگرید که با نیکوکار چه می کند؟!»

3. بهشت

رسیدن به درجات عالی بهشت از دیگر ثمرات و آثار نیکی به پدر و مادر است. خداوند متعال در سوره یونس می فرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۸؛ «کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشانند، آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.»

۱. اسراء/ 23.

۲. اسراء/ 24.

۳. نساء/ 36.

۴. آل عمران/ 148.

۵. بقره/ 67-74.

۶. مشروح این داستان شیرین را در کتاب «پدر، مادر! شما را دوست دارم» از نگارنده می توانید بخوانید.

۷. تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر دمشقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 1، ص 190، تفسیر نمونه، ناصر مکارم و همکاران، ج 1، ص 311.

۸. تفسیر نور الثقلین، عبدالعلی عروسی حویزی، نشر اسماعیلیان، قم، ج 1، ص 88؛ تفسیر نمونه، ناصر مکارم و همکاران، ج 1، ص 310.

۹. یونس/ 26.

در این زمینه روایتی زیبا این وعده قرآنی را روشن تر می سازد. مردی به حضور امام جعفر صادق (علیه السلام) آمده است که شخصی عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پدر من پیر شده است. من او را به آغوش گرفته و برای رفع نیازهایش به این طرف و آن طرف می برم. اما فرمود: تا می توانی این کار را خودت انجام بده که این عمل تو را به بهشت خواه د برد.^۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جمله ای زیبا مقام و منزلت حقیقی مادر را چنین بیان می کند: «الجنة تحت اقدام الامهات؛^۲ بهشت زیر پای مادران است.» و در جمله ای دیگر می فرماید: «تحت اقدام الامهات روضه من رياض الجنة؛^۳ زیرپای مادران باغی از باغهای بهشت است.» این سخنان بزرگ رهبر جهان اسلام، نهایت تکریم مقام مادر است؛ یعنی هر کس بخواهد به عالی ترین مقامات انسانی و بهشت دست یابد، باید مادر خود را تکریم کند.

آبروی اهل ایمان خاک پای مادر است
هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است
آن بهشتی را که قرآن می
صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است

کند توصیف آن

4. وفا به پیمان الهی

خداوند متعال از انسانها پیمان گرفته است که جز او پرستش نشود و با والدین رفتاری نیک شود. انسان در اثر نیکی به والدین و معاشرت شایسته با آنان، توفیق پیدا می کند که به این عهد الهی وفا نماید. کلام وحی با اشاره به این عهد خداوندی می فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ»؛^۴ «و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید، نماز را برپا دارید و زکات بدهید! سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) تمام شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.»

ادامه دارد...

۱. عده الداعی، بن فهد حلی، دار الکتب الاسلامی، 1407 ق، ص 86.

۲. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج 15، ص 181.

۳. همان.

۴. بقره/ 83.

نگرشی بر مسئل

=

اشاره:

موضوع «نگرشی
مباحثی همچون
فدکیه» و... مطرح
جسارت خلیفه به
پس از غصب فدک
ابوبکر مناظره کرد
خلیفه ایراد نمود؛
وی و غاصبان فدک
قرآن کریم، بهترین
هممه و اختلاف
باشد، لذا برای
جسارت بسیار زنا



علی اکبر صمدی یزدی

زهرا! ایراد کرد و
عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَلَا مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ، وَ مَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ، م، إِنَّمَا هُوَ
تُعَالَةُ شَهِيدَةٌ دَنَبُهُ؛ ای مردم! این چه سست عنصری است که در برابر هر سخنی که می شنوید،
از شما می بینم؟! این ادعاها و آرزوها، کی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؟! هر
کس شنیده است، بیان کند! هر کس شاهد بوده است، شهادت دهد!
آن کس که سخن گفت، روباه ماده ای بود که شاهدش دمش بود!!! آنچه گفتید، باعث ایجاد فتنه
خواهد شد!! علی کسی است که می خواهد جرگ خلافت را از سر بگیرد و این موضوع کهنه را
تازه سازد، و برای این منظور از زنان کمک و یاری می طلبد، مانند «ام طحالی» که محبوب ترین افراد
نزد وی زنان بدکاره است!!!

بدانید! اگر می خواستم، می گفتم و اگر می گفتم، مطالب را صریح و روشن بیان می کردم؛ ولی تا
وقتی کسی با من کار نداشته باشد، من هم ساکت خواهم ماند.^۱
ابن ابی الحدید می گوید: من این سخن را برای «نقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید
بصری» خواندم و به او گفتم: ابوبکر به چه کسی کنایه و تعریض می زند؟ وی گفت: بلکه بگو به
چه کسی با صراحت می گوید؟ گفتم: اگر صریح بود که من از تو سؤال نمی کردم. مقصودش چه
کسی است؟ خندید و گفت: مقصود وی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.
گفتم: آیا آنچه ابوبکر گفته، خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؟ گفت: آری فرزندم!
بحث، بحث خلافت است. گفتم: در این میان انصار چه گفتند؟ گفت: آنان نیز گفتند که حق با علی
است، لذا ابوبکر ترسید که در بین مردم اضطراب و اختلاف ایجاد شود، و لذا آنان را از هر گونه
اقدامی بر حذر داشت.^۲

پس از این سخنان رکیک و زشت خلیفه نسبت به حضرت زهرا، «ام سلمه» که در جلسه حضور
داشت، خلیفه را مورد اعتراض قرار داد و گفت: «آیا در مورد کسی مانند فاطمه زهرا، دختر رسول
خدا(صلی الله علیه و آله) چنین سخنانی باید بر زبان جاری شود، در حالی که والله او حوریه ای
است در میان انسانها، و جان برای تن. وی در دامان پاکان تربیت شده، و در حین ولادت در میان
فرشتگان دست به دست گشته، و دامن زنان پاکیزه وی را بزرگ نموده و به بهترین وجهی رشد
کرده و به نیکوترین وضعیتی تربیت یافته است. آیا گمان می برید که رسول خدا(صلی الله علیه و
آله) میراث خود را بر وی حرام فرموده، و او از این مطلب بی خبر بوده است؟ در حالی است که
خدای تعالی می فرماید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛^۳ آیا پیامبر(صلی الله علیه و آله) حضرت
فاطمه را بیم داده؛ ولی حضرت زهرا مخالفت کرده، و چیزی را که مال او نیست و در آن حقی
ندارد، مطالبه کرده است؟ او بهترین و برگزیده زنان است و مادر جوانان اهل بهشت است و عدیله
و نظیر مریم* که به پدر بزرگوارش رسالت تمام شد. به خدا سوگند که پدرش بر او از سرما و گرما
بیمناک بود و یک دست خود را زیر سر او می نهاد و دست دیگرش را پوششش وی قرار می داد.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ج اول، 1404 ف، ج 16، ص 214.

۲. همان، ص 215.

۳. شعراء / 214.

آرام باشید! شما را پیامبر (صلی الله علیه و آله) می بیند و روزی بر خدا وارد خواهید شد. وای بر شما! آنگاه نتیجه و ثمره اعمال خود را خواهید دانست.»^۱ تعجب اینجاست که در برابر این سخنان ام سلمه - که تماماً واقعیت داشت و هیچ گونه خلاف و گزافی در آن نبود - دستور داده شد که سهمیه ام سلمه از بیت المال قطع شود، و آن سال چیزی به وی داده نشد.^۲

به هر حال حضرت زهرا* بعد از ایراد خطبه و شنیدن کلمات و سخنان زشت ابوبکر به خانه بازگشت، در حالی که از یک طرف خوشحال بود که هم با استدلال و احتجاج مسائل را بر همگان روشن ساخته، و ذی حق بودن خود را به اثبات رسانده و اتمام حجت کرده و در جمع مهاجر و انصار مسائل اساسی و مهمی در باب توحید، نبوت، امامت و فلسفه احکام و شرایع را بیان فرموده است.

و از طرفی دیگر غمزده و محزون از اینکه چرا کسی که خود را جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می داند، از پذیرفتن هرگونه سخن حقی سر باز می زند و بر رفتار ناحق خود پافشاری می کند!

و چرا مسل مانان و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (از مهاجران و انصار) در برابر این حق کشی و ظلم آشکار، آن هم به دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بی تفاوت مانده، عکس العملی از خود نشان ندادند؟

آری، حضرت فاطمه* به خانه بازگشت و همسر بزرگوار و تنهای خود را مو رد خطاب قرار داد، و عرض کرد: «یا ابنِ اَبی طالِبِ عَلِيُّكَ السَّلَامُ اِسْتَمَلْتَ شَمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الطَّیْنِ، یَقُضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رِبِشُ الْأَعْرَلِ، هَذَا ابْنُ اَبی فُحَّافَةَ یَبْتَزِی نَجِیْلَةَ اَبی ی وَ بُلْغَةَ اَبْنِی، لَقَدْ أَجْهَرَ فِی خِصَامِی؛ ای پسر ابو طالب! ایامانند جنین پرده نشین شده ای؟! و مانند فرد متهم گوشه خانه نشسته ای؟! تو درگذشته با شجاعت بی نظیر بالهای شجاعان را می شکستی و اکنون گوشه نشینی را برگزیده ای و پسر ابوقحافه با وجود تو بر من ستم می کند و عطیه پدرم را از من باز می ستاند؟!»

... ای کاش قبل از این جفاها مرده بودم، قبل از اینکه به چنین خواری مبتلا شوم. از اینکه با تو این گونه سخن می گویم، در نزد خدا عذر می خواهم. وای بر من، در هر صبحی که خورشید در آن طلوع کند!»

این سخنان جانسوز حضرت زهرا* دل علی (علیه السلام) را شکست، لذا همسرش را مورد دلجویی قرار داد و فرمود: هرگز وای بر شما نیست؛ بلکه وای بر دشمنی است که به شما ستم کرده است. ای دختر برگزیده خدا! از اندوه و خشم دست بردار. ای باقیمانده نبوت! من هرگز بر دینم سست نشده ام، و از آنچه در حد توانایی من است، مضایقه نمی نمایم. خداوند در مقابل آنچه از تو قطع کرده اند، بهتر از آن را برایت آماده فرموده است. پس برای خدا صبر کن (و به خدا واگذار).

حضرت فاطمه* پس از شنیدن سخنان همسر مهربان خود حضرت علی (علیه السلام) فرمود: خدا برای من کافی است. به خدا وا می گذارم، و ساکت شد.^۳ پافشاری در پس گرفتن فدک

به راستی چرا حضرت فاطمه* این همه روی مسئله پس گرفتن فدک پافشاری کرد؟ و این همه رنج و سختی را متحمل شد؟ چرا با ابوبکر مناظره کرد، شاهد آورد، استدلال کرد، در مسجد خطبه خواند و همسرش را به قیام دعوت کرد و...؟

در حالی که بر کسی پوشیده نیست که حضرت زهرا* به دنیا و زخارف آن دلبستگی نداشت. فاطمه ای که حتی شب عروسی تنها پیراهن عروسی خود را به سائل بخشید و خود با پیراهن کهنه به خانه شوهر آمد. فاطمه ای که با شوهر و فرزندان سه روز با آب افطار کرد و طعام خود را به مسکین، یتیم و اسیر داد.^۴

این فاطمه چگونه به فدک دلبستگی داشته که برای بازپس گرفتن آن، این همه خود را به درد و رنج و گرفتاری بیاندازد؟

۱. فاطمه زهرا* از ولادت تا شهادت، سید محمد کاظم قزوینی، نشر فراروی، تهران، ۱۳۸۳ ش، ص ۴۸۹.

۲. همان.

۳. جلاء العیون، سید عبد الله شبر، انتشارات باقیات، قم، ج اول، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج دوم، ج ۲۱، ص ۳۸۸.

در پاسخ باید گفت: اولاً، دفاع از حق یک امر خداپسندانه است، و انسان باید از حق خود دفاع کند، و این کار هیچ منافاتی با زهد و ساده زیستی ندارد، مخصوصاً در این مورد که غاصب ادعای اصلاحگری داشت، و اظهار تقوا و تدین می نمود، و به عنوان دفاع از حق مردم و بیت المال، فدک را غصب کرد.

ثانیاً، دفاع حضرت فاطمه^۱ از فدک در حقیقت دفاع از مقام ولایت و حکومت بود. ایشان به فدک و درآمد آن دلبستگی نداشت؛ ولی می دانست غصب فدک برای بستن دست ولایت و رهبری است، لذا باز پس گرفتن فدک را نیز مقدمه‌ای برای بازپس گیری خلافت و رهبری می‌دانست. در واقع حضرت^۲ می‌خواست به مردم ثابت کند که متصدیان امر خلافت، همان گونه که در تصرف فدک غاصبانه عمل کردند و منطق و دلیل شرعی و قانونی برای خویش ندارند، در امر خلافت نیز چنین هستند. خلافتی که حق حضرت علی(علیه السلام) بود و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در موارد عدیده‌ای آن را بیان کرده بود، و در غدیر خم به صورت رسمی و علنی در جمع ده ها هزار نفر از مسلمین جانشینی امیرالمؤمنین را به مردم ابلاغ نمود، اکنون ریاست طلبان و طالبان مقام تحمل نموده، با حضرت به مخالفت پرداختند و هم خلافت را غصب کردند، هم فدک را عدواناً تصرف نمودند. برای همین منظور حضرت زهرا^۳ ابتدا از مسئله فدک دفاع می‌کند تا از طریق دروازه فدک، خلافت و رهبری را به مسیر اصلی خودش بازگرداند.

صبر برای مصلحت اسلام

سؤالی که اینجا ممکن است به ذهن بیاید، این است که چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد، و برای دفاع از حق خود و همسرش اقدام به دفاع مسلحانه نمود؟ مگر حضرت همان شخصیتی نبود که در شجاعت، جهاد و مبارزه حرف اول را می زد؟ مگر با کشتن «مرحوب خیبری» قلعه‌های مستحکم خیبر را یکی پس از دیگری نگشود؟ مگر در جریان خندق با کشتن «عمر بن عبدود»، ترس و وحشت را به دل شجاعان عرب نیانداخت؟ پس چرا در مورد غصب خلافت و فدک که سرنوشت تاریخ را رقم می زد و سنگ بنای بسیاری از انحرافها و جریانات باطل بود، اقدام به دفاع و مبارزه نمود، و تنها به مناظره و اقامه شاهد اکتفا کرد؟

پاسخ کامل این پرسش نیاز به بررسی و تحلیل تاریخ و اوضاع و شرایط آن زمان دارد که از حوصله این نوشته خارج است؛ ولی به طور اجمال می‌توان به این امور اشاره کرد:

1. اوضاع و شرایط به گونه ای بود که امام (علیه السلام) اقدام حاد و جنگ مسلحانه را موفق نمی‌دید؛ یعنی از یک طرف غاصبان خلافت و فدک بر رفتار ناشایست خود مصمم بودند، و از طرف دیگر، افکار عمومی نیز آمادگی دفاع از اهل بیت(علیهم السلام) را نداشت. امام و رهبر جامعه زمانی می‌تواند به اهداف خود دست پیدا کند که توده مردم آگاه و روشن باشند؛ چون مردم بیدار و آشنای به امور، بازوی توانای اجرایی ولی امر مسلمین می‌باشند، و اگر مردم از آگاهی لازم برخوردار نباشند گرفتار انحراف و ارتداد شده، تحت تأثیر عوام فریبی عده‌ای فرصت طلب قرار می‌گیرند. در چنین اوضاعی اگر رهبر، امام معصوم (علیه السلام) هم باشد، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در جریان غصب خلافت و فدک در چنین شرایطی قرار گرفته بود، لذا اقدام مسلحانه را مؤثر نمی‌دانست.

در تاریخ آمده است که دوازده نفر از مهاجرین و انصار که مخالف خلافت ابوبکر بودند، تصمیم گرفتند ابوبکر را در حالی که بر فراز منبر قرار دارد، استیضاح نموده و از منبر به زیر آورند؛ ولی قبل از این حرکت با حضرت علی (علیه السلام) به مشورت نشستند، ولی آن حضرت این اقدام را مناسب ندانست، و به آنان فرمود: «لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ إِلَّا حَرَبًا لَهُمْ وَلَا كُنْتُمْ إِلَّا كَالْخُلُ فِي الْعَيْنِ أَوْ كَالْمِلْحِ فِي الزَّادِ وَقَدْ اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ التَّارِكَةُ لِقَوْلِ نَبِيِّهَا وَالْكَاذِبَ هُوَ عَلَى رِبِّهَا؛ اگر چه نین کنید، با آنان اعلان جنگ کرده‌اید، و شما در جنگ با آنان پیش از سرمه در چشم و نمک در طعام نمی‌باشید. این مردم در حال حاضر سخن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را نادیده گرفته، خدا را نیز تکذیب کرده و به اتفاق با ابوبکر گرایش پیدا نموده‌اند، و من با اهل بیت خود مشورت کرده‌ام. آنان نیز جز سکوت برایم جایز ندانسته‌اند... به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان علیه شما شمشیر می‌کشند و آماده جنگ می‌شوند، آن گونه که با من چنین کردند، و مرا تهدید به قتل نمودند و گفتند: اگر بیعت نکنی، تو را خواهیم کشت.»^۱

2. عمل به وصیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله): عامل دیگری بود که سبب شد حضرت علی(علیه السلام) دست به شمشیر نبرد. حضرت بر خود لازم می‌دانست به تمام دستورات و سفارشات رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عمل کند که در این مورد فرموده بود: «إِنْ وَجَدْتَ

أَعْوَانًا فَبَادِرِ إِلَيْهِمْ وَ جَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا كُفَّ يَدَكَ وَ اخْفُنْ دَمَكَ ؛ اگر یار و یآوری برای خود یافتی، با آنان جهاد کن و حق خویش را باز پس گیر! و اگر یآوری نداشتی، بیعت نما و خون خود را حفظ کن!^۱

این سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مانع می شد تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست به شمشیر برد، و از حق خود دفاع کند، وگرنه حضرت نه از مرگ می هراسید و نه از جهاد گریزان بود. همانگونه که خود در پاسخ «اشعث بن قیس» که پرسید: چرا برای مظلومیت خود شمشیر بکشیدی؟ فرمود: «يَا ابْنَ قَيْسِ اسْمِعِ الْجَوَابَ لَمْ يَمْنَعْنِي مِنْ ذَلِكَ الْجَبْنُ وَ لَا كَرَاهَةٌ لِلِقَاءِ رَبِّي وَ أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِي مِنَ الدُّنْيَا وَ الْبَقَاءِ فِيهَا وَ لَكِنْ مَنَعْنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ عَهْدُهُ إِلَيَّ؛ نه از مرگ هراسی داشتیم و نه لقاء پروردگارم را خوش نداشتیم، و نه دنیا و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادم؛ بلکه آنچه مرا از شمشیر کشیدن باز داشت، امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که فرمود: اگر یآوری نداشتی، دست نگه دار و حافظ خون خود باش.»^۲

3. حفظ وحدت امت اسلامی : رهبر جامعه اسلامی که جز برای خدا و مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مصلحت جامعه نمی اندیشد، گاهی باید برای حفظ دین و مصالح جامعه، خون دل بخورد و اموری را که می داند انحراف و کج روی است، تحمل کند، تا به وحدت امت اسلامی آسیبی وارد نشود.

درست به همین منظور است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حالی که می بیند خلافت را غصب کرده و به انحراف کشیده اند و نیز فدک را که حق همسر و فرزندان می باشد، عداواناً تصرف نموده اند، از اقدام عملی و جهاد مسلحانه صرف نظر می کند. خود آن حضرت در بیانی فرمود: «وَ إِيَّتِي خَشِيتُ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) لِمَ قَرَفَتَ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَدْ عَهَدْتُ إِلَيْكَ أَنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ تَكْفَ يَدَكَ وَ تَخْفُنْ دَمَكَ وَ دَمَ أَهْلِكَ وَ شِيعَتِكَ ؛ من خوف آن را داشتیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (در قیامت) به من بگوید: چرا بین امت تفرقه ایجاد کردی و سفارش مرا عمل نکردی که گفتم: اگر یآوری نداری، دست به شمشیر نبر!!»^۳

4. پرهیز از ریخته شدن خون مسلمین : رهبر الهی و شایسته کسی است که برای جان و مال مردم حرمت و احترام قایل باشد و اگر لازم شد، از حق خود گذشت نماید و راضی به ریخته شدن خون مردم نباشد.

به همین دلیل حضرت علی (علیه السلام) که می داند اگر دست به شمشیر ببرد، قهراً طرف مقابل نیز اقدام به جنگ می کند و در نتیجه تعدادی از مردم به خاک و خون کشیده می شوند، بدون اینکه هدفی مقدس تأمین شود. لذا از حق خود می گذرد تا خونی به زمین ریخته نشود.

زمانی که خلیفه دوم با اصرار بیعت آن حضرت را ابوبکر را طلب می کرد، حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می شود؟ وی گفت: تو را یا ذلت و خواری خواهیم کشت!!^۴ به همین جهت بود که فرمود: «فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ؛ دیدم صبر کردن بر این حق کُشی از به هم خوردن وحدت مسلمین و ریخته شدن خون مردم بهتر است، پس صبر کردم.»^۵

5. تنهایی امام (علیه السلام): از جمله شعارهایی که امروز ملت وفادار ما بر آن اصرار دارد، این است: «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» این شعار چنین می نمایاند که امام علی (علیه السلام) فقط در کوفه و زمان خلافتش تنها مانده بود، در حالی که تاریخ نشان می دهد که آن حضرت بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها بود و یآوری نداشت؛ زیرا گروهی از مسلمانان مخلص و فداکار در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شهادت رسیده بودند، و کسانی که شهید نشده بودند و از حضرت حمایت می کردند، نیز با سرکوب حکومت منزوی شده بودند.

ابوذر، مقداد و سلمان را آن قدر کتک زدند که سلمان می گوید: «ثُمَّ أَخَذُونِي فَوَجَّئُوا عُنْفِي حَتَّى تَرَكُوها كَالسَّلْعَةِ؛ گردنم مثل غده ای ورم کرده و بالا آمده است.» «بریده اسلمی» را کتک زدند و

۱. بحار الأنوار، ج 28، ص 189.

۲. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 74.

۳. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 74.

۴. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج 28، ص 270.

۵. بحار الأنوار، ج 29، ص 632.

از مسجد بیرون کردند، به جرم اینکه به خلیفه اعتراض کرد و گفت: «شما دروغگو هستید و به خدا سوگند در شهری که تو امیر باشی، من نمی‌مانم.»^۱

گروهی نیز نسبت به حضرت علی (علیه السلام) حسد و کینه داشتند؛ زیرا محبوبیت حضرت نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ازدواج آن حضرت با حضرت زهرا^۲، لیاقتها، شایستگیها، شجاعتها، عدالت، حق‌طلبی و مأموریت‌های مهمی که از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت محوّل می‌شد، برای آنان قابل تحمل نبود، لذا نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) حسد می‌ورزیدند و کینه او را در دل داشتند. علاوه بر اینکه گروهی بودند که خویشان و نزدیکان آنان به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شده بود و آنان از حضرت دل خوشی نداشتند.

اینها عوامل تنهایی امام (علیه السلام) بود و سبب شد تا حضرت بی یار و یاور بماند و نتواند اقدامی عملی نماید. یقیناً اگر حضرت یآوری می‌داشت، به گونه‌ای دیگر عمل می‌کرد.

خود آن حضرت به این امر اشاره نموده است و در حالی که ایشان را با اجبار برای بیعت به مسجد می‌بردند، ناله کنان می‌فرمود: «وَأَجْعَلُهُمْ وَ لَا جَعْفَرَ لِي الْيَوْمَ، وَأَحْمَزَتَاهُ وَ لَا حَمَزَةَ لِي الْيَوْمَ»^۳؛ جعفر کجا است؟ من امروز جعفر ندارم. حمزه کجاست؟ من امروز حمزه ندارم.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) عَمِّي حَمَزَةٌ وَ أَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبَايَعْ مُكْرَهًا الْخَبَرَ»^۴؛ اگر بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، هرگز مجبور به بیعت نمی‌شدم.»

امسال رویکرد شع
بیش تر جنبه اقتص
کنونی است. اِه
این بوده که تا مم
و اجتماعی پیاده
و از دیگر سو، دش
رسیدن به این اهد
«استکبار جهانی»
مردم را نسبت ب
اسلامی را هدف
به ویژه محور اقتص
امت، تلاش شود
از نظر اسلام، در ن



سبک زندگی دینی



محمد اسماعیل عبداللہی

تنگ نظری مذموم شمرده شده است و به اعتدال، اقتصاد و قناعت در مصرف توصیه شده است. در شماره های گذشته همین مجله به بحث پیرامون «تجمل گرایي و مدیریت رفتار اقتصادی» پرداختیم و پس از آن بحث و بررسی پیرامون «اسراف» را شروع کردیم و بر تحلیل معنای «اسراف» تکیه داشتیم و عنوان «مفهوم و شاخص اسراف از نگاه قرآن و روایات اسلامی» مورد بررسی قرار گرفت؛ اما اکنون در ادامه سلسله مقالات گذشته، تلاش می کنیم تا به انواع اسراف و مصادق شناسی آن در جامعه کنونی مان بپردازیم.

انواع اسراف
در گذشته بیان شد که «اسراف»، هرگونه خروج از اعتدال، و زیاده روی در کمیت و کیفیت، و بیهوده گرایي و اتلاف و مانند آن را می گویند که بر این اساس، اسراف دارای انواع و مصادیق متعددی خواهد بود.

1. اتلاف مال (تبذیر)؛

معنای واژه تبذیر: تبذیر که از مصادیق اسراف به شمار می رود، بر خلاف اسراف، تنها واژه اقتصادی است که در غیر آن کاربردی ندارد. قرآن مجید فقط در دو آیه متوالی از آن نام برده که يك مورد آن نیز اقتصادی و مالی است. می فرماید: **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا**^۱؛ «و تبذیر مکن؛ زیرا تبذیرکنندگان برادران شیاطین اند و شیطان به پروردگارش بسیار کفورزنده است.»

مرحوم طبرسی (می گوید: «تبذیر، پراکندن مال از روی اسراف است و ریشه آن، پاشیدن بذر است. با این فرق که تبذیر، پراکندن همراه با فاسد و ضایع کردن است؛ ولی اگر به گونه اصلاح باشد - هر چند زیاد هم باشد - تبذیر نیست.»^۲

اهل لغت نیز تبذیر را «پراکندن مال به صورت اسراف» معنا کرده اند.^۳ مرحوم مقدس اردبیلی (آن را به «مصرف مال در جایی که سزاوار نیست» تفسیر نموده است.^۴ از مجموع این نظریه ها چنین برمی آید که بین واژه اسراف به معنای اقتصادی آن، با واژه تبذیر فرق زیادی وجود ندارد و تنها ممکن است در جهت تمایز بین این دو واژه گفته شود که با توجه به خصوصیات تعبیر لغت شناسان در معنای تبذیر، مقصود از این واژه، تلف و ضایع کردن مال است و زیاده روی در انفاقات شخصی و امور خیر را شامل نمی شود، در حالی که معنای اسراف فراگیرتر از آن بوده و در برگیرنده تمام موارد به هدر دادن و زیاده روی در مصارف شخصی،

۱. برگرفته از مقاله «مفهوم و شاخص اسراف از نگاه قرآن و روایات اسلامی»، محمد اسماعیل عبداللہی، منتشر شده در شماره قبل همین مجله.

۲. اسراء/ 27.

۳. مجمع البیان، حسن بن فضل طبرسی، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، 1403، بی تا، ج 6، ص 410.

۴. صحاح اللغة، اسماعیل بن حماد جوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، 1407ق؛ و قاموس اللغة، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، تبریز، بی تا، 1304ق؛ و المنجد، لوئیس معلوف، ترجمه محمد بندر ریگی، تهران، 1374ش، واژه بذر.

۵. زبدة البیان فی احکام القرآن، احمد بن محمد مقدس اردبیلی، کنگره بزرگداشت، قم، 1375ش، ص 410.

خانوادگی و انفاقهای مستحب می باشد. به عبارت دیگر، هر تبذیری اسراف است؛ ولی هر اسراف تبذیر نیست.

از امام صادق (علیه السلام) جمله کوتاهی نقل شده است که ممکن است همین نکته را از آن استفاده کرد. آن حضرت فرمود: «إِنَّ التَّبْذِيرَ مِنَ الْإِسْرَافِ؛^۱ تبذیر از اسراف است.» در این حدیث شریف، برای اسراف اقسامی فرض شده و تبذیر شعبه ای از آن معرفی گردیده است. با توجه به این بحث، روشن می شود که یکی از مصادیق و موارد اسراف، نابود کردن و از بین بردن مال است و چنانچه مال تلف شده قابل اعتنا و به صورتی باشد که در عرف عام تزییع مال به حساب آید، قطعاً حرام بوده و از معاصی کبیره خواهد بود؛ زیرا اهل لغت اتفاق دارند که نابود کردن مال و فاسد نمودن آن «تبذیر» است و به بیان قرآن کریم «مبذّر» همگام و برادر شیطان است.

بین شهید ثانی (و صاحب جواهر) در این مسئله اختلاف نظر و فتواست که صاحب جواهر (حرمت تبذیر را در آن مسئله اساس استدلال خود قرار داده و به خوبی نظر شهید ثانی را رد می نماید. در آنجا که شخصی دارای گوسفند و سگی بی آزار و مقداری آذوقه است که آن آذوقه تنها برای یکی از آن دو - سگ و گوسفند - کفایت می کند، شهید می فرماید: باید غذا را به گوسفند بدهد؛ زیرا حفظ جان گوسفند مهم تر است؛ ولی صاحب جواهر در رد این نظریه می نویسد: این فتوا قابل قبول نیست؛ بلکه ممکن است گفته شود: خوردن غذا به سگ اولویت دارد؛ زیرا گوسفند قابل ذبح است؛ ولی سگ چنین قابلیت ندارد، و لذا اگر غذا را به گوسفند بدهند، موجب تلف شدن سگی شده است که ارزش مالی دارد و این همان اسراف است.^۲ بنابراین، معیار در این گونه مسائل اسراف و عدم اسراف است که تکلیف را روشن می سازد. موارد اتلاف

از جمله موارد اتلاف عبارت است از:

الف) انفاق بی مورد در امور خیریه: آنگونه که می دانیم، انجام کارهای عامّ ال منفعه مانند ساختن مسجد، تکایا، پل، جاده، حمام و نظایر آن، از بزرگ ترین مستحبات شرعی و دینی است؛ ولی باید توجه داشت که ارائه آنها به گونه ای باشد که بر طرف کننده نیاز جامعه باشد، وگرنه ایجاد بناهای خیریه با صرف مبالغ زیاد - در صورتی که مورد احتیاج نباشد - نوعی تبذیر و اسراف به حساب می آید. از امام سجّاد (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقِّ وَ إِيَّاهُ لَمْ يُسْرِفْ؛^۳ همانا شخصی مال خود را در راه خیر می کند (ولی) از مسرفان به شمار می آید.»

لذا همواره در احداث این گونه بناها، باید به ضرورت و مقدار احتیاج مردم به آن چیز توجه کرد و در نظر داشت که آنچه نزد خداوند ارزش و بها دارد، رفع نیازها و احتیاجات مادی و معنوی جامعه برای رضای خداست و هر عملی که بیش تر در این راستا قرار گرفته باشد، ارزش و اعتبار آن افزون تر است و این گونه نیست که تنها ساختن مسجد یا حسینیه انسان را به رضای الهی و ثواب آخرتی برساند؛ بلکه باید گفت که صرف پول و امکانات در این راه بیش از حد لزوم، در صورتی که موجب تفرقه و اختلاف شود و

یا کثرت بیش از اندازه لازم، زمینه وهن جامعه را فراهم سازد، این کار نه تنها رضایت خداوند را به همراه نخواهد داشت؛ بلکه در مواردی، از موجبات غضب او نیز خواهد بود. شاید گفته شود: تعمیر مساجد و اصلاح آن در آیه کریمه که می فرماید: «إِنَّمَا يَعْزِمُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۴ «مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را بر پا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافته‌گان باشند.» از اختصاصات مؤمنین شمرده شده است، پس چگونه می توان احداث یک مسجد را موجب خشم و غضب خدا دانست و آن را عملی ناجای تلقی کرد؟

در جواب باید توجه داشت که:

1. طبق نظریه بسیاری از مفسرین، مقصود از عمران در آیه شریفه، عبادت و رفت و آمد در مساجد برای ذکر خداوند است تا مساجد متروک نمانند.

۱. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران، 1391 ق، بی جا، ج 6، ص 27.

۲. مستدرک الوسائل، حسین بن محمد تقی نوری، مؤسسه آل البیت، قم، 1407 ق، ج 1، ص 39.

۳. وسائل الشیعه، ج 17، ص 65.

۴. توبه/ 18.

2. بالفرض که عمران به همان معنای کارهای ساختمانی باشد، واژه و عمارت غیر از احداث بناست؛ یعنی به فرمایش مرحوم طبرسی (مفهوم آن مرمت و بازسازی خرابیهاست و این کار در هر حال پسندیده است؛ زیرا مخروبه ماندن مسجد ممکن است توهین به مسجد شمرده شده یا باعث هتک حرمت آن شود؛ ولی احداث بنا - چنانچه ضرورت و لزوم آن در نظر گرفته نشود - معلوم نیست کار نیکی به حساب آید.

3. آیه کریمه، در مقام سلب صلاحیت کفار از دخالت در امور مساجد و انحصار آن به مؤمنین است؛ یعنی تنها مؤمنین باید در این شئون آن وارد شوند و کفار حق تصمیم گیری و دخالت را ندارند، نه اینکه صرفاً ساخت مسجد بدون در نظر گرفتن نیاز بدان، مطلوب و از صفات اهل ایمان باشد. اگرچه مضمون روایات وارد شده این است که احداث مسجد مطلقاً موجب ثواب است؛^۱ ولی اگر در آن احادیث دقت شود، معلوم می گردد که مضمون آنها با مسائل گذشته منافاتی ندارد و اضافه بر آن، در بسیاری از روایات، رفع ضرورت و نیازهای جامعه اسلامی از بسیاری مستحبات مؤکد و پرتواب مقدم و مهم تر به شمار آمده است.^۲

ب) انفاق بی مورد به دیگران؛ از موارد تضييع مال، انفاق بی جا و دادن مال به انسانی است که اهلیت آن را ندارد و این عدم صلاحیت یا از آن رو است که فرد، گناهکار است و دادن مال موجب تقویت او در انجام گناه می شود، و یا بدین جهت است که وی در اصل متمکن بوده، بذل و بخشش دیگری تأثیری در بهبود وضع او ندارد. و از آن طرف، این عمل برای انفاق کننده نیز هیچ بهره و فایده عقلایی به همراه ندارد.

«آبی مخفف از دی» که گفته شده از اصحاب امیرالمؤمنین (علیهم السلام) بوده، از آن حضرت روایت می کند که: «قَالَ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَهُ مَالٌ، فَإِيَّاهُ وَالْفَسَادَ؛ فَإِنَّ إِعْطَاءَهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ، وَ هُوَ يَرْفَعُ ذِكْرَ صَاحِبِهِ فِي النَّاسِ، وَ يَضَعُهُ عِنْدَ اللَّهِ، وَ لَمْ يَضَعْ أَمْرٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَ كَانَ لِعَیْبِهِمْ وَ ذُهُمَّ، فَإِنْبَقِيَ مَعَهُ مِنْهُمْ بَقِيَّةٌ مِمَّنْ يَطْهَرُ الشُّكْرَ لَهُ وَ يُرِيهِ النَّصْحَ؛^۳ هر کس از شما مال و ثروتی دارد، باید از فاسد نمودن آن بپرهیزد؛ زیرا بخشش آن به کسی که سزاوار آن نباشد، تبذیر و اسراف است و تنها موجب بلندی نام انفاق کننده در بین مردم می شود؛ ولی مقام او را نزد خداوند پایین می آورد و هیچ شخصی ثروت خود را به افراد غیر مستحق نداد، مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری آن نعمات محروم نمود و دلهای مردم را متوجه غیر او ساخت و چنانچه در میان آنان کسی باشد که بخواهد به او خدمت و خیرخواهی نماید، همانا این عمل را همراه با چالوسگی، دروغ و حيله همراه خواهد ساخت. اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنها نیاز پیدا کند، بدترین و پست ترین دوستانند. و هیچ کس مالش را به کسانی که اهلیت آن را ندارند، انفاق نکرد، مگر اینکه غیر از ستایش ظاهری انسانهای پست - آن ه م تا وقتی از مال او بهره مند شوند - چیزی عایدش نگشت و ثناگویی انسانهای نادان، که «فلانی شخص بخشنده ای است» در حالی که او در پیشگاه پروردگارش بخیل به حساب آید، چه نتیجه ای دارد؟ و این عمل چه خسران آمیز و زیانبار است! و چه نصیبي از این کمتر! پس اهل ثروت بلید مال خویش را در راه صله رحم و کمک به خویشاوندان، مهمان نوازی و پذیرایی از واردین، رهانیدن انسانهای دربند و اسیر، و کمک به افراد در راه مانده به کار بندند؛ زیرا رسیدن به این خصلتها کرامت دنیا و شرف آخرت است.»

2. اسراف در اموال عمومی:

ضروری ترین وظیفه هر اجتماع سالم که خواهان برخورداری از اقتصادی سالم و پررونق است، حفاظت و مراقبت جدی از اموال عمومی و سرمایه های ملی می باشد. خداوند می فرماید:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ۚ»؛ (اختیار) اموال خویش را به کم خردان و افرادی که به آنها اعتماد ندارید، ندهید!« مقصود از ثروت عمومی، تمامی امکانات و سرمایه های مادی يك جامعه است که خداوند آن را مایه حیات و قوام اجتماع قرار داده؛ از قبیل: دریاها، رودخانه ها و سایر منابع آبی و آبیان، جنگلها و مراتع، پرندگان، معادن و سایر منابع ثروت ملی و بیت المال مردم که در حقیقت سرمایه های اصلی و ضامن بقای يك ملت به حساب می آیند و با تأثیر مستقیمی که بر حیات اقتصادی جامعه دارند، حفاظت و استفاده صحیح از آن، اجتماع را به سوی رفاه و غنای

۱. وسائل الشیعه، ج 3، باب 8.

۲. همان، ج 11، باب 20 و 26.

۳. همان، ج 11، باب 5.

۴. نساء/ 5.

مادّی پیش می‌برد، در حالی که کاهش و فرسایش آن، بنیة اقتصادی کشور را سست کرده، آن را به طرف نابودی و اضمحلال خواهد کشاند.

موارد اسراف در اموال عمومی
الف) اسراف در منابع طبیعی: خداوند در دل زمین عظیم ترین منابع ثروت را به ودیعه گذاشته و به انسانها اجازه و قدرت بهره برداری و تسخیر آنها را عنایت فرموده است. قرآن کریم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛ «اوست که تمامی آنچه در درون و روی زمین است، برای استفاده شما آفرید.»

ولی عالم طبیعت، جهان تقدیر و اندازه است و بی نهایت در آن راه ندارد. قرآن در این زمینه نیز می‌فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ «ما هر چیزی را به اندازه ای معین آفریدیم.» و باز می‌فرماید: «وَإِن مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛ «چیزی از موجودات نیست، مگر اینکه خزینه های آن نزد ماست و آن را مگر به اندازه معین، نازل نمی‌کنیم.»
بر این اساس، منابع و ذخایر زمین نیز بی نهایت و پایان ناپذیر نیست و با مصرف بی رویه و اسراف گونه آنها به سرعت رو به نقصان خواهند رفت و به زودی به پایان خواهند رسید.

«ویلی برانت» می‌گوید: اکنون برخلاف چند سال پیش، به راحتی می‌توان استدلال کرد که منابع زمینی پایان ناپذیر نیستند. با این حال، هم اکنون نیز بسیاری از مردم باور ندارند که اگر هم چنان به بهره برداری بی رویه از این منابع، به ویژه زغال و نفت ادامه بدهیم، این منابع تنها تا حدود نیم قرن دیگر دوام خواهند آورد.^۱

آیا تاکنون فکر کرده‌اید که اگر این وضعیت زمانی جامه عمل بپوشد، بشر به چه روزی خواهد افتاد؟ انرژی خورشیدی تا چه اندازه خواهد توانست خلأ ناشی از نبود نفت و فراورده های نفتی را پر نماید؟ اگر ما اندکی به فکر نسلهای آتی - که کسانی جز فرزندان مان نیستند - باشیم، غیر از رعایت اعتدال در مصرف و حفاظت از منابع و ذخایر طبیعی، راه دیگری خواهیم داشت؟ انواع منابع طبیعی عبارتند از:

1. جنگلها: از سرمایه های بسیار مهم طبیعی بر روی زمین، جنگلها و مراتع به شمار می‌روند که اضافه بر تامین چوب مصرفی، در صنعت، ساختمانها و سوخت نیز تاثیر اساسی دارند و در تصفیه و پالایش هوا و تنظیم گازهای موجود در آن نقش مهمی را ایفا می‌کنند که در اینجا به برخی از آثار مثبت جنگلها اشاره می‌شود:

- الف) جنگلها در میزان بارندگی اثر قاطع دارند؛
- ب) هوای محیط را مرطوب و سالم نگه می‌دارند؛
- ج) اکسیژن لازم برای تنفس انسانها را تولید می‌کنند؛
- د) گازهای سمی هوا را جذب می‌کنند؛
- هـ) گرد و غبار هوا را می‌گیرند؛
- و) محیط اطراف خود را ضد عفونی می‌کنند؛
- ز) سیلها و حرکت آنها را کنترل می‌کنند؛
- ح) آنها را در لایه های خاک و زمین نفوذ می‌دهند و ذخیره می‌کنند؛
- ط) از تخریب و فرسودگی خاکها جلوگیری می‌کنند؛
- ی) سرعت بادها را کنترل می‌کنند؛
- ک) خاک را با ریشه های خود استوار نگه می‌دارند؛
- ل) از زهدار شدن زمین جلوگیری می‌کنند؛
- م) مانع لغزش پوسته زمین می‌شوند؛
- ن) برفها و بهمنها را کنترل می‌کنند و....^۲

ولی امروزه در اثر کم توجهی بعضی از دولتها و بهره برداری بی رویه بعضی تجاوزهیشتگان، این منبع مهم ثروت خدادادی صدمات فراوانی را متحمل شده است.

«ویلی برانت» می‌گوید: بنابر برآورد فائو، از سال 1960م تاکنون، نیمی از جنگلهای جهان از بین رفته است و همه ساله چندین میلیون هکتار از جنگلهای جهان از بین می‌روند... پاره ای از دولتها و جوامع رو به رشد، خود پیش از دیگران متوجه مشکل شده اند و (همچون دولتهای

۱. بقره/ 29.

۲. قمر/ 49.

۳. حجر/ 21.

۴. به نقل از مجله دانشمند، شماره 10، ص 37 و 38.

۵. مجله دانشمند، شماره 10، ص 37 و 38.

آفریقای غربی) دست به دامان مردم زده اند که: به محیط زیست خود کمک کنید، تا محیط زیست به شما کمک کند.

اکنون به گزارشی از وضعیت جنگلهای شمال ایران توجه کنید:

به گزارش واحد مرکزی خبر از ساری، از یک میلیون و سیصد هزار هکتار از جنگلهای شمال کشور که در برنامه ریزیهای کلان به عنوان قطب تولید چوب محسوب می شود، سالانه به طور متوسط یک میلیون و پانصد هزار متر مکعب چوب صنعتی و غیر صنعتی به صورت تراورس، الوار، کرده بینه، کاتین و هیزم به ارزش اقتصادی 25 میلیارد ریال استحصال می شود....

در همین گزارش آمده است: وسعت جنگلهای شمال کشور در بیست سال گذشته از سه میلیون و چهار صد هزار هکتار، به یک میلیون و نهصد هزار هکتار کاهش یافته است.... متأسفانه روند سریع استفاده و تخریب منابع جنگلی به نحوی بوده که اقدامات انجام شده در جهت احیا، در مقایسه با روند تخریب و برداشت جنگل بسیار ناچیز است.^۱

گفتیم که سالانه از جنگلهای شمال حدود 1/5 میلیون متر مکعب چوب برداشت می شود. «دکتر شامخی» در مجله دانشمند می نویسد: اما بهره برداری ثبت نشده و غیر رسمی از این جنگلها به مراتب بیش تر از این مقدار است. واقعیت این است که جنگلهای شمال معاش یک میلیون و شصت و پنج هزار انسان گرد آمده در 165 هزار خانوار را تأمین می کند. این عده 4/4 میلیون رأس دام متحرک و نیمه متحرک دارند و 1/4 میلیون دام خانگی؛ یعنی جمعاً پنج میلیون و 800 هزار واحد دامی دارند که از گیاهان و بیوماس جنگل تغذیه می کنند. افزون بر این، سوخت معمول جنگل نشینان و ساکنان حاشیه جنگلها نیز در چهار فصل سال، چوبی است که از همین جنگلها بی هیچ ترتیب و تدبیری بریده می شود. مجموع چوبی که اینان هر سال از جنگلها می برند، پنج میلیون متر مکعب برآورد شده است... بهره برداری ما از جنگلهایمان استفاده مسالمت جویانه از مواهب طبیعت نیست؛ بلکه تاراج مغولان را یادآور است و غارت وحشیان را. در شرایط فعلی، جنگلهای شمال، سالانه برداشت یکی دو میلیون متر مکعب چوب را نمی توانند تحمل کنند، در حالی که ما تیر به دست گرفته ایم و هر سال دست کم 6/5 میلیون متر مکعب چوب را می بریم، می سوزانیم، یا حداقل به ثمن بخش می فروشیم... و این همان تبری است که هر سال 5 میلیون متر مکعب چوب را به طور غیر قانونی از درختان جنگلهای شمال می برد.^۲

آقای مهندس میرسلیم، مشاور تحقیقاتی رئیس جمهور، ضمن دیدار از جنگلهای مخروبه شمال کشور، به خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران گفت: اگر در بیست سال گذشته از جنگلهای چهار میلیون هکتاری شمال کشور بهره برداری صحیح انجام می گرفت، ما اکنون قادر بودیم از همین جنگلها سودی معادل درآمد نفت کشور داشته باشیم.^۳

اکنون آیا ادامه این حرکت و بی توجهی به عواقب زیانبار و خسارت آمیز آن در مورد مهم ترین منبع درآمد مادی و معنوی عموم ملت، رفتاری خیانت آمیز نیست.

2. منابع آبی: آب، موهبتی الهی است که کم تر نعمتی با آن برابری و همسانی می کند. آب مایه حیات است و زندگی بدون آن ممکن نیست. در قرآن مجید می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۴؛ «تمام موجودات را زنده از آب قرار دادیم.»

نه تنها زندگی انسان مستقیماً به آب بستگی دارد؛ بلکه کلیه فراورده های گوشتی و نباتی که ماکولات او را تشکیل می دهند، بدان وابسته است. همچنین آفتها و مزاحمین سلامت انسان با آب از محیط زندگی او دور شده، حیات او از مخاطره هجوم امراض ایمنی می یابد. امام صادق(علیه السلام) زمانی که نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حضورشان برده شد، فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَ دَوِي الْقَرَابَاتِ وَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ پروردگارا! تو می دانی که رسولت نزد ما از پدران و مادران و خویشاوندان و آب سرد و گوارا محبوب تر است.»

در این حدیث، حضرت صادق (علیه السلام) برای نشان دادن شدت علاقه خود به نبی گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) در بین نعمتهای مصرفی بی شمار الهی، نعمتی بالاتر از آب پیدا نمی کند تا عشق خویش و اهل بیت عصمت(علیهم السلام) را بدان حضرت بالاتر از آن معرفی

۱. روزنامه رسالت، 21 دی ماه 1368، ص11.

۲. مجله دانشمند، شماره 10، ص38 - 40.

۳. دانشمند، شماره 10، ص37.

۴. انبیاء/30.

۵. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، آستان قدس رضوی، مشهد، 1416ق، ج2، ص559.

نماید و این انتخاب اصلح، متضمن يك تناسب نیز هست؛ زیرا همان گونه که آب برای حیات جسمی و طبیعی انسان است، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به بشر روح معنوی و حیات جاودانی می بخشد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۱۰}. «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.» با توجه به اینکه منابع تأمین آب و به ویژه آب آشامیدنی، محدود بوده و همه ساله در خطر کاهش و کمبود است، زیاده روی در مصرف و به هدر دادن آن، نتایج زیانباری در سرنوشت بشر به جای خواهد گذاشت ! «ویلی برانت» می نویسد:

در اواخر سال 1984م یکی از مؤسّسات پژوهشی خصوصی آمریکا هشدار داد که اگر هدر دادن منابع آب همچنان ادامه یابد، جهان دهه آینده با بحران آب شدیدی رو به رو خواهد شد ... بنا به برآوردهای سازمان ملل متحد، هم اکنون نیمی از مردم جهان سوم به آب آشامیدنی تازه و گوارا دسترسی ندارند و همه ساله حدود بیست میلیون نفر بر شمار این افراد افزوده می شود.^{۱۱} همگان شاهد بودیم که در اواخر پائیز سال 70 با توجه به کمبود بارانهای پاییزی، سازمان آب تهران به طور مکرر اعلام کرد که اگر در مصرف آب صرفه جویی نشود، آب تهران جیره بندی خواهد شد، و حتی در بعضی مناطق، قطع آب را به دنبال خواهد داشت.

گفته می شود که در انگلستان قیمت يك لیتر آب از همان مقدار نفت بیش تر است و این در حالی است که بنا به برآورد کارشناسان، متوسط مصرف سرانه آب تهران در سال 1369ش روزانه 225 لیتر و در سال 1350ش، 150 لیتر بوده است.

حال با توجه به برآورد یاد شده، واقعاً این افزایش مصرف از چه مسائلی حکایت می کند و آیا این نشان دهنده رشد فرهنگ مصرف است یا تنزل آن؟ برخی گفته اند: بالا رفتن میانگین مصرف آب نمایانگر ارتقای سطح بهداشت در جامعه و رعایت آن از سوی مردم است. در صورتی که همگان می دانیم، بهداشت کامل از زیاده روی در مصرف آب نیست؛ بلکه ناشی از استفاده به جای آن است. به اعتقاد ما، مصرف مفید آب، بسیار کم تر از کل مصرف آن است و اگر احتیاط و دقت کافی در مصرف این نعمت بی همتای الهی از سوی مردم به عمل آید و به جا از آن بهره برداری شود، پس از مدتی هم شاهد کاهش چشمگیر میزان سرانه مصرف خواهیم بود و هم بهداشت در بهترین سطح خود رعایت خواهد شد.

این در حالی است که در حالات امام خمینی ! نقل شده است که ایشان در فاصله های بین اعمال وضو، شیر آب را می بستند و نیز در روایات، حضرات معصومین (علیهم السلام) اسراف آب در وضو و نیز دور ریختن اضافه آب آشامیدنی را تقبیح کرده و از انجام آن نکوهش به عمل آورده اند.

3. نفت و گاز: نفت، مهم ترین منبع تأمین انرژی در جهان معاصر است. گذشته از آن، به جهت فراورده های بی شمار حاصله از آن در زمینه های گوناگون زندگی و رفاه انسان نقش اساسی و بی همتایی دارد و به همین خاطر از آن به عنوان «طلای سیاه» یاد می شود.

در سطح دنیا و در نقاط مختلف زمین منابع نفتی پراکنده است و به لطف الهی کشورهای اسلامی از این نظر از غنا و بقای بیش تری برخوردارند و منابع دیگران به پایان خود نزدیک تر از آنهاست. مسلمین، با توجه به نیاز مبرم دنیای استکبار به این کالای ارزشمند و با در دست داشتن این سرمایه هنگفت، قادرند به اهداف سیاسی و اقتصادی عظیمی دست یابند و استقلال و رهایی از چنگال سلطه گران و عزت اسلامی را برای خویش به ارمغان آورند.

مدتی است که محافل جهانی با حساسیت متوجه این موضوع اند که منابع و ذخایر نفتی رو به پایان است و اگر روند مصرف بی رویه ادامه پیدا کند، بشر در مدت کوتاهی این سرمایه عظیم را از دست داده، به عواقب سخت آن دچار خواهد شد. اکنون که به شکر الهی، انقلاب اسلامی در ایران تحقق یافته و اسراف و تبذیرهای بی شمار و حاتم بخشیهایی طاغوت به قدرتهای خارجی در نفت و گاز و غنی آن به پایان رسیده است، این سرمایه بزرگ ملت ایران ده ها سال بر عمرش افزوده گشته و مرحله پایانی آن سالهای متمادی به تأخیر افتاده است؛ ولی به خصوص در این زمان که به برکت انقلاب، گاز رسانی به نقاط مختلف کشور گسترش یافته، باید توجه داشت که این سرمایه بزرگ نفت و گاز، امانتی الهی در دست ماست که وظیفه نگهداری و رد آن به نسلهای آینده بر عهده دولت و ملت است و حراست از آن، تکلیف الهی و فرمان خداوند. قرآن

کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتَ إِلَيَّ أَهْلِهَا»؛ «خداوند به شما فرمان می دهد تا امانتها را (سالم) به اهل آن بسپارید.»

حفاظت از آن جز با احتیاط و مراقبت کامل در مصرف، امکان پذیر نخواهد بود و در نتیجه همین صرفه جویی است که فرزندان و اعقاب این ملت نیز، فرصت استفاده و برخورداری از آن را پیدا خواهند نمود.

4. سایر موارد: بحث در حر است از منابع طبیعی به آنچه گفته شد منحصر نیست؛ بلکه موارد بسیاری را در بر می گیرد، مانند: حفاظت از دریا، رودخانه ها، حیوانات آبی، زمینهای مرغوب برای کشت، مراتع و مناظر سرسبز، پرندگان و حتی هوا که ضروری ترین وسیله حیات و بقای بشر است و از این قبیل موارد.

آیا به راستی آلوده کردن هوا با ماشینها، وسایل دودزا و غیر آن و از بین بردن گازهای مفید و حیاتی هوا و پرکردن آن از گازهای سمی - که چه بسا جان عده ای را به مخاطره می اندازد - اسراف و تجاوز از حد در استفاده از این نعمت بزرگ الهی نیست! گفته می شود که شهر تهران اولین یا دومین شهر آلوده جهان است و بسیاری اوقات، وزارت بهداشت برای بیماران ربوی و قلبی اعلام خطر می کند. در این شرایط، آلوده کردن هوا از روی بی توجهی، تجاوز و اضرار به دیگران است و با میانی اسلامی و انسانی سازگار نیست.

ب) اسراف در بیت المال: از زشت ترین و معصیت بارترین جلوه های اسراف، زیاده روی و تضييع در بیت المال مسلمین است. قبل از هر چیز، شما را به مطالعه سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ای خطاب به یکی از کارگزاران خود دعوت می کنیم. حضرت می نویسند: «تو در مالیاتی که می گیری حق معینی داری و با فقرا و مستمندان شریک هستی. ما حق تو را خواهیم داد و تو نیز حق آنان را بپرداز و اگر چنین نکنی، از کسانی به شمار خواهی رفت که بیش ترین دشمن را در قیامت داراست و وای بر کسی که دشمن او نزد خداوند فقیران و نیازمندان و درخواست کننده ها و پس خوردگان از حقوق خویش و ضرر دیده ها و در راه مانده ها باشند و آن کس که امانت را کوچک شمرد و تن به خیانت دهد و جان و دین خود را از آن پاک نگه ندارد، خویش را در مذلت و بیچارگی دنیا گرفتار ساخته و خواری شدیدتر و سخت تر آخرت در انتظار اوست. همانا بزرگ ترین خیانت، خیانت به امت و زشت ترین ناخالصیها، ناخالصی پیشوایان و کارگزاران امور است.»^۱

حفاظت از اموال عمومی و بیت المال، نشانه فرهنگ بالا و تعهد ملت است، و برعکس، عدم رعایت و بی توجهی به مسائل حفاظتی و نگهداری اموال بیت المال و یا استفاده شخصی از آن، علامت عدم تعهد و رشد لازم می باشد.

معمولاً جامعه رشید و پیشرو، در موضوع حفاظت از بیت المال - حتی بیش تر از اموال شخصی - خود حساسیت و دقت نشان می دهد و بدان پایبند است. به ویژه در جامعه انقلابی ما این یک وظیفه ای است که همگان در قبال آن مسئولیم. در گام نخست بر دولت اسلامی است که با وضع قوانین شدید و تعهدات محکم و نظارت دقیق از فرسایش بیت المال جلوگیری کند و از تضييع و سوء استفاده از آن به دست عده ای ناآگاه و بی مسئولیت جلوگیری به عمل آورد. و این هیچ گاه به معنی سخت گیری و محدودیت در استفاده صحیح و به موقع از وسایل بیت المال نیست؛

بلکه تضمینی در راستای حفاظت و نگهداری حریم بیت المال از دستبرد خائنان و جاهلان محسوب می شود. پایه و اساس تمام طرحها و برنامه ها در این خصوص، آگاهی و توجه هر چه بیش تر عموم مردم، به ویژه کارمندان ادارات و نهادها به این مسئله است. جامعه باید بپذیرد که بی توجهی به اموال عمومی و بیت المال عملی ضد اسلامی و ملی و مخالف با معیارهای حکومت علوی است و از این رو عملی ضد انقلابی است که با سازمانها و نهادهای انقلابی و دولتی تناسبی ندارد.

به طور مثال، وقتی وسیله نقلیه ای به عنوان ملک شخصی در اختیار فردی قرار می گیرد، از آن حداکثر استفاده در طولانی ترین مدت قابلیت کاری می شود و حتی پس از سالهای دراز، باز هم با قیمتی مناسب در بازار به فروش می رسد؛ ولی چرا همین وسیله نقلیه اگر در خدمت مؤسسه دولتی باشد، در مدتی کوتاه فرسوده و از بهره برداری خارج می شود؟ و چرا باید وسایل و لوازم مورد نیاز اینگونه مؤسسهها در کم ترین مدت فرسوده شوند و مسئولان آن مرتب

تقاضای ابزار جدید نمایند؟ اسراف در بیت المال ممکن است از جهت اتلاف و تبذیر باشد، همچنان که ممکن است از نظر تجاوز در بهره‌برداری از آن، از حد عرفی و موقعیت اجتماعی باشد. به عنوان مثال، رئیس یک اداره، برای دفتر کار خود وسایلی نیاز دارد که بنا بر موقعیت و حجم کار خود، حد خاصی برای آن مقرر شده است که خروج از این حد و فراهم کردن محیطی تشریفاتی و لوکس اضافه بر حد لازم از بیت المال، نوعی اسراف و خیانت در اموال عمومی محسوب می‌شود.

همچنین، مخارج تشریفات کنفرانسها و سمینارهایی که به مناسبت‌های مختلف در گوشه و کنار کشور برگزار می‌شوند، حد معین و مقبولی دارد که چنانچه از آن بگذرد، این گونه محافل آلوده به اسراف و تبذیر می‌شوند. اضافه بر این، موجبات بدبینی مردم فراهم خواهد شد و غضب الهی را نیز در پی خواهد داشت و لذا این گونه نشست‌ها از دستیابی کامل به اهداف خود دور خواهند ماند.

فاحش‌ترین نوع اسراف در اموال عمومی و بیت المال مسلمین، استفاده از آن در راه گناه، تفرقه، تهمت، سودجویی و افشاگری‌های مخرب است که باید از آن دوری گزید و به خدای بزرگ پناه برد.

5. تزیین اموال دیگران: ضایع کردن دارایی شخصی مردم، به دو طریق انجام می‌گیرد: الف) از راه غصب و یا سرقت؛

ب) از راه بی‌توجهی به حفاظت از اموال دیگران و رعایت نکردن تقوا و امانت در مورد سرمایه‌های ملی.

در این تحقیق، مورد بررسی قرار می‌دهیم که مقصود، اتلافی است که به طریق دوم؛ یعنی از راه بی‌توجهی به اموال مردم که در اختیار شخصی قرار می‌گیرد و یا استفاده نادرست و نابجا از آنها در موارد بهره‌برداریهایی مجاز، بر ثروت آنان وارد می‌شود. اینک بحث را تحت سه عنوان مطرح می‌کنیم:

1. عاملین تزیین ثروت مردم؛

2. کوتاهی در حفاظت از مال امانی؛

3. افراط در بهره‌جویی از مال مجاز.

هر کدام از این موارد را در شماره بعدی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ادامه دارد...

آداب سفره

محمد مهدی فجرى

آداب سفره در فره
محمد مهدی فجرى
گرچه عقل و علم،
اسلام براي دانش
آن رهنمودها نيسد
علم به راز آنها پي
اينکه خود غذا حلا
طعام اشاره مي ن
مطهري) «اسلام
است.»^۱

علت طرح اين بحث
آداب نشان دهنده
مطالعه آن [که مر
بهترين دليل بر حقه
دستورات اسلام د
الف. قبل از خوردن
شستن دستها

شستن دستها قبل از شروع به غذا از جمله سفارشهاي مهم اسلام است. اهميت اين مطلب زماني آشکار مي شود که مسلمانان در آن زمان و قرون بعد به اهميت اين مسئله پي نبرده بودند و در ذهنشان اين سؤال بود که شستن دستي که هيچ آلودگي اي بر آن نمايان نيسد، چه ضرورتي دارد؟ اما با اختراع میکروسکوپ معلوم شد که میکروبها آن قدر کوچکند که با چشم غير مسلح مشاهده نمي شوند. در سال گذشته با شيوع بيماري آنفولانزاي خوكي حساسيتها بيشتر شد و متخصصين تأکيد مي کردند که در طول روز بارها دستها را با آب و صابون بشوييد؛ چرا که اين بيماري در اثر تماس دست با اشياء به شما سرايت مي کند. اسلام نيز براي دفع هرگونه میکروب و عدم انتقال آن به بدن بر شستن دستها قبل و بعد از غذا تأکيد مي ورزید.
امام صادق (عليه السلام) فرمود: «مَنْ غَسَلَ يَدَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ بَوْرَكَ لَهُ فِي أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ وَ عَاشَ مَا عَاشَ فِي سَعَةٍ وَ عَوْفِي مِنْ بَلْوَى فِي جَسَدِهِ؛ هر که پيش و بعد از غذا دست را بشويد، غذا از اول تا آخر بر او با برکت و گوارا گردد و مادام که زنده است در وسعت رزق باشد، و بدنش از بيماري در امان بماند.»

زيباتر آنکه اسلام بر اين نکته تأکيد مي نمايد که قبل از صرف غذا دست شسته خود را با حوله خشک نکنيد؛ چنانکه «مزارم» نقل مي کند که: «امام ابو الحسن (عليه السلام) پس از شستن دست قبل از صرف غذا، دستش را با حوله خشک نمي نمود و تنها پس از شستن دست پس از غذا دستشان را با حوله خشک مي کرد.»^۲

2. سفره

اوليائي گرامي اسلام براي سفره اهميت خاصي قايل بوده اند. اين توجه و اهميت تا بدان حد بود که سفارش مي نمودند زماني که مسافرت مي رويد، سفره اي همراه خويش برداريد.^۳ اين عنايت ويژه به خاطر احترام طعام و نعمتي است که درون سفره قرار مي گيرد. انس، از اصحاب رسول خدا (صلی الله عليه و آله) مي گويد: «پيغمبر (صلی الله عليه و آله) هرگز بر سيني غذا نمي خورد.»^۴ برخي از انس بن مالك پرسيدند: «پس حضرت بر چه چيزي غذا مي خورد؟ جواب داد: بر سفره.»^۵ بر زمين و در کنار سفره نشستن نکته ديگري است که معصومين (عليهم السلام) بر آن تأکيد نموده اند. رسول خدا (صلی الله عليه و آله) مي فرمايد: «خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ؛ پنج چيز را تا زمان مردن رها نمي کنم: يکي از آنها غذا خوردن بر روي زمين با بردگان است.»^۶

۱. مجموعه آثار استاد شهيد مطهري، ج 21، ص 193.

۲. آنچه در اين نوشتار ذکر مي شود بخشي از آداب غذا خوردن است، و پرداختن به همه آداب غذا خوردن در يك مقاله نمي گنجد.

۳. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسي، شريف رضي، قم، چهارم، 1412 ق، ص 139.

۴. المحاسن، احمد بن خالد برقي، دار الکتب الاسلاميه، قم، 1371 ق، ج 2، ص 428.

۵. امام صادق * مي فرمايد: «إِذَا سَافَرْتُمْ فَاتَّخِذُوا سَفْرَةً؛ زماني که به سفر مي رويد با خود سفره برداريد.» (المحاسن، ج 2، ص 360).

۶. مکارم الاخلاق، ص 149.

۷. وسائل الشيعه، حر عاملي، مؤسسه آل البيت، قم، اول، 1409 ق، ج 12، ص 62.

علامه مجلسی با بیان اینکه حنیض در این روایت نبوی غذا خوردن بر روی زمین است، در بیان علت این تأکید می‌فرماید: «شاید بزرگان عرب غذا را روی میز می‌نهادند تا خوردنش آسانتر باشد.»^۱

نکته حائز اهمیت آنکه در کنار سفره نشستن در غذا خوردنهای دست جمعی موجب صفا و صمیمیت فوق العاده‌ای می‌شود که هیچگاه بر سر میز حاصل نمی‌شود.
ب. آداب هنگام غذا خوردن

در سیره معصومین (علیهم السلام) بر رعایت آداب غذا خوردن عنایت ویژه‌ای شده است که «بسم الله» گفتن هنگام شروع غذا،^۲ آغاز نمودن غذا با نمک و پایان دادن به آن،^۳ با دست راست غذا خوردن،^۴ کوچک گرفتن لقمه و خوب جویدن غذا،^۵ پاک نمودن ظرف پس از اتمام غذا،^۶ جمع کردن خورده‌های نان پس از خوردن غذا،^۷ نشستن طولانی بر سر سفره، و طعام را با دعا به پایان رساندن،^۸ از جمله آنها است.

مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) در تعلیم برخی از آداب غذا خوردن به فرزند گرامی اش امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: «أَلَا أَعْلَمُكَ أَرْبَعَ خِصَالٍ تَسْتَعِينِي بِهَا عَنِ الطَّبِيبِ؟ قَالَ: بَلَى! قَالَ: لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَ جَوْدِ الْمَضَعِ وَ إِذَا نِمْتَ فَاعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِيبِ^۹ آیا می‌خواهی چهار چیز تو را بیاموزم که از طب بی‌نیاز شوی؟ عرض کرد: بفرمایید! فرمود: تا زمانی که گرسنه نشده‌ای برای خوردن غذا منشین، و در حالی که اشتها به غذا خوردن در تو باقی است از غذا دست بکش، و غذا را به طور کامل بجو! و قبل از خوابیدن، معده خود را تخلیه نما (به دستشویی برو)! در این صورت از طیبیب بی‌نیاز می‌شوی.»

امروزه ثابت شده است که با جویدن هر چه بیش تر غذا، پروتئینهای بیش‌تری به اسیدهای آمینه تبدیل و با شدت بیش‌تری جذب می‌شوند؛ بنابراین، کسانی که خوب نمی‌جوند، حتی اگر به مقدار متعادل غذا خورده باشند، بدنشان همیشه در حال گرسنگی به سر می‌برد. حال آنکه با کم‌تر از این مقدار مواد غذایی نیز [البته با خوب جویدن] می‌توان انرژی لازم بدن را تأمین کرد. خوب جویدن غذا، آسان‌ترین و ارزان‌ترین راه ضدعفونی کردن و سبب شادایی و زندگانی دراز است. امروزه داروهای برای نابودی میکروبها به کار می‌رود، که «آنتی بیوتیک» نام دارند، مانند: پنی سیلین و آموکسی سیلین. به تازگی پژوهشگران پزشکی موفق شده‌اند، همین مواد را در بزاق دهان انسان پیدا کنند که هنگام جویدن غذا، با غذا عجین می‌شود. مقداری «سولفور سیانور دوپتاسیم» برای ضدعفونی کردن مواد غذایی در بزاق انسان وجود دارد که اگر مواد غذایی به خوبی جویده شود، بدن انسان در برابر بسیاری از بیماریها در امان خواهد ماند.

مطلب دیگر از دستور دین، نشستن طولانی بر سر سفره است. اهمیت این موضوع به حدی است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «أَطِيلُوا الْجُلُوسَ عَلَى الْمَائِدَةِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُحْسَبُ مِنْ أَعْمَارِكُمْ»^{۱۰} نشستن سر سفره را طولانی کنید که آن مقدار که سر سفره هستید، از عمر شما حساب نمی‌شود.» این سفارش مکمل دستور خوب جویدن غذا است؛ چرا که برخی افراد کم‌ترین وقت خویش را صرف خوردن غذا می‌کنند و چنان غذا را با عجله می‌خورند که نه دندانها فرصت جویدن غذا را پیدا می‌کنند و نه معده توان هضم غذا را می‌یابد؛ به همین دلیل بارها از آب برای رد شدن غذای جویده نشده از گلو استفاده می‌کنند و نوشابه‌های زیان‌بار را به کمک معده می‌فرستند. بر اساس همین نکته است که امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا تُؤَدِّيَهُ مَعِدَّتُهُ فَلَا يَشْرَبْ عَلَى طَعَامِهِ مَاءً حَتَّى يَفْرَعُ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ رَطِبَ بَدَنُهُ وَ ضَعُفَتْ مَعِدَّتُهُ وَ لَمْ تَأْخُذِ الْعُرُوقُ قُوَّةَ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ يَصِيرُ فِي الْمَعِدَةِ فِجَاءً إِذَا صَبَّ الْمَاءُ عَلَى الطَّعَامِ أَوْ لَا فَأَوْلًا»^{۱۱} کسی که

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1404 ق، ج 63، ص 413.

۲. المحاسن، ج 2، ص 432.

۳. الکافی، ج 6، ص 325.

۴. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چهارم، 1365، ج 9، ص 93.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 355.

۶. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، قم، مؤسسه آل‌البتی، اول، ج 16، ص 285.

۷. حضرت علی* می‌فرماید: «كُلْ مَا يَسْقُطُ مِنَ الْجَوَانِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَشْفِيَ بِهِ، هَرَّجَ فِيهِ سَفَرَةٌ بَرِيذٌ (خورده‌های غذا) شفاء همه دردها است برای کسی که قصد استشفاء به آن را داشته باشد.» (مکارم الاخلاق، ص 146).

۸. سنن ابن ماجه، تعلیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفکر، ج 2، ص 1092.

۹. وسائل الشیعه، ج 24، ص 245.

۱۰. مستدرک الوسائل، ج 16، ص 233.

۱۱. طب الرضا*، امام علی بن موسی الرضا*، انتشارات خیام، قم، 1402 ق، ص 35.

می‌خواهد معده‌اش او را اذیت ننماید، در بین غذا آب نیاشامد؛ زیرا آشامیدن آب میان غذا، بدن را مرطوب و معده را ضعیف می‌گرداند، در نتیجه عروق خاصیت غذا را نمی‌گیرد.»

وقتی که غذا وارد دهان، مری و معده می‌شود، تحت تأثیر اعمال مکانیکی جهاز هضم و مواد شیمیایی غدد هاضمه قرار می‌گیرد. غده‌هایی که در زیر زبان و معده وجود دارد، با ترشحات خود نقش عمده‌ای را در هضم غذا به عهده گرفته‌اند؛ هر چقدر غذا خشک‌تر باشد، غده‌ها بیش‌تر تحریک شده و زیادتر ترشح می‌کنند. آب خوردن بین غذا از فعالیت غده‌ها می‌کاهد و خاصیت اسیدی ترشحات آنها را کم می‌کند. و در نتیجه کار هضم را به تأخیر می‌اندازد، پس بهترین وقت برای آشامیدن آب حداقل یک ساعت بعد از غذا است.^۱

غذا خوردن در حال سیری مطلب دیگری است که به شدت مورد نهی شارع مقدس اسلام قرار گرفته است؛ چنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را باعث مردن قلبها و خاموش شدن نور معرفت معرفی می‌نمود؛^۲ آن حضرت خوردن در حال سیری را به زراعتی تشبیه می‌نمود که بیش از اندازه آبیاری شود. ایشان می‌فرمود: «لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ إِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالرُّزُوعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ»^۳ دلها را با آب و غذای بسیار نمی‌رانید که دل آدمی چون زراعت است که اگر آب زیاد بخورد، فاسد می‌شود.»

آلکسیس کارل زباده روی در تغذیه را باعث جلوگیری از رشد روانی می‌داند^۴ بنابراین هر غذایی کم‌ش دو، اندازه‌اش غذا، و زیادش بلا است.

ج. آداب پس از غذا

۱. لزوم شکرگذاری پس از صرف غذا

لزوم شکرگذاری به درگاه خدا پس از تناول غذا از دستورات قرآن کریم است. این کتاب آسمانی به انسانهای مؤمن دستور می‌دهد که ضمن استفاده از نعمتهای پاک و حلال - که موافق طبع و فطرت سالم انسانی است و برای شما آفریده شده است - شکر خداوند متعال را بجا آورید: «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِبْرَاهِيمَ تَعْبُدُونَ»^۵ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید و شکر خدا را بجا آورید، اگر او را پرستش می‌کنید!»

گرچه این آیه شریفه همه نوع خوردنی را شامل می‌شود؛ اما غذا خوردن بهترین مصداق آن است. امام حسن (علیه السلام) ضمن بیان دوازده خصلت از آداب غذا خوردن، به دو خصلت شکر و رضا تصریح می‌نماید.^۶ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بیان اهمیت شکرگذاری از نعمت خدادادی بیان زیبایی دارد که می‌فرماید: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ»^۷ کسی که غذا می‌خورد و شکر خدا را می‌گوید، مانند کسی است که در راه خدا روزه می‌گیرد.» بر همین اساس حضرت علی (علیه السلام) به کمیل می‌فرماید: «ای کمیل! هر گاه غذایت به پایان رسید شکر خدا را بر آنچه بر تو روزی نموده بجا بیاور، و با صدای بلند شکر کن تا دیگران هم شکر گویند و اجر تو زیاد شود.»^۸

در سیره معصومین (علیهم السلام) نیز شکرگذاری از نعمت خداوندی پس از هر طعام مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از صرف غذا می‌فرمود: «إِذَا رُفِعَتْ الْمَائِدَةُ فَقُلِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا نِعْمَةً مَشْكُورَةً چون سفره را برچینند بگو: سپاس آفریدگار عالمیان را، بار خدایا این سفره را برای من نعمت مشکور قرار ده!»؛ یعنی توفیق شکر را به من عنایت کن!

چه عادت پسندیده‌ای است که در برخی شهرهای کشورمان پس از صرف غذا، دعای سفره که مشتمل بر حمد الهی و دعا می‌باشد خوانده می‌شود و حاضرین بر سفره قبل از خواندن دعا از کنار سفره برنمی‌خیزند.

۲. احترام خورده‌های درون سفره

۱. طب و بهداشت از امام رضا، نصیر الدین امیر صادقی، انتشارات معراجی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۵۸.

۲. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۸۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۷۱.

۴. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، دکتر پاکنژاد، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۱ ش، ج ۳، ص ۱۷۵.

۵. بقره / ۱۷۲.

۶. المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۹.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۹۴.

۸. بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، چاپ کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۳ ق، ص ۲۵.

۹. مکارم الاخلاق، ص ۱۴۴.

در شریعت اسلام سفره و نعمتهای درون آن از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. به همین علت خوردن خورده های نان و غذای در سفره مورد تأکید قرار گرفته و عامل رفع فقر معرفی گردیده است.^۱ از دیدگاه معصومین (علیهم السلام) احترام نعمتهای سفره تا به اینجا است که امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «پدرم ناراحت می شد از اینکه بخواهد دستش را که آغشته به غذا بود با دستمال پاک کند؛ بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می مکید و اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود، ظرف او را پاک می کرد، و حتی خودش می فرمود: گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد و من به جستجوی آن می پردازم، به حدی که خادم منزل می خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم) سپس اضافه می فرمود: جمعیتی پیش از شما می زیستند که خداوند به آنها نعمت فراوان داد؛ اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت.»^۲

3. پاکیزگی دندانها

یکی دیگر از دستورات اسلام، پاکیزگی دهان و دندان از هر ماده غذایی است. به همین علت تأکید دین بر مسواک نمودن و خلال نمودن دندانها پس از صرف غذا به حدی است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «تَزَلَّ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) بِالسِّوَاكِ وَالْحِجَامَةِ وَالْخِلَالِ^۳ مسواک کردن و حجامت و خلال نمودن دندان را جبرئیل (علیه السلام) نازل نمود.» در سخنان ائمه هدی (علیه السلام) خلال نمودن باقی مانده غذاها موجب سلامت دهان و دندان و جلب روزی معرفی شده است.^۴ اهمیت این موضوع به حدی است که امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ الْمَلَائِكَةِ مِنْ أَنْ يَرَوْا فِي أَسْنَانِ الْعَبْدِ طَعَامًا؛^۵ دندانهایتان را خلال نمایید که هیچ چیز در نزد ملائکه مبعوض تر از این نیست در لابه لای دندانهای انسان غذا ببینند.»

همچنین مضمضه نمودن مقداری آب پس از خلال سفارش شده است.^۶ این در حالی است که قرون متمادی جامعه غرب از فواید و آثار مسواک بی اطلاع بوده و گاه از وجود آن در میان مسلمانان اظهار تنفر می کرده اند. «مستر همفر» جاسوس برجسته انگلیسی^۷ در کشورهای اسلامی در خاطرات خود می نویسد: «... مخصوصاً از مسواک آنها سخت ناراحت بودم. مسواک (خلال) قطعه چوبی است که مسلمانها - به منظور تنظیف دندانهایشان - پیش از وضو وارد دهان می کنند و من معتقد بودم که این چوب برای دندانها و دهان زیان آور است.»^۸

منهیات در غذا خوردن
در میان آداب غذا خوردن برخی موارد مورد نهی شارع مقدس قرار گرفته است. هر روز که تحقیقات و پیشرفتهای علمی بشر گسترده تر می شود، آگاهی بشر به چرایی دستورات شرع مقدس اسلام بیش تر می شود؛ دستور آتی که 1400 سال پیش بر زبان شارع مقدس اسلام جاری شده است. امروزه جهان غرب به علت هر یک از دستورات اسلام پی برد، آن را به اسم علوم روز و تحقیقات دانشمندان غربی به خورد انسانها مخصوصاً مسلمانها می دهد و هر یک از مواردی را که به فلسفه آن پی نمی برد، به باد مسخره می گیرد؛ چنانکه به خاطر عدم درک ارتباط میان نهی اسلام از خوردن غذا در حال جنابت و یا غذا خوردن در ظروف طلا و نقره آن را به سخره می گیرد؛ اما مضرات پرخوری و خوردن غذای داغ را که اسلام قرنها قبل بر آن تأکید کرده است، از پیشرفتهای دانش خود معرفی نمی نماید.

1. پرخوری ممنوع

یکی از دستورات مهم اسلامی «عدم زیاده روی در غذا خوردن» است. قرآن کریم می فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۹ «از نعمتهای الهی بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد!»

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، دار الاسوه، اول، 1414 ق، ج 1، ص 110.

۲. تفسیر نمونه، ج 11، ص 435 - 436.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 52.

۴. مکارم الاخلاق، ص 153.

۵. بحار الأنوار، ج 63، ص 436.

۶. صحیح بخاری، تحقیق الشیخ عبد العزیز، دار الفکر، 1414 ق، ج 6، ص 263.

۷. مستر همفر در سال 1370 میلادی از طریق انگلستان عازم کشورهای مصر، عراق، ایران، عربستان و ترکیه (عثمانی) فرستاده شد تا اطلاعات کافی را برای ایجاد تفرقه میان مسلمین و گسترش تسلط بر کشورهای اسلامی جمع آوری کند.

۸. خاطرات مستر همفر، دکتر ج. خ، ترجمه علی کاظمی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم، دوم، 1369 ش، ص 24.

۹. اعراف / 31.

گرچه این آیه بسیار ساده به نظر می‌رسد؛ ولی امروزه ثابت شده است که یکی از مهم‌ترین دستورهایی بهداشتی همین آیه است؛ زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده است که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می‌ماند. علاوه بر این که این مواد اضافی، بار سنگینی برای قلب و دستگاه‌های دیگر بدن محسوب می‌شود، منبع آماده‌ای برای انواع عفونتها و بیماریها به شمار می‌آید. از این رو، برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام، سوزاندن مواد مزاحم و در حقیقت رباله‌های بدن و پاک‌سازی جسم است.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده‌روی در تغذیه و به اصطلاح «پرخوری» است، و راه جلوگیری از آن، جز رعایت اعتدال در غذا نیست؛ به ویژه در زمان ما که بیماریهای گوناگون مانند قند، چربی خون، تصلب شرایین، نارساییهای کبد و انواع سکتة فراوان شده است، افراط در تغذیه، با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می‌شود.^۱

مفسر بزرگ، مرحوم طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» مطلب جالبی نقل می‌کند که: «هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود. روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم؛ در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و علم ابدان. او در پاسخ چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا»؛^۲ «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید!» و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است: «الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْجَمِيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَ أُعْطِيَ كُلَّ بَدَنٍ مَا عُوِدَ بِهِ مَعْدَةُ خَانَةِ هَمَةَ بيمارها است، و پرهیز سرآمد همه داروها و هر بدنی را به همان که بدان خو می‌گیرد عادت دهید.» طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید، گفت: «ما ترك كتابكم و لا نبيكم لجالينوس طبياً! قرآن شما و پیامبرتان برای

جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذاشته است.»^۳
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسْمُمُ الْقَلْبَ بِالْفَضْلَةِ وَ يُبْطِئُ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصْمُ الْهَمَمَ عَنِ سِمَاعِ الْمَوْعِظَةِ»^۴ از پرخوری دوری کنید که آن دل را مسموم می‌کند و اعضا و جوارح آدمی را از عبادت سست می‌نماید و گوشه‌ها را از شنیدن مواظ

سودمند باز می‌دارد.»
به قول شاعر
اندرون از طعام خالی دار
تا در آن نور معرفت بینی

همچنین آن بزرگوار می‌فرماید: «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَلَأَ»^۵ هیچ چیز نزد خداوند منفرتر و مکروه‌تر از شکم پر نیست.»

تنور شکم دم به دم تافت
مصیبت بود روز نایافتن
کشد مرد پر خواره بار شکم
اگر بر نیاید کشد بار غم

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَقَلَّ أَكَلَهُ صَقِي فِكْرُهُ!» کسی که خوراکش اندک باشد، فکر و اندیشه‌اش پاک شود.» این روایت زیبا یادآور آن است که عواطف انسان در حالت گرسنگی اندک، رقیق‌تر و هوش و حواس او بیدارتر است. مدارک و شواهد به دست آمده از دانشمندان و صاحب نظران مؤید این واقعیت است که کم خوردن در تندرستی و طول عمر نقش بسیار مهمی دارد. مطالعات انجام شده بر روی حیوانات و تعمیم آن به وضعیت بدن انسان مؤید این امر است که نه تنها کم خوری تا حدود چهل سال به عمر انسان می‌افزاید؛ بلکه به جهت تقویت بنیه دفاعی بدن، امراض متداول در دوران پیری را نیز به مقدار قابل توجهی کاهش می‌دهد.^۶

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۷۴ ش، ج ۶، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

۲. اعراف / ۳۱.

۳. عوالمی اللاکمی، ابن ابی جمهور احسانی، انتشارات سید الشهداء، قم، اول، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۳۰.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۶۳۸.

۵. اعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۰۸ ق، ص ۳۳۹.

۶. عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۳۶.

۷. تصنیف غرر الحکم، محمد تیممی آمدی، تحقیق مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، دوم، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۲۰.

۸. مهارت‌های زندگی، دکتر حسین خنیفر، نشر هاجر، اول، ۱۳۸۵، ص ۳۶۰.

2. غذای داغ و دمیدن در آن

مرحوم طبرسی در «مکارم الاخلاق» نقل می‌کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غذای داغ نمی‌خورد، و صبر می‌کرد تا خنک شود و می‌فرمود: خدای تعالی ما را آتش نخورانیده و غذای داغ برکت ندارد.»^۱

علاوه بر اینکه اسلام از خوردن غذای داغ منع نموده است، فوت کردن به غذا را نیز نهی می‌نماید و آن را موجب از بین رفتن برکت غذا می‌داند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «التَّفْعُ فِي الطَّعَامِ يَذْهَبُ بِالْبَرَكَهٖ»^۲ فوت کردن و دمیدن به غذا برکت را می‌برد.»

پس از قرن‌ها از این دستور بهداشتی امروزه به راز این دستور پی برده اند که گاهی ممکن است نَفَس آلوده باشد و این نَفَس آلوده غذا را آلوده نماید، به همین علت «ابن عباس» نقل می‌کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زمان نوشیدن آب در ظرف نَفَس نمی‌کشید و برای نَفَس کشیدن ظرف را از دهان دور می‌نمود.»^۳

غذا خوردن با دست چپ،^۴ برخاستن در هنگام غذا خوردن،^۵ برخاستن از کنار سفره‌ای که برچیده نشده است،^۶ خوردن غذاهای رنگارنگ،^۷ و خوردن غذا در حال جنابت،^۸ و خوابیدن پا دست آلوده به غذا از دیگر مواردی است که در اسلام به شدت نهی شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «لَا يَبِيْتَنَّ أَحَدُكُمْ، وَ فِي يَدِهِ عَمْرُ الطَّعَامِ، فَإِنْ أَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛»^۹ هیچکدام از شما با دستي که آلوده به غذا مي باشد نخوابد، پس اگر [دست آلوده به غذا را نشست] و هر مشکلي متوجه او شد، جز خود را ملامت نکند.»

۱. مکارم الاخلاق، ص 28.

۲. همان، ص 146.

۳. همان، ص 31؛ کنز العمال، ج 7، ص 106.

۴. کنز العمال، ج 15، ص 261.

۵. درباره امام صادق نقل شده است که آن حضرت کراهت داشت که از کنار غذا برخیزد و گاه اتفاق می‌افتاد که آن حضرت بعضی از بندگانش را صدا می‌زد، پس می‌گفتند در حال غذا خوردن است می‌فرمود: بگذارید تا غذایشان را تمام نمایند. (مستدرک الوسائل، ج 16، ص 233).

۶. سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1095.

۷. امالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، 1414 ق، ص 538؛ چنین تعبیری در کنز العمال، ج 3، ص 561 نیز آمده است.

۸. خصال، ج 1، ص 270.

۹. کنز العمال، ج 15، ص 264، ش 40888؛ شبیه این تعبیر در امالی صدوق، ص 423، نیز وجود دارد.



غلامرضا گلی زواره

از عرفان ناب تا عرفان
غلامرضا گلی زواره
اشاره

در شماره های گ
مباحثی همچون >
افکن» و ... اشاره
راه یا بیراهه

اسلام آیینی است
إِلَى اللَّهِ يَعْدِدُ أُنْفُسًا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
مُسْتَقِيمًا؛^۲ «اللَّهُ

هَدَانِي رَبِّي إِلَى
به دینی هموار و ا
سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُ
گوناگون مروید که
می کند. باشید ک

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای هدایت آحاد جامعه در واپسین لحظات زندگی دنیوی فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي [مَا إِنْ نَعَسَكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا] وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا»^۱

اما عده ای از صوفیان افراطی که به عرفان وارداتی و التقاطی و برخی توهمها روی آوردند، از این مسیر فاصله گرفته، به قلب و تحریف حقایق پرداخته اند و نوشته های بزرگان این فرقه دارای مطالبی است که هر قلب سلیم و خردمند با بصیرتی آنها را رد می کند و کسی که به حقیقت عرفان و معرفت نفس رسیده است، اکثر مطالب یا بعضی از این نوشته ها را باطل اعلام می دارد. گفتار و کردارشان نیز قابل سرمشق قراردادن نمی باشد و نمی توان از آنها پیروی کرد و بکار بستن توصیه های آنان آدمی را به سوی حق رهنمون نمی سازد، با این وصف باید گفت : بیشتر مشهورین به تصوف تابع نفس خود هستند و این حالت را به جای حق قرار دادند و به همین دلیل دامن تصوف به دلیل اعمال خلاف آنان آلوده گردیده است. عرفان اسلامی در نظر و عمل حقیقتی است که بنیادهای اساسی آن را قرآن، سنت و سیره ائمه (علیهم السلام) تشکیل می دهد و بهترین اسوه در این مسیر خود معصومان هستند و رفتن در راهی غیر از این، ضلالت محض و گمراهی است:

ره رها کرده ای از آنی کم

عزّ ندانسته ای از آنی خوار

قائد و سائق صراط الله

به ز قرآن مدان و به ز اخبار

جرّ به دست و دل محمد

حلّ و عقد خزینه اسرار

(صلی الله علیه و آله) نیست

۱. فاتحه/6.

۲. آل عمران/51.

۳. انعام/161.

۴. همان/158.

۵. این حدیث از نظر سند بسیار استوار است و دانشمند بزرگ شیعه «میرحامد حسین» (م. 1306ق) آن را از دویست نفر از علمای اهل تسنن نقل کرده است و مجموع بررسیهای این دانشور درباره سند و دلالت این روایت در شش مجلد تحت عنوان «عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ» به طبع رسیده است.

شگفت اینکه افرادی از سیره و روش فکری و اخلاقی اولیای الهی فرسنگها فاصله گرفته اند و نکاتی را مطرح کرده اند که در ترازوی قرآن و حدیث رنگ می بازد؛ اما مدعی اند منشأ شکل گیری طریقت آنان، ستارگان فروزان آسمان امامت و ولایت‌اند.

نکته دیگر اینکه صوفیان برخی عالمان بزرگ شیعه را که سیر و سلوکی مطابق روش معصومین یا توصیه آن بزرگان داشته اند، به خود نسبت داده اند و از اعتبار، نفوذ و شهرت آنان حداکثر بهره برداری را نموده اند، از جمله «ملا محسن فیض کاشانی» است، در صورتی که وی خود را از هرگونه برجسب صوفی گری دور می داند و می گوید: پیرو قرآن و حدیث و تابع پیامبر و اهل بیت او (علیهم السلام) هستیم. فیض در بیان آرا و نظریات خود صریح بوده و نارضایتی خویش را از هر گونه بی بند و باری، تظاهرات صوفیانه، تقدس خشک و عرفانهای کاذب ابراز نموده است.

وقتی امام محمد غزالی گرایش به عرفان و روش ذوقی نشان داد، شهرت و نفوذ علمی و معنوی این دانشور جهان اسلام برای اهل تصوف اعتباری به وجود آورد؛ اما آنها مشاهده کردند گرچه غزالی از علوم رسمی و متداول مراکز آموزشی گریزان گردیده و می خواهد از طریق سیر و سلوک به حقایق دست یابد، با این همه شدیداً منتقد صوفیان است، وقتی او می دید اهل تصوف با علوم و معارف سر سازگاری ندارند، به شدت ناراحت شد و کوشید جهالت، عوام زدگی و جمود را از این طریقه بزدايد. هنگامی که متوجه شد صوفیان انسی با خداوند ندارند و در خلوت ذکری بر زبان نمی آورند و با نفس اماره خویش به مبارزه برنمی‌خیزند و در خانقاه‌ها جاخوش کرده اند و از تصوف جز بطالت، کسالت، گدایی و نادانی نصیبی ندارند، جامهٔ پر وصله بر تن می کنند و سخنان عارفان راستین را بر زبان می آورند و گمان می برند کسی هستند، سخت در رنج و ناراحتی می‌شد.^۳

شیخ بهایی (برای اصلاح روش صوفیان و پالایش نگرشها و رفتارهای آنان، خود را به آنان نزدیک ساخت و حتی کوشید با شیوهٔ آنان آثاری بنگارد، همین امر موجب گردید که صوفیان وی را از خودشان بدانند؛ اما رفته رفته آن عالم زاهد متوجه شد که آنها این نهج پر آفت و باطل خود را ادامه می دهند و اهل ارشاد نمی باشند، پس از آنان ابراز نفرت کرد و در داستان پر رمز و راز «موش و گربه» صوفیه عصر خود را مستحق ملامت دانست و حتی این نام را در حق آنان ناروا دید.

محدث و متکلم عالی قدر شیخ محمدتقی مجلسی (پدر علامه مجلسی) چون در تهذیب نفس و سیر و سلوک معنوی اهتمام ارزنده ای داشته، در زمرهٔ بزرگانی است که صوفیه وی را در ردیف مشاهیر خود برشمرده اند، البته این فقیه محدث چنین گرایش عرفانی را در کتاب معروف خود «روضه المتقین» آشکار ساخته است، به علاوه آثاری چون «تشویق السالکین» و «طرق الریاضة الشرعیة» در این عرصه نگاشته است؛ ولی مشی عرفانی ایشان براساس قرآن و حدیث بوده و در عصر صفویه که بازار صوفی گری رواج داشته، برنامه های ایشان برای کسانی که در صدد بودند به وادی عرفان گام نهند، سازنده بوده است که آنان را از سقوط در انحرافات صوفیان برهاند و در واقع وی با پیش گرفتن روشی معتدل و به دور از افراط و تفریط و با سلوکی منطبق با موازین اسلامی هدایتگر تمام کسانی بود که به تهذیب درون، پارسایی، زهد و وارستگی فکر می‌کردند.^۴

صوفیه حتی پا را فراتر نهاده و مفسران و حکمای چون علامه طباطبایی* را از بزرگان خود دانسته اند، در حالی که این فیلسوف بزرگ نسبت به صوفیان انتقادهای اساسی و اصولی داشت و از جهت رعایت موازین شرعی در سیر باطنی، بسیار مقید بود و نسبت به صوفیه که به شرع مقدس اهمیت نمی دهند معترض بود و روش آنان را مقرون به خطا می دانست، البته از سوی دیگر نسبت به برخی متنسکین که با عنوان مقدس مآبی شرع را دستاویز خود قرار داده و به عنوان حمایت از دین و ترویج شرع مبین تمام اولیای خدا را که با مراقبه و محاسبه سر و کار داشتند، مورد ملامت قرار می دادند به شدت برخورد می کرد و این کار آنها را ناشی از تعصب نابجا و جهالت شان می دانست و تأکید می کرد که روح شریعت از این مسائل نفرت دارد^۵

بنا به فرمودهٔ قرآن، راهبان مسیحی، رهبانیتی را اختراع کردند که خداوند وظیفه آنان قرار نداده بود آنان از رهبانیت و عزلت نشینی مشروع تجاوز کردند^۶ علامه طباطبایی (خاطر نشان ساخته است که جماعت صوفیه این سخن آن رهبانان را پذیرفته اند و همین امر باعث شد برای سیر و سلوک

۱. گلشن ابرار، جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه، نشر معروف، قم، 1379 ش، ج 1، ص 229.

۲. احیاء علوم الدین، امام محمد غزالی، انتشارات کردستان، سنندج، 1376 ش، ج 2، ص 250.

۳. نک: کلیات شیخ بهایی، طبع تهران اسلامی، صص 33-35.

۴. زندگینامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، انتشارات همایش بزرگداشت علامه مجلسی، تهران، 1379 ش، ج 2، صص 395 و 400.

۵. جرعه‌های جانبخش، از نگارنده، انتشارات حضور، قم، 1377 ش، ص 352.

۶. حدید/27: «رهبانیتة ایتدغوها ما کتبتناها علیهم إلا ایتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها...» .

آدابی پدید آورند که در دین سابقه نداشته است، در نتیجه پیوسته بدعتی تازه به وجود آمد و سنتی شرعی ترک گردید تا جایی که شریعت و طریقت از هم فاصله گرفتند و کار صوفیه به ارتکاب محرمات، ترک واجبات و کنار گذاشتن تکالیف شرعی کشید و اندک اندک فرقه‌هایی چون «قلندریه» به وجود آمد که از تصوف چیزی جز تکدی‌گری استعمال مواد افیونی و ... چیزی باقی نگذاشت.^۱

قطب‌های صوفیه

صوفیه، درویشها و قلندران برای رهبران و مرشدهای خود مقاماتی فوق العاده بالا و اختیاراتی بسیار وسیع در نظر می‌گیرند و اصولاً رهبری در تصوف براساس سلسله مراتب و هرم قدرت شکل می‌گیرد. قطب، پیر، ولی، شیخ و دلیل راه که همگی برای عالی‌ترین مقام آنان استعمال می‌گردد، در رأس این هرم قرار می‌گیرد و سالک طریق حقیقت باید از مسیرهای بسیار سخت و پیچیده‌ای بگذرد تا به این درجه برسد، قطب خود را محور نظام دنیا و آخرت می‌داند و سالک الزاماً برای پیمودن راهی که در پیش گرفته، باید پیرو او باشد «بایزید بسطامی» می‌گوید: «هر که او را استاد نوده باشد، امام او دیو بود»^۲ این برداشت با نظریه‌ای که اولین بار «عبدالله بن سبا» مطرح کرد، بی‌ارتباط نمی‌باشد.^۳

اقطاب صوفیه از آغاز کار مدعی بودند که نزد خدا مکانتی ویژه دارند و از او استمداد می‌جویند، «ذوالنون مصری» اطاعت مرید از استاد را از طاعت وی از خدا واجب تر دانسته است:^۴

مولوی در «مثنوی» می‌گوید:

قطب شیر و صید کردن کار او

باقیان این خلق باقی خوار او

تا توانی در رضای قطب کوش

تا قوی گردد کند در صید جوش

او چو عقل و خلق چون اجزای تن

بسته عقل است تدبیر بدن

قطب آن باشد که گرد خود تند

گردش افلاک گرد

او زند

برخی فرق صوفی آنچنان دربارهٔ مرشد خود غلو می‌کنند که او را روحاً متحد با خداوند دانسته و اعمالش را اعمال حق تلقی کرده‌اند؛ یعنی وقتی مرید، ولی و قطب خود را برگزید و دست ارادت به او سپرد، باید چشم عقل و بصیرت خود را بریند و بدون چون و چرا اوامر او را واجب‌الاطاعه بدانند. همچنین بر این عقیده‌اند که اگر سالک طریقت بدون اجازه شیخ و پیر خود از کار و آدابی را برای پیمودن مسیر معنوی خود به کار گیرد، در کسب درجات عالی موفق نخواهد بود.^۵ گاهی اقطاب نکاتی را که در روایات معصومین (علیهم السلام) نیامده و نیز برخی احادیث ضعیف و مجعول را که مؤلفان آثار معتبر تأیید نکرده‌اند، مستند خود قرار می‌دهند و از آنها بهره‌برداری منفی نموده، با خود تطبیق می‌دهند و افراط و انحراف را جایی می‌رسانند که می‌گویند: مرید باید در وقت عبادت و اذکار و نماز مراد را در نظر آورد و متوجه‌اش باشد و قطب را نصب العین خود قرار دهد.

۱. تفسیر المیزان، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۵، ص 306.

۲. رساله قشیریه، ص 181.

۳. پیدایش و سیر تصوف، نیکلسون، ترجمه محمدباقر معین، انتشارات توس، تهران، 1357 ش، ص 64.

۴. همان، ص 65.

۵. مثنوی معنوی، مولای رومی (جلال الدین محمد بلخی)، ج ۵، ص 502.

۶. تاریخ تصوف در اسلام، قاسم غنی، انتشارات زوار، تهران، 1369 ش، ص 234.

شهید آیت الله سید مصطفی خمینی (ترسیم صورت شیخ را هنگام عبادت سالکان از آداب طایفه صوفیه برشمرد. و اضافه می کند: چنین ادعایی در جوامع معتبر دیده نمی شود.^۱ مراجع تقلید و فقهای شیعه تأکید کرده اند که اگر کسی هنگام اقامه نماز و موقع گفتن «إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» صورت استاد و مرشد را در ذهن خود حاضر کند و بگوید چون این خطاب با خداست و من او را نمی بینم، باید طلعت احمد و حیدر را در نظر بگیریم و چون تصور آنان امکان ندارد، صورت مرشد را تصویر می نمایم، نمازش باطل و این عقیده فاسد است. حتی برخی فتوا داده اند چنین فردی در جرگه مشرکان داخل می شود و چنین کاری نشانه جهل است و تمرکز به مطالب مذکور در نماز همچون توجه به بت است و حرام می باشد. عده ای دیگر از فقها متذکر گردیده اند که چنین عقاید شرکت آمیزی که با وهم توأم است، نه تنها مبطل نماز است؛ بلکه موجب خروج از دین نیز می گردد.

طبق فتاوی فقها موقع گفتن آیه «إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» باید قصد نمازگزار خدای متعال باشد و او معبود یگانه و بدون واسطه است و این گفته ها که صوفیه در این باره مطرح کرده اند، بدعت بوده، با اسلام و تشیع در تضاد است و مصداق بارز شرک در عبادت اگر چنین موضوعی لازم بود و ضرورت داشت، قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) توصیه می کردند. در ثانی، اگرچه با چشم فیزیکی نمی توان خدا را دید؛ اما با معرفت قلبی می توان متوجه این حقیقت مطلق گردید.^۲

قطب براساس عقیده شخصی خود عشریه ای از مریدان می گیرد و باقی اموال آنان را حلال می کند. مراجع تقلید شیعه چنین کاری را حرام و بدعت دانسته و افزوده اند این کار ملاک شرعی ندارد و کفایت از خمس نمی کند. برخی صوفیه آن را معادل زکات غلات چهارگانه با شرایطی تلقی کرده اند و خاطر نشان ساخته اند که عشریه مالیاتی بوده که حکومت‌های جائر دریافت می کرده اند.^۳

صوفیه بدون شک در استخراج احکام شرعی از منابع قرآنی و روایی تخصصی ندارند و به قدرت تفقه نرسیده اند و باید به کارشناسان شرع و دیان - که در عصر غیبت کبری مجتهدانند - مراجعه کنند، چنانکه امام حسن عسکری (علیه السلام) فرموده اند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لَأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُوهُ»^۴

در فرقه های تصوف غالباً از افرادی پیروی می شود که درباره آنان هیچ نصی از ائمه هدی (علیهم السلام) نیامده است و تابع اقطابند، و از به کار بردن لفظ مجتهد می پرهیزند و رجوع به فقها را روا نمی دانند و در مقابل می گویند: مرشد ما جانشین با واسطه امام زمان (عج) است و با رسیدن به این مقام از نور خدایی برخوردار می باشد و می تواند از موازین الهی سخن بگوید؛ چون حق تعالی آنچه را بخواهد، بر قلب آنان فرو می فرستد.^۵

صوفیه معتقدند انبیا برای افراد معمولی برانگیخته شده اند و وظیفه عموم مردم است که از تعالیم آنان پیروی کنند؛ اما مکتب ما برای خواص و اهل سیر و سلوک است و مرشد وظیفه دارد هر کس را بر حسب استعدادی که دارد، ارشاد کند تا او را به درجه کمال برساند، اگر چه راهی که نشان می دهد امکان دارد با مسیری که انبیا ترسیم کرده اند، مغایرت داشته باشد و گاه ممکن است سالک را به گدایی وادار کند و می خواری را برایش تجویز نماید و نیز او را به سوی رقص، پایکوبی و سماع فرا خواند که تمامی این افعال در شرع مقدس منع گردیده و حرام است؛ اما در طریقت به شرطی که با مجوز خضر مراد همراه باشد، پسندیده، درست و حتی لازم است.^۶

قطب در واقع کرسی نشین بارگاه ولایت است و حتی مالک نفوس و اموال مردم. احکام به دست او صادر می گردد و روی آوردن به تزکیه و معارف معنوی با اجازه اوست، طاعتش واجب و خدمت به او بر همگان فرض است، به باور صوفیه آنان برگزیدگان خلق اند و اولیاء و اقطاب برگزیدگان آنان و قطب بزرگ ترین صوفی وقت است.^۷ آنان ادعا دارند اولیا مقام مقدسی دارند و مقرب خدایند و به همین دلیل قادر بر اعمال فوق طبیعی، کرامات و خوارق عاداتند.^۸ می گویند: اقطاب یا اوتاد که به نقبا و نجبا نیز موصوفند، لازم نیست از علوم اکتسابی و ظاهری برخوردار باشند؛ بلکه همان صفای

۱. تفسیر القرآن، سید مصطفی خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1418 ق، ج 1، ص 313.

۲. در این باره محقق فرقه شناسی محمد مردانی از مراجع تقلید اس‌تفتاء کرده و پاسخ آن بزرگان را دریافت داشته است: نک: اسلام و دراویش، از این مؤلف، صص 94-100 و نیز نک: سیر کوتاه در مرام صوف گری، از همین نویسنده، صص 230 - 228.

۳. سیری کوتاه در مرام صوفی گری، محمد مردانی و داود الهامی، مؤسسه دفاع از حریم اسلام، قم، 1377 ش، صص 162-155.

۴. احتجاج، طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، 1403 ق، ج 2، ص 458؛ بحار الانوار، مجلسی، ج 2، ص 88.

۵. صالحیه، حاج ملا علی گنابادی، چاپ دانشگاه تهران، تهران، ص 177.

۶. راه و رسم صوفی گری، احمد باقریان، مقدمه دکتر احمد بهشتی، انتشارات ناصر، قم، 1356 ش، ص 6.

۷. ارماغان خانقاه، محمدتقی رهبر، دارالفکر، قم، 1340 ش، صص 255 - 254.

۸. تاریخ تصوف در اسلام، قاسم غنی، ج 2، ص 242.

قلب، شور و عشق و پیمودن مراحل مقامات و احوال طریقت و رسیدن به مرتبه کشف و شهود و فنا او را کفایت می‌کند.^۱

ادعاهای مشایخ صوفیه تنها تعلیم اخلاقی و تربیت روحی نیست؛ بلکه مدعی اند به مقام فنا رسیده و به خدا واصل گشته اند، قلب آنها مورد الهام الهی است و این حالت در هنگام جذب، خلسه و مکاشفه افزون تر گشته و هرچه بر قلب او وارد شود، حق و حقیقت است و هیچ گونه خلاف واقع و اشتباهی ندارد.^۲

در نظر صوفیان شیخ و مراد مأموریتی ویژه دارد و به مقام وصل رسیده تا به منظور تکمیل مکارم دیگران به انسان الهی به سوی خلق فرستاده شود و نشان او چنین است که به خواطر افراد عارف باشد و بین واردات ربانی و شیطنانی تفکیک قائل گردد که این ادعاها توهمی بیش نمی‌باشد.^۳

اغراق و ادعاهای تأمل برانگیز

میریدان در طریقت تصوف تحت نظر قطب و با شیوه هایی که از اختراعات اوست، به ذکر روی می‌آورند؛ اما چگونگی آن اذکار در دستورات اسلامی نبوده و از سوی معصوم صادر نگردیده است و قرآن نیز بر آن تصریحی ندارد؛ بلکه در کتب ادعیه و منابع روایی وردها و ذکرهایی آمده که از پیشوایان مقدس اسلام نقل گردیده و بر زبان آوردن آنها نیازی به اجازه گرفتن از شیخ و مراد ندارد و بدعیهی است ذکرهای ابداعی اقطاب پیشیزی ارزش ندارند و عاملین آن نه تنها مستحق ثواب نمی‌گردند؛ بلکه مؤاخذه خواهند شد و چون از دستورات دینی تخطی کرده اند، اوقاتی را بیهوده در این مسیر به کار برده اند. صوفیان درباره شیوخ خود امور حیرت آور و شگفتی را نقل می‌کنند که با عقل سالم و منطقی درست انطباق ندارد و گاهی در نقل این مطالب آنچنان افراط کرده‌اند که برخی از بزرگان تصوف به جعلی بودن چنین داستانهایی اعتراف نموده، گفته‌اند: مخالفان برای بدنام کردن صوفیه و تخریب این طریقه مواردی را جعل نموده و به اقطاب نسبت داده اند؛ اما نباید از نظر دور داشت که غالب این افسانه‌های اغراق آمیز در منابع معتبر خود صوفیه چون «تذکره الاولیاء» عطار نیشابوری آمده است و سران تصوف این خرق عادات و گفتنیهای عجیب را به عنوان حقایقی از اسرار طریقت تلقی کرده اند و این موضوع از کتب کهن این فرق چون «اللمع فی التصوف»، «رساله قشیریه» و «کشف المحجوب» کاملاً هویداست و نویسندگان صوفیه درباره اقسام، کیفیات و موارد آنها مفصل سخن گفته اند.

مشایخ صوفیه مدعی اند که در راه عشق به خدا به مقامی می‌رسند که حجاب و هر گونه قیودی بین آنان و خداوند برداشته می‌شود و در این حال، سخنان، حالات و رفتارهایی از آنان سر می‌زند که عامه مردم برحسب ظواهر شریعت آنها را گناه و گستاخی تلقی می‌کنند. شعرای صوفیه این گستاخیها و نارواییها را به حد اعلا رسانیده، در سروده ها تعبیر و الفاظ عاشقانه زنده ای درباره خداوند آورده اند. البته عده ای از آنان که خواسته اند مسلک تصوف را با شریعت اسلام مطابقت دهند، کوشیده اند این همه هتاک و گستاخی را پرده پوشی کنند و تأویلات و تفاسیری در این باره بیاورند؛ اما نتوانسته اند؛ زیرا گفتارها و تعبیر مزبور با آیات قرآن که خداوند را از هر تشبیه، تمثیل و تنزیلی منزّه و مبرا می‌داند و حق تعالی را تقدیس می‌کند و با منت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز مخالفت دارد و مسلمانان متشرع و ملتزم به قوانین الهی و دستورات معصومین (علیهم السلام) این تضاد را به خوبی درک می‌کنند و این را نمی‌پذیرند آنان عشقهای مجازی و شاهدبازی را مقبول طبع خود قرار داده‌اند و گفته اند: مشاهده جمال زیبا رویان و نازنینان گل رخ، آینه مشاهده جمال مطلق یاد می‌گردد و در این مرحله مجاز پل حقیقت است و نردبانی برای ترقی معنوی به شمار می‌آید:

«کامل آن کسی بود که جمال مطلق حق س بحانه در مظاهر کوی حتمی مشاهده کند به بصر، همچنان که مشاهده می‌کند در مظاهر روحانی به بصیرت»^۴

«جامی» در شرح حال «شیخ روزبهان بقلی» که او را سلطان عارفان نامیده است، نقل می‌کند: «ناگاه به محبت زنی مغنیه (آوازه خوان) مبتلا شد و هیچ کس نمی‌دانست آن وجد و صیحه‌هایی که در وجد فی الله می‌زد، همچنان باقی بود؛ اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان برای مغنیه، پس خدمت او را لازم گرفت،» جامی از این شخص نقل می‌کند که: «گویند شعر در هنگام

۱. عارف و صوفی چه می‌گویند، جواد تهرانی، چاپخانه خراسان، مشهد، ص 75.

۲. همان، ص 83.

۳. مقدمه‌ای بر تصوف، ذبیح الله صفا، نشر گهر نشر، بی جا، ص 34.

۴. نفحات الانس، نور الدین عبد الرحمن جامی، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، کتابفروشی محمودی، تهران، بی تا، ص 10.

رقص و سماع صوفیان باید زیباروی باشد که عارفان در مجمع سماع به جهت ترویج قلوب به سه چیز محتاجند روایح طیبه، وجه صبیح و صوت ملیح»^۱ او در شرح حال «اوحد الدین حامد کرمانی»، از بزرگان صوفیه، نوشته است: «در شهود حقیقت توسل به مظاهر صوری می‌کرد و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده می‌کرد.»^۲ از جمله این داستانها ماجرای دلدادگی «شیخ صنعان» به یک دختر مسیحی می‌باشد که در کتاب «منطق الطیر» عطار نیشابوری ماجرایش به نظم آمده است، براساس این افسانه، شیخ با آن موی سپید برای رسیدن به وصال آن دختر حاضر می‌گردد بنا به تقاضای وی بُت را سجده کند، ترک دین و ایمان نماید و جامی از شراب بیاشامد

عشق دختر کرد غارت جان او

کفه ریخت از زلف بر ایمان او

شیخ ایمان داد و ترسایمی خرید

عافیت بفروخت رسوایی خرید

۳

براساس همین اصل عشق و اشتیاق، صوفیه عقیده دارند که در تمام ادیان و مذاهب حتی بت پرستی و حیوان پرستی می‌توان نور حقیقت را مشاهده کرد و بنابراین باید همه را یکسان دید و نسبت به پیروان مذاهب با نظر مهر و مودت نگریست.^۴ «جنید بغدادی» (م 297ق) گفته است: «تصوف این است که خداوند تو را از خود می‌میراند و به خویشتن زنده نگاه می‌دارد، صوفی چون زمین است که خوب و بد بر آن راه بروند، چون ابر بر هر چیزی سایه می‌افکند و چون باران همه را سیراب می‌کند.»^۵

علقهای هرز در بوستان معنویت

در میان صوفیه سلسله و تخریب‌گرایی وجود دارد و در دستگاه آنان انضباطی بسیار شدید که با کنترلها و نظمهای دستگاه‌های نظامی تطبیق می‌نماید، حاکم است، با این تفاوت که در احزاب سیاسی و اجتماعی صرفاً اعمال و رفتار افراد عضو کنترل می‌گردد؛ اما در بیان اهل تصوف باورها و افکار به این تصور که نزد مرشد آشکار است، کنترل می‌شود و بر عکس این وضع که بر مریدها حاکم می‌گردد، خود قطبها و مرشدها از اختیار وسیع و گسترده‌ای برخوردارند. و هیچ نظارتی بر کردار، رفتار، تصمیم‌گیریها و دستورات اختراعی آنان وجود ندارد و در خط و مشی و شیوه سلوک به هر گونه که صلاح دیدند، عمل می‌کنند، در حالی که عرفان راستین این تحریب‌گرایی و تمایلات فرقه‌ای را برنمی‌تابد و موازین دینی و شرعی به هر فرد تشنه‌ی حق اجازه می‌دهد با مراعات آداب و سنتهای مذهبی در سیر و سلوک گام نهاد و آنچه که ملاک عمل قرار می‌گیرد، کردار، گفتار و اخلاق افراد است و رابطه سببی و نسبی بین او و استاد وجود ندارد؛ اما در میان صوفیان و دراویش خلافت و مقام، پیرو مرشد به حالت موروثی از فردی به فرد دیگر منتقل می‌گردد.^۶

عرفان حماسی و سیاسی

علمایی که در وادی عرفان حماسی گام نهاده در خط مقدم مبارزه با عوامل جور و جفا و ایادی استعماری قرار گرفته، در همدردی با محرومان و مظلومان، پایداری و استقامت ورزیده‌اند و در ایام اختناق و حاکمیت تبااهی، دست اندرکار هدایت و رهبری نهضت‌های مذهبی و مردمی و ایجاد درگیری با ستمگران روزگار بوده‌اند. مشی اخلاقی و رفتاری این عرفای حماسه‌ساز نیز در بحرانی‌ترین ایام هول و هراس و غارت و کشتار و تاخت و تاز اقوام متجاوز و فرمانروایان ستمگستر مرهمی بر زخمهای عمیق و جراحات درونی اقشار گوناگون مردم بوده است و آنان موفق گردیده‌اند روح ایمان، امید و مقاومت را در مردم رانده و با طراوت نگه دارند و از این طریق حرکت‌های اجتماعی را حمایت معنوی و روحانی دهند. آن عارفان راستین به اثبات رسانده‌اند که لازمه‌ی عارف بودن گوشه‌ عزلت اختیار نمودن و انزواگزینی نمی‌باشد و اصولاً این خلوت‌گزینی و بی‌تفاوت شدن در برابر

۱. همان، ص 261.

۲. همان، ص 588.

۳. منطق الطیر، فرید الدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، نشر پیروز، تهران، 1350 ش، ص 69.

۴. تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، عباسعلی عمید زنجانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ص 348.

۵. در دیار صوفیان، علی بن عبدالحسین دشتی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم ص 12.

۶. جلوه حق، ناصر مکارم شیرازی، نشر دارالفکر، قم، 1358 ش، ص 197.

مسائل اجتماع و بی‌اعتنایی به رویدادهایی که فضیلتها، ارزشها و انسانیت و کرامت آدمیان را مورد هجوم قرار می‌دهد، خود آفتی بزرگ است که مقاصد عالی عرفان را عقیم می‌سازد، اصولاً علوم معنوی و سلوک عرفانی نه تنها بازدارنده فعالیت‌های سراسری و حرکت‌های انقلابی نخواهد بود؛ بلکه قدم اول برای نبرد با ظلم و استکبار، بیداری و همان یقظه‌ای است که در مسیر عرفانی نخستین قدم می‌باشد.^۱ امام خمینی (در مذمت عارف نمایانی که به بهانه خودسازی درونی در گرداب نفس آماره گرفتار آمده‌اند، چنین می‌گوید:

«آن بیچاره‌ای که خود را مرشد و هادی خلایق می‌داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته، حالش پست تر و غمزه‌اش بیشتر است. اصطلاحات را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و گمان کرده به لفظ مجذوب علی شاه یا محبوب علی شاه حال و جذبه دست می‌دهد.»^۲

این سخن از کسی است که در مکتوبی نوشته است:

«انکار مقامات عارفان و صالحان را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری؛ چون ما جاهلان از آنها محرومیم، با آن به معارضة برخاستیم من نمی‌خواهم مدعیان [عرفان] را تطهیر کنم که ای بسا خرقه‌ای که مستوجب آتش باشد [؛ بلکه] می‌خواهم اهل معنا و معنویت را انکار نکنی.»^۳

در واقع معنویت‌ای که اسلام بر آن تأکید می‌نماید، خمیرمایه عرفان و تصوف گردیده است، به دست درآویش و قلندران‌ی افتاده و پایمال دولتیان فنودال صوف مسلک گردیده است و آنچه برجامانده تحریفات و بدعت‌هایی بوده که امروزه سیمای تصوف واقعی را مجروح، عفونت زده و بیمار نشان می‌دهد و با این وضع، تصوف رسمی در اوج غارت و کشتار جا انداز خان، خاقان، مغول و تیمور گردید و کانون هوسرانیها، عیاشیها و بی بند و باریهای خوانین و فرمانروایان جفا گستر و سرکوب کننده هر گونه فریاد حق طلبی گردید.^۴

این وضع مزارت بار به همراه عقاید انحرافی و موضع گرفتن در برابر شریعت محمدی و اعراض از روش معصومین (علیهم السلام) موجب گردیده است تا دانشمندان شیعه صوفی‌گری و عرفان‌نمایی را مورد ملامت و انتقاد قرار دهند و علامه بزرگوار، مرحوم مقدس اردبیلی بگوید:

«بدان که صوفیه قاطباً از مخالفین ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند و از امامان معصوم (علیهم السلام) احادیث فراوانی در لعن ایشان منقول است»^۵

علامه مجلسی (نیز هشدار می‌دهد:

«گروهی بدعت‌ها را برای خود دین تلقی نموده و آن را تصوف نامیده‌اند، ای برادران ایمانی! از اینها بپرهیزید تا دین و ایمانتان سالم بماند»^۶

ملاصدرا (که خود عارف برجسته‌ای است، بر دیدگاه متصوفه تاخته و می‌افزاید: آنان از علوم حقیقی و معارف ربانی محروم‌اند و این سخنانی که به عنوان نمونه می‌گویند: خداوند از عبادات ما بی‌نیاز است و شریعت برای کسانی است که در حجابند نه برای واصل شدگان، پوچ است.»^۷

سید حیدر آملی (که عارفی وارسته و بزرگوار است، می‌گوید: «صوفیه حرف‌های بی‌ربطی بر زبان می‌آورند که از جمله آنها اسقاط تکلیف است» از دیدگاه وی، چنین تصویری نتیجه عدم درک صحیح مقام ولایت و نقش تعلیمی تکالیف شرعی در قوس صعود می‌باشد.^۸

مراجع تقلید و فقهای شیعه نیز شرکت در مجالس و محافل صوفیه و خانقاه‌ها را که موجب تقویت و ترویج انحرافات آنان می‌گردد، جایز ندانسته و کمک به اهل بدعت دانسته‌اند.^۹

ادامه دارد...

۱. سلوکی ملکوتی، از نگارنده، انتشارات ذاکرین، تهران، ۱۳۸۶ ش، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۲. چهل حدیث، امام خمینی (ع)، مرکز نشر آثار امام خمینی (ع)، تهران، ص ۹۱.

۳. نامه‌های عرفانی امام خمینی (ره عشق)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، تهران، ص ۱۹؛ یک ساغر از هزاران، فاطمه طباطبایی، انتشارات عروج، تهران، ۱۳۸۰ ش، ص ۵۸.

۴. تاریخ تصوف اسلامی، عبد الرحمن بدوی، ترجمه محمود افتخارزاده، نشر افراز، تهران، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۹؛ اسلام در ایران (شعوبیه مقاومت ایران علیه امویان و عباسیان) نوشته ر. ناث و دیگران، ترجمه محمود افتخارزاده، صص ۸۴-۸۳.

۵. حدیقه الحقیقه، مقدس اردبیلی، ص ۵۶۳.

۶. اعتقادات، علامه مجلسی، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، نشر رسالت، قم، ۱۳۷۶ ش، صص ۱۷-۱۵.

۷. عرفان و عارف نمایان (ترجمه کسر اصنام الجاهلیه)، ملاصدرا، ص ۴۳.

۸. اسرار الشریعه، سید حیدر آملی، صص ۱۹۴-۱۹۳.

۹. نک: سیری کوتاه در مرام صوفی‌گری، صص ۱۳۴ - ۱۲۸ و نیز همان مأخذ، صص ۲۲۷ - ۲۲۴؛ و نیز کتب اسلام و درآویش، صص



بحرین در عرصه‌ها
عبدالله اصفهانی
اشاره
در ماهنامه میلّان
به تاریخ جغرافیای
عرصه های علمی
باطل فراوان است
ستمگران و ناصالح
در بحرین دولت «
گسترش یافت.
عالمان بحرین
دولت شیعی عیّوز
انحرافی، اوضاع را
شرایط وجود چهره
البحرانی» است
مقرّب» (م، 629 و

می‌باشد، او سروده های ارزنده زیادی در مدح و رثای خاندان عصمت و طهارت دارد. عیّونیان در هنگام عمران و آبادانی بحرین به احداث بناهای مذهبی رویکرد ویژه ای نشان دادند. دولتهای عصفوری و نیز خاندانی منسوب به «جروان بن ناصر» در شکوفایی علمی و فرهنگی بحرین با تکیه بر مبنای تشیع نقش فعالی داشتند. «سیف بن حسین جروانی» که مساجدی با شکوه در بحرین ساخت، «شیخ نصر الله طیار جعفری» را از مدینه النبی (صلی الله علیه و آله) فرا خواند و او را امام جمعه و جماعت مسجد جامع بزرگی که احداث کرده بود، قرار داد.^۱

به برکت فضای آرام و امنیت سیاسی - اجتماعی که دولتهای شیعی در بحرین پدید آوردند، عالمان امامی این سرزمین موفق شدند نوعی تحول علمی و فرهنگی بوجود آورده، پرتوهای با برکت آن را به دیگر نقاط جهان اسلام نیز برسانند. علمایی چون: قوام الدین محمد بحرانی، ناصر الدین راشد بن ابراهیم و کمال الدین ابراهیم، حلقه های آموزشی، علمی و اعتقادی تشکیل دادند. این بزرگان که برای غنای فکری و معرفتی به ایران و عراق مسافرت کرده بودند تا از محضر علمای نامدار حوزه های علمیه استفاده کنند، در بحرین حوزه ای را پدید آوردند که در ترویج تشیع از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. نقطه اوج این حوزه کلامی در شخصیت «کمال الدین ابن میثم بحرانی» (م، 679 ق) متجلی شد که از مجل «جمال الدین علی بن سلیمان» شاگرد «کمال الدین ابراهیم» «ابن سعاده» برآمد و با تألیف آثار متعددی در مبنای اعتقادی، به عنوان یکی از برجسته ترین متکلمان امامیه به یاد ماند. بحرانی حلقه اتصال تشیع بحرین به عراق عرب و عراق عجم به شمار می رود. میراث فکری این دانشور در بحرین در امتداد مکتب فقهی، کلامی و عقلی است که در حله و نجف پدید آمد و به دست وی بارور گردید و به شاگردانش انتقال یافت.^۲

بحرین در قرن نهم بعد از يك قرن توقف نشاط علمی، بار دیگر در اوایل قرن نهم هجری حوزه ای در بحرین رونق گرفت که این بار بیشتر رویکرد فقهی داشت. در رأس این کانون علمی «ابن متّوج بحرانی» قرار داشت که موفق شد پژوهشها و یافته های ارزشمند مکتب حله را به بحرین انتقال دهد و خود نیز در باروری این معارف اهتمام ورزد. نخستین مؤلف کتابی در «آیات الاحکام» به دنبال دیدگاه های علمای حله، همین بزرگوار بوده است. «زین الدین علی بن حسن خطی» و «ابن فهد احسائی» از فقیهان هم دوره او هستند که خیلی زود این حوزه از نفوذ اجتماعی خاصی برخوردار گردید.^۳ هم زمان با روی کار آمدن دولت صفویه در ایران، محافل فقهی بحرین دو سیر متفاوت را پی گرفت؛ گروهی چون حسین بن علی اوالی (قرن دهم هجری) از شاگردان محقق کرکی به شیوه

۱. أمل الامل، شیخ حرّ عاملی، ج 2، ص 132؛ دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، سید حسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، 1406 ق، ج 2، صص 437 - 436؛ اطلس شیعه، به کوشش رسول جعفریان، ص 439؛ سرزمین بحرین، علی زرین قلم، سیروس، تهران، 1337 ش، ص 22.

۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 11، ص 416، اطلس شیعه، رسول جعفریان، ص 439.
۳. الذریعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 11، ص 155؛ مقدمه ای بر فقه شیعه، سید حسین مدرس طباطبائی، ترجمه محمد آصف فکرت، آستان قدس رضوی، مشهد، 1368، صص 151 و 163.

اصولیان حله و اخلاف آنان در جبل عامل پایبند ماند، مهاجرت شخصیتی همچون حسین بن عبد الصمد عاملی (م. 984 ق) به بحرین، به این شیوه قوت بخشید، گروه دوم فقیهانی بودند که رویکرد حدیث گرایانه داشتند که از آن میان فاضل قطیفی (متوفای نیمه دوم قرن دهم) قابل ذکر است.^۱

با آنکه گرایش اصولیان در نسلهای بعد از قرن دهم هجری پویندگانی چون «ماجد بن علی بحرانی» و «ماجد بن فلاح بحرانی» داشت؛ اما در سده یازدهم در حوزه های فقهی بحرین گرایش به نقل حدیث اهمیت افزون تری یافت. زین الدین علی بن سلیمان بحرانی (م. 1064 ق) که به عنوان اولین مروج علم حدیث در بلاد بحرین شناخته شده است، زمینه سازی شکل گیری شخصیت‌هایی چون سید هاشم بحرانی (م. 1107 ق)، عبد الله بحرانی (م. 1130 ق) را فراهم ساخت؛ اما شیخ یوسف بحرانی (م. 1186 ق) تلاش کرد در گرایش به نقل حدیث رویکرد معتدلی بوجود آورد. گونه‌ای از مشرب صوفیانه افراطی و آمیخته با برخی بدعتها از زمان ابن ابی جمهور احساسی (م. 904 ق) در بحرین حضور خود را نشان داد که در سده های بعدی موجب رواج تصوف در بحرین گردید. علمای بحرین این شیوه را بر نتابیدند و درباره آنها نقدها و ردیه‌هایی نگاشتند. فرقه اباضیه (بازمانده خوارج) که در عمان مستقر بودند، در قرن دوازدهم هجری و خصوص در سالهای 1130 تا 1131 ق ضربات شدیدی بر حوزه شیعیان بحرین وارد ساختند و آسیب‌های اساسی به میراث علمی و فکری علمای این دیار، به ویژه به کتابخانه های بحرین رساندند. دو قرن پس از آن نیز بحرین بارها درگیر آشوب‌های گوناگون فرقه ای و قومی بود. با این وصف حوزه شیعی بحرین به حیات علمی خود تداوم بخشید و عالمانی چون حسین بن احمد بن عصفور بحرانی درازی (م. 1216 ق) و علی بن عبد الله استری (م. 1319 ق) را پرورش داد که در علوم عقلی و نقلی نامور، صاحب نظر و دارای تألیفات گرانقدری بودند.^۲

ارتباط با کانون‌های علمی و دینی ایران علمای بحرین از گذشته، به خصوص دوران صفویه با حوزه های علوم دینی ایران در تعامل بوده‌اند، به طور کلی مهاجرت علمای این سرزمین به ایران در اواخر عصر صفویه به چند دلیل بود:

1. اشتیاق فوق العاده به زیارت بارگاه مقدس حضرت امام رضا (علیه السلام) و امامزادگان مدفون در مناطق گوناگون ایران.

2. اوج گرفتن حوزه علمی اصفهان و نیاز مبرم آنان به تحصیل در این حوزه و اخذ اجازه علمی و روایتی از شخصیت‌های بلندپایه این حوزه.

3. علمای بحرین با مشکلات اقتصادی زیادی روبه رو بودند و ضرورت داشت نیازهای آنان در این عرصه تا حدودی برطرف گردد. با توسعه موقوفات اصفهان و حمایت دولت شیعی صفویه ضرورت داشت نیازهای مادی آنان در حدی تأمین گردد که تلاش‌های فکری آنان را تحت تأثیر قرار ندهد.

4. بحران‌های سیاسی و اجتماعی در بحرین، به خصوص نا امنی‌های ناشی از یورش خوارج عمان از یک سو و کم رنگ شدن حضور صفویان در این ناحیه تنگناهایی را برای علمای بحرین بوجود می‌آورد که آنان را ناگزیر به مهاجرت می‌کرد.

علمای بحرینی در دهه های نخست مهاجرت علمای جبل عامل به ایران، برای استفاده از محضر پرفیض آنان به ایران آمدند، چنانکه شمس الدین محمد بن ابراهیم بحرانی نزد سید حسین مجتهد کرکی (م. 1001 ق) شاگردی کرد، شمار این افراد رفته رفته رو به فزونی رفت، چنانکه در محفل درسی علامه ملا محمدباقر مجلسی^۳ قابل توجه بود. حسن بن سندی بحرانی (م. 1097 ق) و احمد المقابی اجازه‌هایی از علامه مجلسی دریافت کردند. موقعیت علمی بحرینیها در حوزه اصفهان چنان ارتقا یافت که یکی از علمای آنان، پرورش یافته مکتب علامه موفق گردید مجموعه گرانسنگی بسان بحار الانور ایشان تدوین نماید. او «شیخ عبد الله بن نور الدین بحرانی» است که اثر پر برگ و پر بار «عوالم العلوم» را نگاشت. فرزندان و نوادگان مهاجران بحرینی در اصفهان اقامت گزیدند، پسران هاشم بن سلیمان توبلی (عیسی و محسن) از آن جمله‌اند که میرزا عبد الله افندی اصفهانی آثار والدشان را در منزل آنان مشاهده کرده است.^۴

سید ماجد بن هاشم بحرانی در انتقال مکتب روایی به منطقه فارس نقش مهمی ایفا کرد و تا قبل از ورود وی به شیراز غالباً مکتب فلسفی ملا جلال الدین دوانی و دشتکی بر شیراز و توابع

۱. دایة المعارف بزرگ اسلامی، ج 11، ص 416.

۲. همان، ص 417 - 416.

۳. تتمیم أمل الآمل، عبد النبی قزوینی، صص 117 - 116؛ طبقات اعلام الشیعه، قرن دوازدهم، صص 432، 501، 502؛ لؤلؤة البحرین، ص 90؛ مجمع التواریخ، میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، صص 40 - 37.

آن حاکم بود. او چنان نفوذی داشت که مسیر فکری دانشمندی چون «فیض کاشانی» را متحول ساخت. سید ماجد از دوستان و مانوسین شیخ بهایی به شمار می‌آمد. سید نعمت‌الله جزایری (م. 1112 ق) به محضر یکی از شاگردان این دانشور بحرینی رسید. در همین ایام عده‌ای از علمای بحرین که در شیراز به سر می‌بودند، موفق شدند حوزه‌ای او را گرمی و رونق ببخشند. شیخ عبد‌الله سماه یحیی بحرینی که به دانش حدیث توجه داشت، بعد از یورش خوارج به بحرین، ناگزیر آن منطقه را ترک کرد و در بهبهان از توابع خوزستان اقامت گزید و به ترویج روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) پرداخت.

مهاجران بح‌رینی علاوه بر تلاش‌های علمی و فرهنگی در شیراز و اصفهان به مناصب دست یافتند. سید ماجد بن سید محمد بحرانی (م. 1038 ق) که دانشور و ادیبی توانا بود، در شیراز به قضاوت پرداخت، پسرش نیز به این مقام رسید و بعدها صدر الممالک اصفهان او را به این شهر آورد و در آنجا «نایب‌الصدر» گردید. صالح کرزکانی، فرزند عبد‌الکریم بحرانی (م. 1098 ق) از جانب شاه سلیمان صفوی به سمت قاضی شیراز منصوب شد. محمد بن عبد‌الحسین حسینی بحرانی که روزگاری از بحرین به هند رفت و در آنجا به ترویج تشیع کوشید و منزلتی به دست آورد، به اصفهان آمد و شیخ‌الاسلام این شهر گردید.^۱

حوزه علمی بحرین در دهه‌های اخیر از علمای شیعه بحرین که در سنوات اخیر در حوزه علمی آنجا به فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی مشغول بوده‌اند، این افراد قابل ذکرند: «شیخ باقر» فرزند شیخ خلف آل عصفور، «شیخ منصور» فرزند حسن سندی، «شیخ ابراهیم» فرزند ناصر بن مبارک، «شیخ عبد‌المحسن آل شهاب»، «شیخ احمد بن شیخ خلف آل عصفور»، «شیخ میرزا» فرزند محمد صالح، «شیخ حسین بن شیخ عباس»^۲، آیت‌الله شیخ عیسی قاسم، از رهبران شیعیان بحرین است که به همراه عبد‌الله غریفی و شیخ الجمري جمعیت تشکیل (التوعیه الاسلامیه) را بنیان‌گذاری کرد، از بخش‌های آن «مرکز معرفت اسلامی» است که رسالت آن معرفی اسلام به افراد غیر مسلمان می‌باشد که با همت مسئولان آن عده ای به دین مبین اسلام گرویده‌اند. در بُعد فرهنگی نیز همایش‌ها و کنگره‌هایی را برگزار می‌کند و برای عموم مردم نیز جلساتی تبلیغی و آموزشی دارد. دروس حوزوی یا دانشگاهی را با تأکید بر اع‌تقادات شیعی، تفکر اسلامی و فن خطابه، به طور رسمی تدریس می‌کند، فرهنگ‌سازی برای خانواده‌ها و ارتقای آگاهی‌های بانوان در مباحث اخلاقی و دینی در حوزه فعالیت‌های این تشکل قرار دارد. شیخ عیسی قاسم در سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های خویش رفتار رژیم حاکم بر بحرین را با اهالی این سرزمین به شدت محکوم و مذمت کرده است. وی به صراحت بارها اعلام کرده است که حکومت مرکزی حق ندارد در برابر وظایف خود بی‌تفاوت باشد و راه استکبار و طغیان پیش گیرد.^۳

استاد حسن المشیخ و شیخ محمد حبيب المقداد از شخصیت‌های روحانی و مبارز بحرین هستند که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی فعالند و در دفاع از حقوق شیعیان در برابر رژیم ستمگر آل خلیفه تلاش فراوان داشته‌اند. آنان مکرر با افشاگرایی‌های مستند از حاکم بحرین خواسته‌اند، دست از جفاکاری، تبعیض و ناروایی بردارد و حقوق مسلم اکثریت شیعه را فراموش نکنند. کارگزاران آل خلیفه به جای توجه به این حقایق و انجام اصلاحات لازم، چندین بار این دو عالم مبارز را دستگیر و در دادگاه‌های فرمایشی محاکمه کرده و روانه زندان ساخته‌اند. به موازات گسترش قیام اهالی بحرین، آل خلیفه به اتهامات واهی، کاروانی از علما و شخصیت‌های مبارز بحرینی را بازداشت و محبوس نموده‌اند، از آن جمله استاد عبد‌الوهاب حسین، شیخ عبد‌الجلیل مقداد، سید هادی موسوی و شیخ محمود علی محفوظ (دبیر کل جمعیت عمل اسلامی بحرین).^۴

علامه سید علوی الغریفی مؤسس حوزه علمی بحرین 1394 ق در این کانون دینی و علمی به تربیت شاگردانی دانشور و مبارز پرداخت و فراگیران محضرش در تدریس، تبلیغ، نشر معارف و خدمات اجتماعی از خود کارنامه درخشانی به یادگار نهاده‌اند. علامه غریفی ضمن اینکه بر معارف اسلامی و فرهنگی تشیع احاطه داشت، از مسائلی روز به خوبی مطلع بود و به نیازهای جامعه اسلامی توجه داشت و با این امتیازات و توانایی، خدمات علمی و فرهنگی ارزنده‌ای انجام داد و سرانجام در 24 فروردین 1390 ش در 92 سالگی درگذشت.^۵

۱. طبقات اعلام الشیعه، قرن 11، صص 16، 113، 161، 286، 482، 483؛ قرن دوازده، صص 462 و 828.

۲. دائرة المعارف تشیع، ج 3، ص 119.

۳. اخبار شیعیان، ش 43، خرداد 1388، صص 16 - 15.

۴. همان، ص 15.

۵. روزنامه اطلاعات، 1390/2/21، ش 25028، ص 2.

شهید علامه سید احمد غریفی بعد از سالها تحصیل در نجف اشرف و طی مدارج علمی فقه و اصول به بحرین بازگشت و به فعالیتهای تبلیغی و ارشادی مشغول شد. او در مسجد «خواجه منامه» اقامه جماعت می کرد و در ضمن برنامه های ترویجی، نسل جوان را با حقایق و معارف دینی مانوس کرده، آنان را برای مبارزه با ستم مهیا می ساخت. از این رو همواره مورد آزار و اذیت نیروهای امنیتی آل خلیفه قرار می گرفت و سرانجام وی را در تصادفی ساختگی شهید نمودند.^۱

از رهبران معنوی مبارزات مردم بحرین، شیخ عبد الامیر جمیری است که بارها دستگیر و روانه زندان گردید، شیخ علی سلمان تا زمان باز شدن فضای سیاسی ظاهری و ساختگی رژیم آل خلیفه در تبعید به سر می برد و چون به بحرین بازگشت، فعالیتهای مبارزاتی را ادامه داد و در مراسمی که توسط شیعیان برگزار شد، به دلیل سخنرانی انتقادی و بازگویی حقایق و فجایع تلخی که بر امت شیعه در این دیار می رود، دستگیر شد، این ماجرا خشم مردم را برانگیخت و در اعتراض به آن، اداره پلیس را مورد تهاجم قرار دادند. با ادامه حرکتهای معترضانة مردم، شیخ علی سلمان از حبس رهایی یافت؛ ولی به امارات متحده عربی تبعید گردید.^۲

روحانی شهید، شیخ جمال العصفور نیز پرچم مبارزه علیه ستم و فساد را برافراشت و برای سامان دهی فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شیعیان به تأسیس «جماعت انصار شهداء» قیام کرد و بدین گونه نظاهرات مردم را سامان داد، تلاشهای مبارزاتی وی بر آل خلیفه گران آمد، به همین دلیل بازداشت گردید و بعد از تحمل شکنجه های فراوان در يك دادگاه فرمایشی همراه عدهای دیگر از انقلابیون، به زندان محکوم شد که مدتی بعد او را مسموم و به شهادت رساندند.^۳

شیعیان مقاوم و مظلوم

«یا قوت حموی» در قرن هفتم هجری درباره اهالی بحرین نوشت: «آنان بر ضدّ خوارج عمّان می باشند، مذهب خود را مخفی نمی کنند و از کسی هراس ندارند، تمام ساکنان آن شیعه اند و اگر غیر شیعی در میان آنان دیده شود، غریبه است.»^۴ در دهه های اخیر نیز از ۹۸٪ سکنه مسلمان بحرین، بین ۷۰ تا ۸۵ درصد آنان شیعه اند و غالباً دوازده امامی اند. به رغم جمعیت حداکثری شیعه، آنان در قرون اخیر در نقاط دور دست و روستایی ساکن شده اند و حضور آنان در نظام اداری و سیاسی کم رنگ است و اقلیتی سنی مذهب که از سوی وهابیان حمایت می گردند، بر این فوج کثیر مظلوم حکومت می کنند. رژیم حاکم علاوه بر اینکه شیعیان را به صورت فیزیکی سرکوب می کند، آنان را دست گیر و روانه زندان کرده، شدیدترین تنگناها را بر ایشان به وجود می آورد و آنان را از امنیت اجتماعی، آزادیهای قانونی و کرامتهای انسانی محروم می کند و حتی به مدارس سنتی شیعیان فقه سنی را تحمیل کرده اند، و به جنگهای فرقه ای بین جوامع سنی و شیعه دست می زنند، به میراث علمی، فکری و فرهنگی شیعه دست اندازی می کنند، موقوفات شیعیان را در اختیار گرفته، مساجد، حسینیه ها و کتابخانه ها را تخریب نموده یا طعمه حریق می کنند. آنان در عقاید و افکار مردم شبهه افکنی می کنند و تلاش می نمایند آداب و سنتهایی را به شیعیان عرضه کنند که با موازین اعتقادی آنان مغایرت دارد، آل خلیفه می کوشند از نظر کمی شیعه را کمتر از میزان واقعی جلوه دهند و فرهنگ و سنتهای آنان را عقب افتاده و ضعیف قلمداد کنند. مراکز شیعه نشین از نظر امکانات رفاهی، خدماتی و ارتباطی نسبت به نقاط سنی نشین، عقب افتاده ترند.^۵

اصولاً در گذر تاریخ این شیعیان ملتزم به رعایت ارزشهای دینی، تحت فشار فرقه های ضلالت و اقوام زورگو بوده اند، در حالی که افتخار دارند به محض طلوع وحی و بعثت نبوی با میل و رغبت اسلام آورند. وقتی اهالی بحرین به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند، حضرت فرمودند: خوش آمدید مردمی که نه خونشان ریخته شد و نه آنکه پشیمانند.^۶

درباره درستی و پارسایی اهل بحرین گفته اند: آنان افرادی مهذب و ملتزم در امور شرعی هستند به گفته مرحوم شیخ علی بلادی (م. ۱۳۴۰ ق) مردم این دیار اهتمام ویژه ای به وظایف دینی و الهی دارند و هر کسی که به این سرزمین مسافرت کند و با دیده انصاف رفتار و کردار مردم آن را مشاهده کند، صحت گفتار ما را تأیید می کند. وی در جای دیگر می گوید: در میان تاجران بحرین

۱. مجله الصوت البحرین، ش ۳۱، ص اول، ش ۳۲، ص دوم.

۲. بحرین از خشونت سیاسی تا مشارکت سیاسی، هوشنگ جیرانی، روزنامه انتخاب، ش ۹۵۶؛ نشریه افق حوزه، ش ۳۰۷، ۱۳۹۰/۲/۷.

۳. مجله الصوة البحرین، ش ۱۹، ص اول.

۴. معجم البلدان، یا قوت حموی، ج ۴، ص ۱۵۰.

۵. دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۱۹؛ اخبار شیعیان، ش ۴۳، ص ۴۳.

۶. جهان اسلام، ج اول، ص ۳۶۴، قسمت زندگینامه علامه بحرینی، ص ۵۷.

متداول بوده که چنانچه خدمه اش از خواندن نماز شب غفلت می کرد، صبح که به بازار می آمد، صاحبش از پذیرش وی امتناع می کرد و چون همسایگان می گفتند او خادم خوبی است ، می‌گفت: نماز شب نمی‌خواند و خوف آن داریم این وضع برایش عادت گردد و دیگر افراد خانواده در این باره از او پیروی کنند . به پاس این سنتهای ستوده و دقت اهالی بحرین در انجام واجبات و اهتمام به مستحبات بحرین را دار المؤمنین خوانده‌اند.
ادامه دارد...



اشاره
ماه مبارک رمضان
های عزت و انسا؛
است، طی کرد؛ ا
پر فضیلت، توصیه
رهنمودهای گرانق
تر از فرصت ماه ره
مبارک رمضان، اش
روزه، از پایه های
بخشی از مسائل
آیات بعد از آن ذکر
اولاً می فرماید:
زکات، مخصوص اه
آله) در صدر احکاه

قول حضرت عیسی (علیه السلام) است که به مخاطبان خود می فرماید: خدا من را به نماز و زکات وصیت کرده است. از آیات دیگر قرآن هم این معنا استفاده می شود.^۳ آیه اولی که تلاوت کردم، می فرماید: روزه هم مثل نماز و زکات، در شمار احکامی است که مخصوص امت اسلام نیست؛ بلکه امم سابق و پیامبران گذشته هم مأمور به روزه بوده اند. این، نشان دهنده این حقیقت است که در بنای زندگی معنوی انسانها در هر زمان، همچنان که نماز لازم است و این نماز، رابطه معنوی میان انسان و خداست، و همچنان که زکات لازم است و این نکات، تزکیه مالی انسان می باشد، روزه هم واجب و ضروری است و این یکی از پایه های اصلی تکامل انسان و تعالی معنوی اوست؛ و الا در طول زمان و با تغییر ادیان مختلف، این خط، ثابت و مستمر نمی ماند.

البته روزه، در ادیان مختلف و زمانهای گوناگون و به شکلهای دیگر وجود دارد؛ اما گرسنگی کشیدن و اندرون را از طعام خالی داشتن و لب و زبان و دهان را در ساعات معینی بر روی تمتعات جسمانی بستن، خصوصیتی است که در روزه ادیان مختلف وجود دارد. پس، روزه يك ركن اساسی در تعالی معنوی و تکامل روحی و هدایت و تربیت انسانی است.^۴

عبادت شدن خواب و تنفس روزه دار
روزه فقط این نیست که انسان نخورد و نیاشامد. این نخوردن و نیاشامیدن، باید از روی نیت باشد، و الا اگر شما يك روز به خاطر گرفتاری و یا اشتغال به کار، دوازده ساعت، پانزده ساعت فرصت نکنید چیزی بخورید، هیچ ثوابی به شما نخواهند داد. اما همین امساك را وقتی با نیت انجام دادید - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَوَى فَعَمِلَ»^۵ نیت کند و به دنبال آن، عمل انجام دهد - این همان گوهر درخشانی می شود که به شما ارزش می بخشد و روحان را قیمتی می کند. شرط روزه، نیت است. نیت یعنی چه؟ یعنی این عمل را، این حرکت را، این امساك و تمرین را، جهت دادن برای خدا، در راه خدا، به خاطر انجام دستور الهی. این است که به هر کاری ارزش می بخشد. لذا در دعای شب اول ماه مبارک می خوانید که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَوَى فَعَمِلَ وَلَا

۱. «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.» (بقره/۱۸۳)

۲. «و مرا - هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.» (مریم/۳۱)
۳. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ «و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما -جز عده کمی- سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.» (بقره/۸۳)
۴. «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ «خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: "من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسن بدهید [= در راه او، به نیازمندان کمک کنید]، گناهان شما را می پوشانم [= می بخشم]؛ و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است.» (مائده/۱۲)

۴. بیانات معظم له در تاریخ: ۱۳۶۹/۰۱/۱۰.

۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البيت)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۴۴۴.

تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَّيَ فَكَسِيلٍ»^۱. کسالت، بی رغبتی و بی نشاطی برای کار - چه کار معنوی و چه کار مادی - شقاوت است.

روزه، یکی از بهترین کارهاست. با این که به ظاهر اقدام نکردن است؛ اما در باطن اقدام است، عمل است، کار مثبت است. چون شما نیت این کار را دارید؛ لذا از هنگامی که وارد صحنه روزه داری می شوید - یعنی از بعد از لحظه طلوع فجر - تا آخر روز به طور دائم به خاطر این نیت، در حال عبادتید. اگر هم بخوابید، عبادت می کنید. همین طور راه بروید، عبادت می کنید. این که از قول نبی اکرم علیه و علی آله الصلوة والسلام نقل شده است که فرمود: «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تَوَكُّبٌ فِيهِ عِبَادَةٌ»^۲؛ خوابیدن و نفس کشیدن شما عبادت است، خواب چطور عبادت می شود؟ نفس کشیدن چطور «سبحان الله» گفتن می شود؟ این به خاطر آن است که شما بی کار هم که باشید، هیچ اقدامی هم که نکنید، چون با این نیت وارد این وادی شده اید، یکسره در حال عبادتید.

در روایت دیگر می فرماید: «نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَ صَمْتُهُ تَسْبِيحٌ»^۳؛ سکوت هم که می کنید، مثل این است که «سبحان الله» می گوید. و «وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ»^۴؛ عمل شما مقبول، و دعایان مستجاب است. سکوت شما عبادت است، نفس کشیدن شما عبادت است، خوابیدن شما عبادت است. چرا؟ چون شما این امساك و این دست کشیدن از بخشی از لذات جسمانی را، برای خدا در يك مدّت سی روزه - ماه رمضان - تجربه می کنید.^۵

تقوا هدف مهم ماه رمضان همه را و خود را به رعایت تقوای الهی، مراقب خدا بودن، مراقب رفتار خود و گفتار خود در برابر خدا و مراقب خارراه ها، لغزشگاه ها و جاهایی که نفس انسان قدرت آن را ندارد که با استقامت و با عدم تزلزل، به راحتی آن راه را بپیماید، توصیه می کنم. انسان باید در زندگی فردی و اجتماعی، مراقب وسایلی که خدای متعال برای عبور از این لغزشگاه ها قرار داده است، باشد. وسیله ای قرار داده است که انسان بتواند خود را حفظ و به مقصد نزدیک کند و از امکاناتی که برای رسیدن به سرمنزل مقصود، در اختیار مؤمنین گذاشته است، بهره برداری کند. مراقب این امور بودن، تقواست و همان طور که بارها شنیده اید، یکی از هدفهای مهم روزمره ماه رمضان این است که ما تقوا پیدا کنیم؛ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۶. و بنده وقتی اعمالی را که در ماه رمضان، از سوی شارع مقدس مورد اهتمام است، ملاحظه می کنم - یعنی روزه ماه رمضان، تلاوت قرآن مجید، خواندن دعاهای مأثور و توسلّاتی که به ذیل عنایات حضرت باری تعالی وجود دارد - می بینم در میان این چهار عنصر بسیار مهم که روزه ماه رمضان، واجب هم هست، آنچه برای ما خیلی اهمیت دارد، استغفار است؛ طلب مغفرت، طلب گذشت از سوی پروردگار عالم نسبت به آنچه از روی قصور، از روی جهالت و خدای نکرده از روی تقصیر، از ما سر زده است.^۷

۱. همان.

۲. أمالی، شیخ صدوق، انتشارات علمی، بیروت، چاپ پنجم، 1400ق، ص93.

۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، 1413ق، ج2، ص76.

۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، نشر دارالشریفة الرضی للناشر، قم، چاپ دوم، 1406ق، ص51.

۵. سخنان معظم له در تاریخ: 1376/10/12.

۶. «تا پرهیزکار شوید».

این آیه در چند جای قرآن کریم ذکر شده است:

• يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزکار شوید.» (بقره/21)

• وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات و دستوره‌های خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزکار شوید!» (بقره/63)

• وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.» (بقره/179)

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.» (بقره/183)

• وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.» (انعام/153)

• وَإِذْ تَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • «و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می‌آید؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم): آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و حدیث) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید)، تا پرهیزکار شوید!» (اعراف/171)

۷. سخنان معظم له در تاریخ: 1376/10/26.

یقین، بالاترین دستاورد روزه داری

مرحله سوم از روزه داری، پرهیز از هرچیزی است که ذهن و ضمیر انسان را از یاد خدا غافل کند. این، آن مرحله بالای روزه داری است که در حدیث آن طور که وارد شده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت پروردگار (جلت عظمته) عرض می کند: «يَا رَبِّ وَ مَا مِيرَاثُ الصَّوْمِ؟» دستاورد روزه چیست؟ ذات اقدس ربوبی فرمود: «الصَّوْمُ يُورِثُ الْحِكْمَةَ وَ الْحِكْمَةُ تُورِثُ الْمَعْرِفَةَ وَ الْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ- فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لَا يُبَالِي كَيْفَ أَصْبَحَ يَعْسِرُ أَمْ يَسُسُّ!»؛ روزه سرچشمه های حکمت را در دل می جوشاند. وقتی که حکمت بر دل حاکم شد، آن معرفت نورانی و روشن به وجود می آید. معرفت که به وجود آمد، همان یقینی به وجود می آید که حضرت ابراهیم از خدای متعال آن را می خواست و در دعاهاى این ماه مرتب درخواست شده است. وقتی کسی دارای یقین بود، همه دشواریهای زندگی بر او آسان می شود و انسان شکست ناپذیر از حوادث می گردد. ببینید چقدر اهمیت دارد! این انسانی که می خواهد در مدت سالهای عمر خود، يك راه تعالی و تکامل را بپیماید، در مقابل مشکلات و حوادث زندگی و موانع راه، شکست ناپذیر می شود. یقین، چنین حالتی به انسان می دهد. اینها ناشی از روزه است. وقتی که روزه یاد خدا را در دل زنده کرد و فروغ معرفت خدا را در دل به وجود آورد و دل را روشن نمود، اینها به دنبالش می آید. هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، به روزه برای این مرحله مضر است. خوشا به حال کسانی که می توانند خود را به این مرحله برسانند. البته ما باید آرزو کنیم و از خدا بخواهیم و همت کنیم که خودمان را به این مرحله برسانیم.^۲

روزه، مظهر صبر در مقابل گناه

برای این که از فضای ماه مبارك بهره مند شویم، این حدیث را عرض می کنم و اندکی درباره آن صحبت می کنم. حدیث صحیح معتبر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این است: «الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۳ روزه، سپر آتش است. از طرق اهل سنت هم همین مضمون با الفاظ مختلف نقل شده است؛ از جمله این لفظ: «الصَّيَامُ جَنَّةُ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَقِي أَحَدَكُمْ سِلَاحُهُ فِي الدُّنْيَا»^۴؛ همچنان که شما در دنیا با سلاح و وسیله دفاعی خودتان از خود دفاع می کنید، در آخرت هم به وسیله روزه از خودتان در مقابل تعرض آتش دوزخ دفاع می کنید.

خصوصیت روزه چیست که تعبیر «جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» درباره آن بیان شده است؟ خصوصیت روزه عبارت است از کف نفس. روزه، مظهر کف نفس است؛ «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»^۵. مظهر صبر در مقابل گناه و غلبه مشتهیات، روزه است. لذا در روایات، ذیل آیه شریفه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ صَبْرًا»^۶ را به روزه تعبیر کرده اند. روزه، مظهر گذشت از خواسته هاست. اگرچه زمان روزه محدود است - چند ساعت در روز، آن هم چند روز در سال - لیکن به صورت نمادین، يك حرکت اساسی برای انسان است.

چرا؟ چون هواهای نفسانی و هوسها و مشتهیات و خواسته های نفس، همان مسیری است که انسان را به گناه می رساند. این طور نیست که مشتهیات نفسانی با گناه ملازم و از یکدیگر اجتناب ناپذیر باشند؛ نه، بعضی از مشتهیات نفسانی هم حلال است. اما این که انسان دهنه نفس را بردارد، نفس خود را بی مهار و بی دهنه رها کند و اسیر مشتهیات آن بشود، همان چیزی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه فرمودند: «حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا»^۷؛ او را روی اسب سرکشی انداخته اند که دهنه آن دست این شخص نیست و اسب ب

۱. إرشاد القلوب الى الصواب، دلمی، نشر شریف رضی، قم، چاپ اول، 1412ق، ج1، ص203.

۲. سخنان معظم له در تاریخ: 1378/09/26.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403ق، ج65، ص333.

۴. الخصال، شیخ صدوق، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، 1362ش، ص45.

۵. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد.»

(نازعات/40)

۶. بقره/45.

۷. «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ قَالَ يَغْنَى الصَّبْرُ الصَّوْمَ» معصوم* در مورد سخن خدای عزوجل که فرموده است از صبر و نماز کمک بگیرید فرمود: منظور از صبر، روزه است.» من لایحضره الفقیه، ج2، ص76.

۸. نهج البلاغه، خطبه 16؛ از خطبه های آن حضرت هنگامی که در مدینه با او بیعت شد: «ذَمَّتِي بِمَا أَقُولُ زَهْنَةً وَ أَنَا بِه زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ النَّفْسُ عَنِ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ . وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُغَنَّ بَلِيَّتَهُ وَ لَتُعْرَبَنَّ غَرْبَلَهُ وَ لَتَسَاطِرُ سَوَاطِرِ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْفَيْنَ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْعًا وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ سَمِعَهُ وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبًا وَ لَقَدْ تَبَيَّنَ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَابَا جَلَّ شَمْسُ حَمَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خَلَعَتْ لِحْمَهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ النَّفْسُ مَطَايَا دَلَّلَ حَمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أَعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ فَلَيْنٌ أَمْرُ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ وَ لَيْنٌ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرَبِّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءًا فَأَقْبَلَ . وَ مِنْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ وَ فِيهَا يَقْسِمُ النَّاسِي إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ شَعَلٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَمَامَهُ سَاعٌ سَرِيعٌ نَجَا وَ طَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا وَ مَقْصُرٌ فِي النَّارِ هَوَى الْيَمِينِ وَ الشِّمَالِ مُضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهِ أَتَافِي الْكِتَابِ وَ أَتَارُ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنَعْدُ السُّرَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ هَلَكٌ مِنَ ادَّعَى وَ حَابٌ مِنَ انْتَرَى مِنَ أَيْدِي صَفْحَتِهِ لِلْحَقِّ هَلَكٌ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَا يَعْرِفُ قُدْرَةَ لَا يَهْلِكُ عَلَى النَّفْسِ سِنْخٌ أَصْلِي وَ لَا يَطْمَأ عَلَيْهِمْ زَرْعٌ قَوْمٍ فَاسْتَبْرَأُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَ اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ التَّوْبَةُ مِنْ زَوَانِكُمْ وَ لَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا

سرکش هم او را می برد به پرتگاه پرتاب می کند. هوای نفسانی انسان را به سمت گناهان می کشد.^۱

رَبُّهُ وَ لَا يَلْمُ لَاتِمَّ إِلَّا تَفْسَهُ؛ عهده ام در گرو درستی سختم قرار دارد، و نسبت به آن ضامن و پای بندم . کسی که عبرت‌های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند تقوا او را از در افتادن در اشتباهات مانع گردد . هشیار باشید که روزگار آزمایش به همان شکل خود در روز بعثت پیامبر* به شما باز گشته . به خدایی که او را به حق فرستاد هر آینه همه درهم ریخته می شوید، و هر آینه غریبال می‌گردید، و همچون محتوای دیگ جوشان درهم و برهم گشته تا آنجا که ذلیل شما گرامی و بالا نشینتان پست شود . واپس مانده‌ها که کوتاهی کردند پیش افتند، و پیش افتاده‌های گذشته پس مانند. به خدا قسم سخنی را مخفی ننموده، و دروغی بر زبان نیاورده ام، و به این اوضاع و چنین زمانی آگاهیم داده اند. گناه و تقوا بدانید خطاها اسبان سرکشند که افسار گسیخته سواره‌های خود را به پیش می‌برند تا به جهنم وارد کنند. آگاه باشید که تقوا مرکب‌های راهوار است که مهارشان به دست سواره‌های آنها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می‌نمایند. این وضع حق و باطل است، که هر يك را خریداری است، اگر باطل بسیار باشد از گذشته چنین بوده، و اگر حق اندک باشد زیاد شدنش را امید هست . هر آینه کم است جبرانی که از دست رفته به جای اصلی خود برگردد. می‌گویم: در این سخن کوتاه جایگاهی از زیبایی است که از هر گونه توصیف بیرون است، بهره‌ای که از شگفتی در این کلام به انسان می‌رسد بیش از درک حقایقی است که در آن وجود دارد . در این سخن علاوه بر آنچه گفتیم اضافاتی از فصاحت هست که زبان از بیان عاجز، و اندیشه از رسیدن به ژرفایش ناتوان است . این گفتار مرا نمی‌فهمد مگر کسی که عمرش را در صنعت فصاحت صرف کرده، و اندیشه‌اش به ریشه‌های آن نفوذ کرده باشد، «و جز دانایان احدی قدرت تعقل این کلام را ندارد» و از همین خطبه است اقسام مردمان کسی که بهشت و دوزخ را پیش رو دارد آسوده نیست . کوشنده با شتاب نجات یافت، و جوینده کند رو را امید هست، و مقصر در آتش سرنگون است. راست و چپ گمراهی است، و راه میانه جاده اصلی است، کتاب ماندگار الهی و آثار نبوت بر این راه است، و گذرگاه سنت از این راه است، و بازگشت کار همه به این جایگاه است . مدعی به ناحق هلاک شد، و دروغ باف زبان دید . آن که در برابر حق بایستد به هلاکت رسد. و در جهالت انسان همین بس که اندازه خود را نشناسد . ریشه‌ای که بر تقوا روییده نابود نگردد، و زراعت قومی که آب تقوا خورده تشنه نشود. پس (برای دوری از فتنه) در خانه‌ها بمانید، و امور بین خود را اصلاح کنید، توبه پیش روی شماست. نباید هیچ ستایشگری جز خدا را بستانید، و هیچ ملامتگری جز خود را ملامت نماید .»

۱. سخنان معظم له در تاریخ: 1383/08/06.



یاد امام زمان (عج)
حضرت آیت الله ص
اظهار داشتند: اه
سعادت است. ای
مورد اهتمام بوده
منتظر موعود بوده
در این باب آمده ان
حضرت آیت الله ص
اند، مثلاً تاریخ «ر
مدعیان مهدویت.
معظم له با تأکید
باشد، بیان داشتند
فرمودند «در منبر
نکنند».

حضرت آیت الله صافی در ادامه با اشاره به ناهنجاریهای جامعه و گسترش بد اخلاقیها، تأکید کردند: اگر فرهنگ مهدویت در جامعه رواج یابد، بد اخلاقیها و مشکلات برطرف می گردد. این مرجع تقلید با بیان این که اگر امروز صداقت و راستی جای خود را به دروغ و تظاهر به فسق و فجور داده است، به خاطر دوری از فرهنگ مهدوی و اسلامی است، تأکید کردند: همه باید دست به دست هم دهیم و جهان را آماده ظهور آن حضرت کنیم. ایشان در پایان با تقدیر از دست اندرکاران ترویج فرهنگ مهدویت، تأکید کردند: افتخاری بهتر از خدمت به امام عصر (عج) و ترویج فرهنگ مهدویت نیست.^۱ خدمت به مردم سرلوحه برنامه های رییس جمهور منتخب باشد آیت الله سید هاشم حسینی بوشهری مدیر حوزه های علمیه با تبریک حضور گسترده ملت ایران در انتخابات ریاست جمهوری اظهار داشت: حضور ملت رشید ایران در این آزمون بزرگ، نشانه شورش و شعور ملتی است که با بصیرت و بینش و آگاهی لازم، عرصه داخلی و بین المللی را به خوبی تشخیص می دهند و به هنگام در صحنه حضور می یابند و تصمیم می گیرند. ایشان در ادامه افزود: در شرایطی که تمامی تریبونهای تبلیغاتی دنیا علیه ملت و انقلاب اسلامی بسیج شده بودند ملت سرافراز ایران با دعوت رهبر معظّم انقلاّب که امسال را سال «حماسه سیاسی و حماسه اقتصادی» نامیدند، با حضوری اعجاب آور، به صحنه آمدند و باعث شگفتی جهانیان شدند. عضو خبرگان رهبری، شکل گیری این حماسه را بر اساس اعتقاد دینی مردم دانست و گفت: مردم بر اساس اعتقادی که به کشور و آرمانهای انقلاب و بیعتی که با امام و شهیدان و رهبر انقلاب داشتند، به صحنه آمدند و دین خود را ادا کردند. مدیر حوزه های علمیه، ملت ایران و مقام معظم رهبری را پیروز واقعی این انتخابات عنوان کرد و با تأکید بر این که خدمت گزاری به مردم و پایبندی به وعده ها، باید سرلوحه کارهای منتخب مردم باشد، ابراز امیدواری کرد، رئیس جمهور منتخب بتواند با تلاشها و خدمات خود، موجب رضایت خداوند و خشنودی ملت ایران شود.^۲ شگفتی آفرینی با بودجه های اندک حجت الاسلام والمسلمین نبوی معاون تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه های علمیه در اجلاس هیئت کمیسیونهای تخصصی حوزه های علمیه سراسر کشور، با ارائه گزارشی از عملکرد معاونت تبلیغ حوزه های علمیه، اظهار داشت: هم اکنون در بحث هجرت بلند مدت حدود 3200 نفر مبلغ در سطح کشور علی رغم وجود مشکلات فراوان و کمبود اعتبارات فرهنگی مشغول فعالیت بدون چشم داشت هستند. ایشان با اشاره به برخی از تحولات فرهنگی کشور در سایه فعالیت مبلغان، گفت: به عنوان مثال ما دو سال است که در جشنواره فیلم فجر شرکت داریم که در همین دو سال تحولات جدی در

۱. پایگاه اطلاع رسانی افق حوزه، شماره خبر: 322248.
۲. پایگاه اطلاع رسانی افق حوزه، شماره خبر: 322244.

جشنواره به وجود آمده، که اگر حوزه بخواهد جایگاه و دیدگاه های خود در عرصه هنر هفتم را به صورت کاملاً جدی به دست آورد، نیازمند افراد بسیاری جهت فعالیت در این زمینه است، اما با همین تعداد نیروی اندک کارهای بزرگی به ثمر نشسته است. معاون تبلیغ حوزه های علمیه سراسر کشور با انتقاد از وضعیت بودجه های فرهنگی کشور، ادامه داد: امروز خدمات حوزه برای بسیاری از افراد مغفول مانده است، زیرا حوزه در این مدت توانسته علی رغم کمبود بودجه لازم اقدامات شگرفی را انجام دهد که اگر بدانیم گروه ها و فرقه های دیگر در این کشور چه هزینه ها و کارهایی را انجام می دهند به اهمیت مسئله پی خواهیم برد.

ایشان ضمن دعوت از مسئولان و مردم برای یاری دولت جدید، تأکید کرد: امروز همه باید از رأی مردم با ایجاد همدلی حراست کرده و کشور را در مسیر پیشرفت جلو ببرند و از ایجاد تفرقه بپرهیزند که تفرقه هدف دشمنان است.

حجت الاسلام والمسلمین نبوی در خصوص وظایف مبلغان و روحانیون در تبیین دموکراسی دینی، گفت: ریشه های نظام را باید تقویت کنیم و این استراتژی تبلیغی ماست. باید به مردم تبیین شود که پشتوانه این دموکراسی ولایت فقیه است و همه باید در حفظ آن بکوشیم؛ مردم ایران دوست دار ولایت و رهبرند؛ اگر ناراحتی است به خاطر این تورم و نوسانات قیمت هاست و به اصل نظام ربطی ندارد و واقعاً اگر پای ارزشهای دینی پیش بیاید، مردم با دل و جان از کیان اسلامی دفاع می کنند.^۱

پیام به یک همایش در واتیکان

همایش بین الادیانی «عدالت، همبستگی و توسعه از منظر سه دین بزرگ توحیدی» در حالی در سالن همایش انجمن بین المللی کاریتاس بین الملل واتیکان برگزار شد که دو مرجع تقلید شیعی به آن پیام دادند.

* پیام حضرت آیت الله مکارم شیرازی

حضرت آیت الله مکارم شیرازی در پیام خود به این همایش ابراز داشتند: گفتگوی بین اسلام و مسیحیت به ویژه در مسایل مبتلا به جهان امروز چون صلح عدالت توسعه معنویت در جهان معاصر و... همواره بسیار ثمربخش و مفید بوده است. با صراحت عرض می کنم اسلام همواره مدافع گفتگوی منطقی و جدال حسن بوده و آن را راه صحیح حل مشکلات می شمرد.

ایشان در ادامه افزودند: نکته شایان توجه این است که از نظر اسلام نباید عدالت فدای توسعه شود چون هدف از بعثت پیامبران خدا تحقق عدالت بوده است. در قرآن و نهج البلاغه متون بلندی در اهمیت و ضرورت عدالت ورزی حاکمان نیز وجود دارد تا آنجا که قیام علیه ظلم واجب و سکوت در برابر آن حرام شمرده شده است. مناسفانه در جامعه بین الملل کنونی ظلمهای بسیاری بر ضد ملت‌های مختلف روا می گردد که انتظار است رهبران ادیان ابراهیمی واکنش جدی تری در برابر آن نشان دهند تا اگر به کلی ریشه کن نشود لاف‌ل تقلیل پیدا کند این وظیفه الهی و انسانی همه ماست. از جمله این ظلمها، وضع تحریمهای اقتصادی علیه ملت‌های مختلف با انگیزه های سیاسی و امنیتی که افراد بی گناه و بی دفاعی در آتش آن می سوزند. مثلاً این چه ظلمی است که در اثر صدور قطع نامه‌های تحریمی بر ضد ایران باید بیماران ما در بیمارستانها از دسترسی به داروهای خاص محروم گردند و جان کودکان بیمار و بزرگسالان به خطر بیفتد و مبادلات تجاری و اقتصادی کشور با تنگنا روبرو شود که فشار آن به قشر ضعیف جامعه ما وارد می شود آیا این رفتار عادلانه است؟

* پیام حضرت آیت الله جوادی آملی

حضرت آیت الله جوادی آملی در پیام خود به این همایش تأکید کردند: انسان گاهی در مسائل اخلاقی به جای خدامحوری، خودمحور می شود؛ گاهی در مسائل فرهنگی به جای وحی مداری، هوامدار می شود؛ گاهی هم در مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن به جای اینکه دین‌مدار باشد هوس محور می شود. انبیای ابراهیمی (علیهم آلافا التحیه و الثناء) این پیام را آوردند که انسان همانند موجودات دیگر هویتش بسته به اراده ذات اقدس الهی است کمال و سعادتش در عمل به دستورهایی و حیانی است.

ایشان در ادامه این پیام افزودند: اگر علم باشد و دین و عقل نباشد یا جنگ جهانی اول را به همراه دارد یا جنگ جهانی دوم را؛ در این دو جنگ در کمتر از یک قرن بیش از هشتاد میلیون انسان را کشتند در اثر جهل، در اثر بی‌عقلی، در اثر بی‌دینی! بنابراین به آقایان غربی‌ها باید گفت

«این تذهبون» کجا می‌روید؟! اگر علم دارید باید با دین همراه باشد که نه جنگ جهانی اول را نه جنگ جهانی دوم را نه این تحریمهای اقتصادی را دامن بزنید اگر انسان هستید باید بدانید مرگ، پوسیدن نیست مرگ از پوست به در آمدن است انسان، رهگذری است که سفر ابد را در پیش دارد بنابراین به خود اجازه ندهد که اکثر بودجه گره زمین صرف آدم گشتی بشود و اقل این بودجه در دست گروه خاصی که هر که را خواستند محروم کنند هر که را خواستند متنعم، این همه کارخانه‌های اسلحه‌سازی که شبانه روز کار می‌کنند این همه خطرهایی را که دیدیم و در پیش هست و - خدای ناکرده - بخشی هم گذشت همه یعنی صرف کردن اکثری بودجه گره زمین برای آدم‌کشی، سرش آن است که علم هست و دین نیست علم هست و عقلانیت دینی نیست.

جزئیات طرح «پایان خدمت» طلاب اعلام شد

به گزارش خبرگزاری حوزه، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه کشور در راستای اجرای مصوبه شماره 58 شورای عالی حوزه مبنی بر بهره‌مندی طلاب از طرح «پایان خدمت دوره ضرورت» در ازای انجام ماموریت‌های فرهنگی، تبلیغی و تدریسی، با همکاری ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، امکان استفاده طلاب سراسر کشور از این طرح را فراهم آورد.

شرایط شرکت در طرح

بر اساس اعلام اداره مشمولین معاونت امور طلاب و دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه، طلاب مقاضی شرکت در این طرح می‌بایست دارای اتمام سطح یک (کتبی و شفاهی)، کد فعال در مرکز مدیریت حوزه و نیز برخورداری از تواناییهای لازم برای انجام ماموریت‌های محوله باشند. همچنین طلاب شرکت‌کننده در طرح «پایان خدمت» از مزایایی چون حقوق و مزایا از سوی سازمان به کار گیرنده بر اساس ضوابط ستاد کل نیروهای مسلح، عدم نیاز به انصراف از حوزه، پرداخت شهریه طبق نظر مراجع عظام تقلید، استفاده از مرخصی استحقاقی با هماهنگی سازمان مربوطه، گذراندن طرح به صورت پیوسته و ناپیوسته (سه ماهه، شش ماهه و یکساله در صورت توافق سازمان به کار گیرنده) و... برخوردار خواهند شد.

بر پایه این گزارش، تعداد 28 سازمان، نهاد و مرکز و موسسه مجاز به گزینش طلاب متقاضی شرکت در این طرح می‌باشند که از آن جمله می‌توان به مدیریت‌های استانی حوزه، معاونت‌های ستادی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، بخش طرح هجرت معاونت تبلیغ حوزه، نمایندگی‌های استانی مرکز خدمات حوزه‌های علمیه، سازمان اوقاف و امور خیریه، دفاتر نمایندگی امور اهل سنت، دادستانی ویژه روحانیت، نمایندگی ولی فقیه در سپاه، موسسه آینده روشن (مهدویت)، دفتر تبلیغات اسلامی، شورای سیاستگذاری ائمه جمعه، نمایندگی ولی فقیه در ج‌هاد کشاورزی، مسجد مقدس جمکران و... اشاره کرد.

همچنین سازمان تبلیغات اسلامی، عقیدتی سیاسی‌های ستاد کل نیروهای مسلح، ناجا، آجا و وزارت دفاع، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ستادهای اقامه نماز و احیای زکات، مرکز جذب و گزینش قوه قضائیه، موسسه فرهنگی اسراء و موسسه روایت سیره شهدا از دیگر مراکز و مؤسسات مجاز به جذب طلاب مقاضی شرکت در طرح «پایان خدمت» می‌باشند.



قرآن در آئینه احکام
سید جعفر ربّانی
فقه‌ها در مورد قرآن
مسائلی یادآور م
2 مسئله اول: ثواب
در فرهنگ فقه ش
زیادی برای تلاوت
مکه مکرمه؛ زیرا ت
است. پیامبر اکرم
مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ
آیه ای از قرآن تلا
مرحوم کلینی (م
ثواب قراءه القرآن»
مسئله دوم: احکا
حکم قرائت قرآن
الف) قرائت واجب

سید جعفر ربّانی

1. در نمازها که نمازگزار باید در رکعت اول و دوم حمد و سوره بخواند این حمد و سوره بخشی از قرآن است؛ اگرچه در نماز جماعت، امام جماعت عهده دار قرائت آنها می شود؛
 2. چنانچه شخصی نذر کند یا با خداوند عهد ببندد یا قسم بخورد که قرآن تلاوت کند، موظف است به نذر یا عهد یا قسم خود عمل نماید؛
 3. کسی که برای تلاوت قرآن اجیر شده است، باید طبق قرار منعقد شده عمل نماید؛
 4. خطیب جمعه در هر یک از دو خطبه باید یک سوره کوچک از قرآن بخواند.^۲
- ب) قرائت حرام، و آن در موردی است که جنب یا حائض یا نفساء بخواند یکی از سوره های عزیمت^۳ را بخواند یا تفصیلی که انشاء الله بیان خواهد شد.
- ج) قرائت مستحب، و آن در غیر موارد وجوب و حرمت می باشد.
- ممکن است برای برخی این سؤال به وجود آید که صورت چهارمی نیز وجود دارد و آن قرآن خواندن مکروه است؛ زیرا فقها در برخی موارد قرآن خواندن را مکروه دانسته اند، مانند خواندن قرآن در رکوع یا سجده^۴ یا تشهد^۵ و نیز خواندن سوره توحید با یک نفس^۶ و خواندن غیر سوره های سجده دار برای جنب، حائض و نفساء که بیش از هفت آیه (در غیر سور عزائم)^۷ مکروه است.
- پاسخ این است که کراهت در عبادات و در اینجا به معنی «اقلیت ثواب» است، نه اینکه مانند مکروهات دیگر باشد که ترک آن بهتر است. بنابراین، در غیر مورد واجب و حرام، تلاوت قرآن مستحب است، گرچه در برخی از موارد، ثواب آن کم تر می باشد.^۸
- 2 مسئله سوم: قرآن و طهارت
- در زمینه ارتباط قرآن و طهارت باید به نکاتی توجه نمود:
- الف) «حدث» عبارت است از عدم طهارت و آن شش قسم است:
1. جنابت؛
 2. حیض؛

۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حرّ عاملی (م 1104ق)، مؤسسه آل البیت، 1409ق، ج 10، ص 313.

۲. کافی، شیخ کلینی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1407ق، ج 2، ص 611.

۳. تحریر الوسیلة، امام خمینی، مؤسسه دار العلم، ج 1، ص 164.

۴. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، شهید اول (محمد بن مکی عاملی، ش 786ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1417ق، ج 1، ص 187.

۵. سوره های نجم، فصلت، سجده و علق.

۶. العروة الوثقی المحشی، سید محمد کاظم بن عبد العظیم طباطبایی یزدی (م 1337ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1419ق، ج 2، ص 533.

۷. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، م 726ق)، مجمع البحوث الإسلامیة، 1412ق، ج 2، ص 219.

۸. توضیح المسائل محشی، امام خمینی!، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1424ق، ج 1، ص 560.

۹. ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، سید علی بن محمد بن ابی معاذ طباطبایی (م 1231ق)، مؤسسه آل البیت، 1418ق، ج 1، ص 226.

۱۰. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (م 1186ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1405ق، ج 2، ص 418.

3. نفاس؛

4. مس میّتی که بدنش سرد شده و هنوز غسل داده نشده؛

5. استحاضه؛

6. نداشتن وضو؛

چهار مورد اول حدث اکبر نامیده می شود که با غسل رفع می شوند؛ اما استحاضه در صورت کثیره و متوسطه بودن حدث اکبر بوده، رفع آن نیازمند غسل و وضو است؛ ولی در صورت قلیل بودن، حدث اصغر است و فقط نیازمند وضو می باشد؛ اما مورد ششم، بدیهی است که رفع آن فقط به وضو می باشد.

چند سؤال در زمینه طهارت و قرائت قرآن مطرح می گردد:

اول: آیا محدث می تواند به خط قرآن دست بزند؟

جواب: هیچ یک از محدثهای ششگانه حق لمس خط قرآن را ندارند؛ زیرا ا عدم جواز مس کتابت مصحف شریف، وجه مشترک بین حدث اکبر و حدث اصغر می باشد.^۱

دوم: آیا مُحَدِّث (فاقد وضو و غسل) می تواند قرآن بخواند؟

جواب: سه مورد اخیر؛ یعنی مستحاضه و شخص بی وضو (محدث به اصغر) و نیز کسی که مس بدن میّت نموده، می توانند تمام قرآن را بخوانند؛ حتی سوره و آیه سجده دار را، البته پس از خواندن آیه سجده، سجده تلاوت واجب می شود، و در سجده تلاوت، طهارت از حدث اکبر و اصغر شرط نیست.^۲

اما شخص جنب و حائض و نفساء تمام قرآن را می توانند بخوانند، به استثنای سوره هایی که مشتمل بر آیه سجده واجب می باشند که از آنها به «سُورِ عَزَائِم» تعبیر می شود. تذکر این نکته لازم است که طبق دیدگاه برخی از فقها فقط آیه سجده خوانده نشود؛ ولی برخی دیگر قائلند هیچ یک از آیات سور عزائم نباید خوانده شود؛ حتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن. بر طبق این نظریه، جنب، حائض و نفساء این قسمت از دعای کمیل را نیز نباید بخوانند: «أَفْمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ»^۳؛ زیرا از آیات سور عزائم می باشد.

بنابراین، جنب، حائض و نفساء می توانند قرآن بخوانند؛ ولی باید دو نکته را مراعات نمایند: یکی اینکه هیچ عضوی از بدن آنان به خط قرآن نرسد و دیگر آنکه آیات سور عزائم را تلاوت نکنند.

سوم: آیا فرد غیر مکلف (اعم از کودک، مست و دیوانه) می تواند با حالت حدث، عضوی از بدن را به خط قرآن برساند؟ و آیا منع کردن او را از این عمل واجب است؟

جواب: جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست؛ ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آن جلوگیری کرد.^۴ بنابراین، لازم نیست والدین یا معلمین کودکان را وادار نمایند که روی نوشته های قرآنی در کتابهای درسی و غیر درسی خود مانعی مانند چسب و امثال آن قرار دهند.

سؤال چهارم: آیا تایپ و نوشتن قرآن توسط صفحه کلید رایانه و تلفن همراه نیازمند وضو است؟

جواب: خیر، احتیاجی به داشتن وضو نیست؛ زیرا دکمه های صفحه کلید و تلفن همراه نقش «قلم حروف» را دارند، نه خود حروف.

سؤال پنجم: بعضی کلمات بین قرآن و غیر قرآن مشترک هستند، مانند کلمه «قال»، حکم این کلمات چیست؟

جواب: اگر این کلمات به نیت قرآن نوشته شده باشند، مثلاً آیه ای از قرآن نوشته شده بود و سپس آن آیه حذف شده و فقط کلمه «قال» آن باقی مانده است، نباید بدون طهارت عضوی از بدن به آن برسد، و اگر به قصد غیر قرآن و به عنوان یک کلمه عربی نوشته شده باشد، رساندن عضوی از بدن بدون طهارت به آن شکال ندارد.^۵

سؤال ششم: آیا در عدم جواز مس کلمات قرآن برای محدث، بین کلمات قرآن فرقی وجود دارد؟

جواب: فرقی بین هیچ یک از کلمه های موجود در قرآن نیست؛ حتی کلمه «فرعون» و نیز تفاوتی نیست بین اینکه آن کلمات در قرآن باشد یا کتابها و جاهای دیگر.

مسئله چهارم: قسم خوردن به قرآن

۱. موسوعة الإمام الخوئي، آیت الله سید ابو القاسم موسوی خوئی (م 1413ق)، ج 7، ص 341؛ و اصول الفقه، محمدرضا مظفر (1322-1384)، انتشارات اسماعیلیان، قم، ج 2، ص 325.

۲. تحریر الوسيلة، امام خمینی، ج 1، ص 178.

۳. سجده / 18.

۴. توضیح المسائل محشی، امام خمینی، ج 1، ص 187.

۵. رسائل و مسائل، مولی احمد بن محمد مهدی نراقی (م 1245ق)، بی تا، ج 1، ص 32.

قسم خوردن به قرآن در دادگاه ها حکم قضایی ندارد و معتبر نیست و نیز قسم به قرآن در غیر دادگاه لازم الوفاء نمی باشد و ترک آن کفاره ندارد؛ بلکه تنها قسم به خدا است که در دادگاه معتبر بوده و در غیر دادگاه لازم الوفاء است و شکستن آن کفاره دارد.^۱ پس اینکه در محاکم قضایی و غیر قضایی برای قسم خوردن قرآن گذاشته می شود، وجهی ندارد.

مسئله پنجم: مفهوم «قرائت»
«قرائت قرآن» آن گاه محقق می شود که کلمات قرآن بر زبان جاری و فضای دهان را فرا گیرند . نشانه آن هم این است که اگر فرض کنیم تلاوت کند در مکان خلوتی قرار دارد، صدای خود را بشنود.^۲ بنابراین، تلاوت قرآن نباید از این مقدار آهسته تر باشد. در غیر این صورت «قرائت» صدق نخواهد کرد؛ بلکه یا به آن «حدیث نفس» گفته می شود و یا «مطالعه» قرآن و هیچ کدام جایگزین قرائت قرآن نیست.

از این قانون چند نتیجه گرفته می شود:
الف) شخص اجیر شده برای تلاوت قرآن باید طوری تلاوت کند که طبق ضابطه مذکور قرائت صدق کند، نه اینکه آن را به طور حدیث نفس یا مطالعه مرور نماید . در غیر این صورت اجرتی که می گیرد، حرام خواهد بود؛ زیرا اجرت را برای «قرائت» قرآن گرفته است.
ب) حکم اخفات در نماز (که در حمد و سوره نماز ظهر و عصر، و تسبیحات اربعه (یا حمد) در رکعت سوم و چهارم نمازها و همچنین سایر اذکار نماز) نیز به همین کیفیت است؛ یعنی باید کلمات نماز بر زبان و دهان جاری گردد، به طوری که اگر فرض کنیم نمازگزار در مکانی ساکت و آرام قرار دارد، حداقل خودش صدای خود را بشنود، در غیر این صورت نمازش باطل خواهد بود.^۳
ج) با نگاه به آیه سجده، بدون اینکه آن را قرائت کند، سجده واجب نمی گردد؛ بلکه در صورتی واجب می شود که آیه سجده را بخواند (طبق همان تعریفی که گذشت) یا بشنود.^۴
د) چنانچه جنب، حائض و نفساء به سوره سجده دار نگاه کنند، بدون اینکه آنها را تلاوت نمایند، اشکال ندارد.

2 مسئله ششم: ترجمه قرآن
نکته دیگر این است که ترجمه قرآن، در حکم قرآن به شمار نمی رود و احکام آن را ندارد . از این قانون نیز نکاتی به دست می آید:

الف) در حال اختیار نماز گزار باید قرآن (حمد و سوره) بخواند، نه ترجمه آن را.^۵
این تذکر لازم است که فقها در رساله های عملیه فارسی خود، ترجمه حمد و سوره و سایر ذکرهای نماز را بیان نموده اند؛ ولی این مطلب دلیل بر این نیست که جایز است نماز به زبانهای دیگر خوانده شود؛ بلکه نماز باید به زبان عربی، آن هم با مراعات مخارج حروف خوانده شود . تنها علتی که سبب شده فقها در رساله های عملیه خود، ترجمه نماز را بنویسند، این بوده که نمازگزاران ناآشنا با لغت عربی، با معانی جمله های نماز آشنا شوند و با مفاهیم آن انس گرفته، از حضور قلب بیش تری برخوردار گردند.

ب) کسی که برای تلاوت قرآن اجیر شده، باید خود قرآن را بخواند، نه ترجمه آن را، وگرنه مستحق اجرت نیست؛ زیرا اجیر کننده او را برای تلاوت خود قرآن اجیر نموده است، نه ترجمه آن.
ج) رساندن عضوی از بدن بدون طهارت (حتی حدث اکبر) به ترجمه قرآن اشکال ندارد، البته نام «خدا» به هر زبان که نوشته شده باشد، نباید عضوی از بدن بدون طهارت (از حدث اصغر و اکبر) به آن برسد.^۶

د) در صورتی سجده تلاوت آیات سجده دار، واجب می شود که انسان خود آیه سجده را بخواند یا بشنود، پس اگر ترجمه آیه خوانده یا شنیده شود، سجده واجب نیست.
ه) اگر جنب، حائض و نفساء ترجمه آیات سور عزائم را بخوانند، اشکال ندارد.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، نجم الدین جعفر بن حسن محقق حلی (م 676ق)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، 1408ق، ج 3، ص 131.

۲. العروة الوثقی المحشی، سید محمد کاظم یزدی، ج 2، ص 511.
۳. تحفة الأبرار الملتقط من آثار الأئمة الأطهار، سید محمد باقر شفتی (م 1260ق)، انتشارات کتابخانه مسجد سید، 1409ق، ج 2، ص 120؛ و توضیح المسائل محشی، امام خمینی، ج 1، ص 535.
۴. توضیح المسائل محشی، ج 1، ص 592.

۵. کشف الرموز في شرح مختصر النافع، فاضل حسن بن ابی طالب یوسفی (زنده در 672 ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1417ق، ج 1، ص 152.

۶. البته در مورد نام پیامبر* و سایر اسما مقدس چنانچه همان نام نوشته شود، نباید با حالت حدث، عضوی از بدن به آن برسد : مثل کلمه MOHAMMAD و همین طور است اگر قرآن را به همین صورت بنویسند، مثل : BESMELLAHERRAHMANERRAHIM

تذکر: از آنجا که ترجمه قرآن کریم، منتسب به این کتاب شریف می باشد، باید نسبت به ترجمه از کارهایی که موجب هتک حرمت به قرآن می شود، اجتناب نمود، گرچه آثار خود قرآن را ندارد.

2 مسئله هفتم: اجیر شدن برای تلاوت

کسانی که اجرتی به آنها داده می شود تا مثلاً یک ختم قرآن برای شخصی انجام دهند، باید به نکاتی توجه نمایند:

الف) در صورتی که شخصی از دیگری تقاضا کند که تمام یا بخشی از قرآن را تلاوت کند و در مقابل آن، اجرتی مشخص کرده باشد، این قرارداد اجاره است و باید دارای تمام شرایط اجاره باشد؛ مانند مشخص بودن اجرت، بالغ و عاقل بودن اجیر و مستأجر، ممنوع التصرف نبودن اجیر و مستأجر و بقیه شرایط اجاره.

ب) اجیر نمی تواند یک ختم قرآن را برای دو نفر انجام دهد؛ زیرا ظاهر از اجاره، انحصار است، همان گونه که یک کارگر نمی تواند در یک زمان برای دو نفر کار کند، مگر اینکه از هر دو نفر اجازه داشته باشد.

ج) طبق روایات وارد شده، چنانچه شخصی سه مرتبه سوره توحید (قل هو الله احد) را تلاوت کند، ثواب یک ختم قرآن را دارد؛ ولی اجیری که با صاحب پول قرار گذاشته قرآن ختم کند، نمی تواند به جای ختم قرآن، سه مرتبه سوره توحید را بخواند؛ بلکه باید تمام قرآن، یعنی؛ از ابتدای سوره حمد تا آخر سوره ناس «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را تلاوت نماید.

د) از آنجا که متبادر از عمل، عمل صحیح است، کسی که برای قرائت قرآن اجیر شده، باید قرآن را به طور صحیح و با رعایت مخارج حروف بخواند.

ه) اجیر باید خود را به جای منوب عنه (شخصی که از طرف او قرآن می خواند) فرض کند و ثواب تلاوت را به او اهدا نماید، نه برای خود.^۱

2 مسئله هشتم: قرآن و ملکیت

الف) شکی نیست که قرآن نیز مانند سایر اموال، ملک انسان مسلم آن قرار می گردد و احکام ملکیت بر آن مترتب می شود.^۲

ب) آیا خرید و فروش قرآن بین مسلمانها جایز است؟ فتاوی فقها در این زمینه مختلف می باشد. بیش تر فقهای قدیم بر آنند که خرید و فروش قرآن حرام است و فروشنده و خریدار در هنگام معامله باید قصد کنند که جلد یا ورق آن را معامله می کنند، نه خطوط آن را؛ چراکه قرآن کریم بزرگ تر از آن است که به قیمت درآید، آن هم به دراهم بخش دنیوی؛ ولی فقها در زمان ما خرید و فروش قرآن را جایز می دانند.

ج) در مورد فروش قرآن به کافر، برخی از فقها اشکال فرموده اند، بنابراین احتیاط در ترک آن می باشد.

د) بعد از فوت پدر، قرآنی که از او به جای مانده است، به همه ورثه نمی رسد؛ بلکه مختص پسر بزرگ تر است،^۳ گرچه آن قرآن بسیار نفیس و گران قیمت باشد.

ه) می توان مهریه همسر را قرآن یا تعلیم آن قرار داد.^۴

2 مسئله نهم: نکات واجب در مورد قرآن

در مورد قرآن، این نکات واجب است:

1. اعتقاد به مصونیت قرآن از هرگونه تحریف از واجبات اعتقادی است.
2. یاد دادن و یاد گرفتن قرآن از باب واجب کفایی است، فقها فرموده اند: «يجب تعلم القرآن و تعلیمه کفایه»^۵.
3. لازم است کسی که می خواهد خط قرآن را لمس نماید (به تفصیلی که ذکر شد) با طهارت باشد.

5. حفظ حرمت قرآن واجب است، بنابراین گذاشتن قرآن روی کفش و زمین و هر جای نامناسب که هتک قرآن به شمار رود، جایز نیست. و همین طور است قرآن را در اختیار کودکان قرار دادن، چنانچه عرفاً هتک به شمار رود.

۱. توضیح المسائل محبتی، امام خمینی، ج 1، ص 832.

۲. مصباح الفقاهة، آیت الله سید ابو القاسم الموسوی خویی، بی تا، ج 1، ص 486.

۳. توضیح المسائل محبتی، امام خمینی، ج 2، ص 748.

۴. الانتصار فی انفرادات الإمامیة، علی بن حسین الموسوی معروف به سید مرتضی (م 436 ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1415 ق، ص 291.

۵. مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، آیت الله سید عبد الاعلی سبزواری (م 1414 ق)، نشر دفتر آیت الله سبزواری، ج 7، ص 128.

6. واجب است قرآن به طور صحیح نو شسته شده و در اختیار مردم قرار گیرد و نیز مردم مکلف هستند قرآن را به طور صحیح تلاوت کنند، به همان ترتیبی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است، بنابراین، در ابتدای قرائت سوپه توبه نباید: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» گفته شود، به خلاف سوره «نمل» که دارای دو «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» می باشد. تذکر این نکته لازم است که اگر شخص روزه دار قرآن را اشتباه بخواند، دروغ به خداوند محسوب نمی شود و روزه او باطل نیست.^۱
7. هنگامی که امام جماعت مشغول خواندن حمد و سوره نمازهای جهریه (صبح، مغرب و عشاء) است و صدای او شنیده می شود، حتی به طور همهمه و نامفهوم، بر مأموم واجب است که سکوت نموده، چیزی نخواند؛^۲ اما در نمازهای اخفاتیه (ظهر و عصر) مأموم می تواند مشغول ذکر شود، مگر اینکه صدای امام را بشنود، که در این صورت بنا بر احتیاط باید ساکت بماند.
8. چنانچه قرآن نجس شود، وجوب تطهیر آن فوری است.
- 2 مسئله دهم: نکات مستحب در مورد قرآن
- فقهها در مورد قرآن مستحباتی را بیان فرموده اند که برخی از آنها بدین شرح است:
1. با وضو بودن در هنگام تلاوت قرآن: البته اگر غسل جنابت انجام دهد، نباید بعد از آن وضو بگیرد؛ زیرا وضو پس از غسل جنابت، حرام است، مگر آنچه موجب بطلان وضو می شود، انجام داده باشد.
 2. رو به قبله بودن در هنگام تلاوت قرآن.
 3. زمانی که قرآن تلاوت می شود، مستحب است انسان ساکت باشد و گوش فرا دهد: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۳.
 4. زمان شروع تلاوت قرآن، ذکر نام خدا و از شر شیطان به خدا پناه بردن. قرآن در این زمینه می فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».
 5. مستحب است در هنگام تلاوت قرآن، در معانی آیات تفکر نمود.
 6. وقتی به جمله «يَا أَيُّهَا النَّاسُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می رسید، به طور آهسته بگویند: «لَبَّيْكَ رَبَّنَا» یا بگویند: «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»^۴.
 7. وقتی تلاوت کننده قرآن، به آیات بهشت می رسد، از خداوند تقاضای بهشت نماید و زمانی که به آیات جهنم و عذاب می رسد، به خداوند پناه برد.^۵
 8. مستحب است کسی که سوره «الرحمن» را تلاوت می کند، وقتی به آیات «فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» می رسد، بگوید: «لَا يَشْفِي عَمَّا كَذَّبُوا»^۶.
 9. مستحب است قرآن با «ترتیل» خوانده شود. از امام صادق (علیه السلام) از تفسیر و معنای ترتیل سؤال شد، ایشان فرمودند: حضرت علی (علیه السلام) ترتیل را چنین معنی می نمودند: «بَيْنَهُ تَبَيَّنًا وَ لَا تَهْدَةً هَدَّ الشَّعْرَ وَ لَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَ لَكِنْ أَفْرَعُوا قُلُوبَكُمْ الْفَأَسِيَّةَ وَ لَا يَكُنْ هَمُّ أَحَدِكُمْ أَحْرَ السُّورَةِ»^۷؛ به طور شفاف قرآن بخوان، نه به سرعت مانند شعر، و نه پراکنده مانند نثر؛ بلکه دل‌های با قساوت خود را به قرآن بسپارید و به آن دل دهید، و همت شما این نباشد که سوره را (زود) به پایان برسانید.
 10. مستحب است در هنگام ختم قرآن مجید به تأسی و پیروی از امام سجاد (علیه السلام) دعای چهل و دوم «صحیفة سجادیة» را بخواند.

۱. مجمع المسائل، آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی (م 1414ق)، دار القرآن الکریم، 1409ق، ج 1، ص 266.
 ۲. صراط النجاة، آیت الله جواد بن علی تبریزی (م 1427ق)، بی تا، ج 5، ص 298.
 ۳. اعراف/ 204.
 ۴. نحل / 98.
 ۵. ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، محمد باقر بن محمد مؤمن محقق سبزواری (م 1090ق)، بی تا، ج 2، ص 278.
 ۶. همان؛ و وسائل الشیعة، ج 6، ص 69.
 ۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسن نوری (م 1320ق)، مؤسسه آل البيت، 1408ق، ج 4، ص 181.
 ۸. الکافی، ج 2، ص 614.



همراه با شاعران
گرد آورنده: احمد
رمضان، ماه عتره
رمضان، نهر عشد
ج
رمضان، ماه عتره
رمضان، امتداد ج
رمضان، چلچراغ
ماه تحکیم آشنا
ماه شب زنا
ماه اشک و خورود

ماه پالایش تن و جان است	ماه آسایش قلوب بشر
ماه تمرین کار نیکان است	ماه تسلیم در بر خالق
ماه عفو گذشت و غفران است	رمضان، چشمه عطای خدا
بهر گم گشتگان جبران است	رمضان، رهنما و راه گشا
غرفه‌ای از بهشت رضوان است	رمضان، شاخساری از طوبی
جلوه‌گاه «رحیم» و «رحمن» است	رمضان، بارگاه «بسم الله»
گاه تطهیر و راه ایمان است	ماه تحصیل دانش و تقوی
ماه اطفاء نار و نیران است	ماه اکرام عترت و قرآن
روز پرفیض نیمه آن است	عید مسعود زاد روز حسن
تا به فجرش که نور باران است	شب قدرش، سلام بر مهدی
مشرق ماهتاب قرآن است	مغرب آفتاب عمر علی
بر سر سفره تو مهمان است	در چنین مه که انس و جن یا رب
ای که نامت شفا و درمان است	نظری سوی دردمندان کن
سائل خسته دل فراوان است	بار الها به درگه کرم
بس که پر لاله خاک ایران است	کشور ما بهشت زهرا شد
جشن پیروزی شهیدان است	ای خدا آرزوی این امت

وای بر حال آن کسی که (حسان)

محمد حسین بهجتی

روی زردی از طرب گ لغام کن

رو به یزدان، پشت بر اصنام کن

رزمها با نفس خون آشام کن

وقف کن، پس دعوی اسلام کن

پیروی زین پیر خوش فرجام کن

بینوایان را چو او اطعام کن

عهد الفت تازه با ارحام کن

استمالت از دل اقوام کن

ور نداری از شقایق وام کن

پاکتر دل را ز سیم خام کن

خون دل را باده این جام کن

خاص خواهی شد، کرم را عام کن

هم بده افطار و هم اکرام کن

تا تو را باشد توان اطعام کن

راه قرب خود به ما الهام کن

لطف خود در حق ما اتمام کن

عطر قرب دوست استشمام کن

احمد باقریان

به بزم خدا بنده مهمان بین

به زنجیر و غل پای شیطان بین

در آن لطف یزدان فراوان بین

بیا رحمت حق نمایان بین

ماه رحمت

لطف حق را جوی، دل آرام کن

ماه، ماه رحمت و ماه خداست

فصل، فصل جنگ مردان با هواست

مال و جان بر خدمت خلق خدا

از سخاوت شد خلیل حق، خلیل

داری از ملت ز ابر اهیم پاک

فصل، فصل انس و صلح و آشتی

است

صیقل آئینه احباب باش

کم نئی از لا له، داد دل بیار

با زلال گریه گرد از دل بشوی

چشم را آئینه بندان کن ز اشک

فصل، فصل جود بر خلق خداست

روزه داران را نشان بر خوان لطف

نیست چون اطعام مؤمن طاعتی

موسم وصل است، یارب هر سحر

لذت راز و نیاز از ما مگیر

ای «شفق» هر شب ز انفاس

سحر

ماه قرآن

عزیزم ! بیا ماه قرآن بین

بیا جان م ن ان درین ماه پاک

بین عید زیبای یاران دوست

بیا محفل انس قرآن نگر

بیا ماه ترك گناهان ببین	اي	بكن از گناه و ستم توبه
بیا ماه زیبای قرآن ببین		بشو ملتجي بر عنایات حق
حسن آن کریم امامان ببین		بُودَ نیمه ماه پاك صيام
به چ شن و طرب خیل یاران ببین		در این روز نیکو بود مولدش
تو ویرانه ز آن کاخ سلطان ببین		ز صلح حکیمانة مجتبی
در این ماه خاموش نیران ببین		بیا ملتجي شو به درگاه حق
بیا عید احباب یزدان ببین		به فرمودة نيك زين العباد
در آن سود و نفع فراوان ببین		بُودَ ماه قرآن نماز و دعا
فراوان در آن لطف رحمان ببین		ز نهج البلاغه بیاموز درس
کرمها و الطاف یزدان ببین		بیا جان من زين کتاب شريف
در آن فیض و لطف نمایان ببین		قرائت نما أختِ قرآن پاك
تجلّای خون شهیدان ببین		صحیفه بود بس کتابي شريف
در آن نعمت پاك سبحان ببین		بود رايت نهضت کربلا
بیا حال زار فقیران ببین		کمك کن به احباب و یار ضعيف
تو ابلیس ملعون گریزان ببین		در این ماه از رحمت کردگار
در آن حکمت و لطف و عر فان ببین		بدان قدر جانم، لبالي قدر
علی میر احرار دوران ببین		بیا شاهد راه پاك نماز
بسی رحمت و لطف و احسان ببین		بیا «باقر» از مرحمتهاي دوست
محمد بیابانی		وفات حضرت خدیجه*
با گریه های کوثر خود گریه می کند		دارد برای همسر خود گریه می کند
او در فراق یاور خود گریه می کند		همسر فقط نبود خدیجه برای او
فردا برای دختر خود گریه می کند		دیروز بر عمویش و حالا به همسرش
آنجا به یاس پرپر خود گریه می کند		روزی که شعله می شود اجر

رسالتش

بروزی که با جراحت پهلوی خود کسی	بر حال و روز شوهر خود گریه می کند
طفلی در امتداد مصیبات کوچه بر	آثار درد مادر خود گریه می کند
یک روز می رسد که زنی بین قتلگاه	بر کشته های بی سر خود گریه کند
وقت نزول آیه سنگین کعب نی	بر پیکر برادر خود گریه می کند
...یا ایها الرسول ببین رأس روی نی	دارد به حال خواهر خود گریه می کند
عباس را بگو که دل زخم دختری	دارد برای معجز خود گریه می کند

مناجات شب قدر چه شب است یا رب امشب که شکسته قلب یاران	جواد محدثی چه شبی که فیض و رحمت، رسد از خدا چو باران
چه شبی که تا سحرگاه، زفرشتگان «الله»	برکات آسمانی، برسد به جان نثاران
شب انس و آشرایی است، شب عاشقان مهدی است	شب وصل هر جدایی است، شب اشک رازداران
شب تشنگان دیدار، شب دیدگان بیدار	شب سینه های سوزان، شب سوگواران سوز
شب قلب های لرزان، شب چشم گریان	شب بندگان خالص، شب راز رستگاران
شب توبه و انابت، شب صدق و معنویت	شب گریه و مناجات، شب شور و شوق یاران
شب نغمه های یارب، شب ذکر «توبه» بر لب	شب گوش دل سپردن، به سرود جویباران
چه بسا که تا سحرگاه، سفر شبانه رفتیم	که مگر نسیم لطفی، بوزد در این بهاران
چه خوش است یا رب امشب، که خطای ما ببخشی	ز کرم کنی نگاهی به جمیع شرمساران
تو خدایی و خطاپوش، تو بزرگ و اهل احسان	گنه از غلام مسکین، کرم از بزرگواران

تو انیس خلوت خسته	دل، تو پناه قلب روزگاران	تو طبیب چاره سازی، تو کریم روزگاران
دل دردمند ما را، تو شفایی و تو درمان	به تو مبتلا و محتاج، نه منم، که صد هزاران	به تو مبتلا و محتاج، نه منم، که صد هزاران
به خدائیت خدایا، به مقام اولیایت	به فرشتگان، رسولان، به خشوع خاکساران	به فرشتگان، رسولان، به خشوع خاکساران
شب دلشکستگان را به سحر رسان،	ز فروغ خود بتابان، به دل امیدواران	ز فروغ خود بتابان، به دل امیدواران
ولادت امام حسن (علیه السلام) ای جان پاک ختم رسل در بدن، حسن!	ماه رخت چراغ هزار انجمن، حسن!	سازگار ماه رخت چراغ هزار انجمن، حسن!
ریحانه محمد و دردانه علی	چارم نفر ز سلسله پنج تن، حسن!	چارم نفر ز سلسله پنج تن، حسن!
جان جهان فدات که سلطان انبیا	پیوسته بوده بر دهن ت بوسه زن حسن!	پیوسته بوده بر دهن ت بوسه زن حسن!
شیرینی کلام من از وصف مدح توست	نقل حدیث آمده نقل دهن، حسن!	نقل حدیث آمده نقل دهن، حسن!
از غنچه دهان تو ریزد گلاب وحی	چونان از زبان پیمبر سخن، حسن!	چونان از زبان پیمبر سخن، حسن!
از آن خدای، نام نهادت حسن که هست	خلق مبارک تو و خویت حسن، حسن!	خلق مبارک تو و خویت حسن، حسن!
بر روی دست فاطمه در لاله زار وحی	رخسار توست برگ گل یاسمن، حسن!	رخسار توست برگ گل یاسمن، حسن!
مدح تو با زبان رسول خدا خوش است	او گوید و از او شنود بوالحسن، حسن!	او گوید و از او شنود بوالحسن، حسن!
صبر تو بر شجاعت تو برتری کند	داری اگر چه بازوی خیرشکن، حسن!	داری اگر چه بازوی خیرشکن، حسن!
کی لایق است تا که در اوصاف چون تویی	گوهر بریزد از دهن هم چو من، حسن!	گوهر بریزد از دهن هم چو من، حسن!
تو آشنای عالمی و از غریب هم	شاه و گدا و پیر و جوان، مرد و زن، حسن!	شاه و گدا و پیر و جوان، مرد و زن، حسن!
***** آینه جمال محمد تویی تویی	بالله کریم آل محمد تویی تویی	بالله کریم آل محمد تویی تویی

آقای من ! چه قدر شبیه پیمبری	بر روی دست فاطمه قرآن حیدری
نامت بود حسن ولی از حُسن برتری	زیبایی از بهشتِ جمال تو گشته سبز
الحق که با جمال حسن حُسن پروری	جان تمام حُسن فروشان فدات باد
مولای من ! تو یوسف زهرای اطهری	یعقوب گشته محو تماشا و گویدت
زیرا تو خود ولیِ خداوند اکبری	واجب بود اطاعت تو در قیام و صلح
حتی تو بر حسین، امامی و رهبری	در دست توست تیغ قیام و کلید صبر
در صبر، مصطفایی و در جنگ، حیدری	در زهد و عصمت و شرف و قدر، فاطمه
باور نمی کنند که تو فوق باوری	قدر تو را که هست وطن شهر غربت
سر تا به پای، کوثر و فرزند کوثری	خیر کثیر در نفس توست یا حسن
الحق که آن یگانه صدف را تو گوهری	دریای نور ختم رسل ! فاطمه صدف!
سوگند می خورم تو رسول مکرری	جان حسین و هست علی قلب فاطمه

خلق و مرام و منطق و خویت محمد است	تنها نه چشم و ابرو و رویت محمد است
انگار پشت پنجره های بقیع توست	دل را هماره ح ال و هوای بقیع توست
ملک وجود، صحن و سرای بقیع توست	دور بقیع تو ز چه دیوار می کشند
گویی نسیم روح فزای بقیع توست	شیعه نفس که می کشد از عمق جان خود
آن دل شکسته‌ای که گدای بقیع توست	بر پادشاهی دو جهان ناز می کند
در هر دل شکسته بنای بقیع توست	غم نیست گر بنای مزارت خراب شد

ما را اگر صفاست صفای بقیع توست	در مروه و صفا همه گفتیم یا حسن
جبریل، سرشکسته پای بقیع توست	ما کیستیم تا به حریم تو رو نهیم
صد باغ خُلد کم به جزای بقیع توست	یک خشت از مزار تو را هم نمی‌دهیم
آوای یا حسین، دعای بقیع توست	اذن دخول تربت تو نام فاطمه است
ای خفته در بقیع، کجای بقیع توست؟	بردار سر ز خاک و بگو قبر فاطمه
هر جا رویم حال و هوای بقیع توست	هر شب کبوتر دل ما زائر شماست
«میثم» ز دور قبر تو را بوسه می‌زند	گردون کتاب صبر تو را بوسه می‌زند
غلامرضا سازگار	شب و اشک و علی و چاه شب بود و اشک بود و علی بود و چاه بود
فریاد بی صدا، غم دل بود و آه بود	دیگر پس از شهادت زهرا به چشم او
صبح سفید هم چو دل شب سیاه بود	دانی چرا جبین علی را شکافتند؟
زیرا به چشم کوفه عدالت گناه بود	خونش نصیب دامن محراب کوفه شد
آن رهبری که کعبه بر او زادگاه بود	یک عمر از رعیت خود هم ستم کشید
اشک شبش به غربت روزش گواه بود	دستش برای مردم دنیا نمک نداشت
عدلش به چشم بی نگهان اشتباه بود	هم‌صحبتی نداشت که در نیمه‌های شب
حرفش به چاه بود و نگاهش به ماه بود	مولا پس از شهادت زهرا غریب شد
زهرا نه یار او که بر او یک سپاه بود	وقتی که از محاسن او می‌چکید خون
عباس را به صورت بابا نگاه بود	«میثم!» هزار حیفی که پوشیده شد ز خون
رویی که بهر گمشدگان شمع راه بود	

شهادت امیر المومنین (علیه السلام)
من کویرم لب من تشنه ی باران
علی ست

محمد حسین صفاریان
این لب تشنه ی پر شور، غزلخوان
علی ست

این که گسترده تر از وسعت آفاق
شده است

به یقین سفره ی گسترده ی
دامان علی ست

منّت نان و نمک نیست سر سفره
ی او

پس خوشا آن که در این دنیا
مهمان علی ست

آتش اشکی اگر در غزم شعله ور
است

بی گمان قطره ای از درد فراوان
علی ست

لحظه ای پرتو حسنش ز تجلی دم
زد

که جهان، آینه در آینه حیران علی
ست

کعبه یکبار دهان را به سخن وا
کرده است

تا بدانیم کلید در این خانه علی
ست

از دم صبح ازل نام علی را می
خواند

دل که تا شام ابد دست به دامان
علی ست

شهادت امیر المومنین (علیه السلام)
می رود سمت مسجد کوفه

یوسف رحیمی
با دلی خسته از زمانه ی خود

خسته از کوفیان و بی دردی

غرق اندوه بی کرانه ی خود

می رسد با دل پر آشوبش

مرد غربت ، انیس سجاده

همدم چشمهای بارانیش

می شود چشم خیس سجاده

رنگ دلتنگی شفق دارد

سالها آفتاب چشمهانش

مصحف غربت و غم و درد است

صفحه صفحه کتاب چشمانش

گریه های شبانه ی او را

گونه ی خیس ماه می داند

شرح سی سال بی کسی اش را

دل بی تاب چاه می داند

سر خود را شب پریشانی

می گذارد به دوش نخلستان

می شود سوگوار چشمانش

دیدهای گریه پوش نخلستان

می رود سمت مسجد کوفه

تا که با عشق بی حساب شود

می رود تا محاسن خورشید

بین محراب خون خضاب شود

می رود تا که مستجاب شود	ندبه های شبانه اش حالا
می رود تا خدای خوبها	مرتضی را بگیرد از دنیا
بین محراب اشک و دلتنگی	موسم آخرین سجود آمد
ناگهان مثل صاعقه ، تیغی	بر سر آسمان فرود آمد
سجدهی تیغ و ابروی خورشید	باز شق القمر شده انگار
بین محراب فرق کعبه شکافت	شب مولا سحر شده انگار
شوق پرواز بال و پر می زد	در تپش های چشم کم سوپی
آمد از آسمان به دنبالش	بیقرار شکسته پهلویی
در کنار غروب چشمانش	آه سعی طیب بی معناست
سالها بی قرار رفتن بود	بعد زهرا شکیب بی معناست
راوی سالها پریشانی ست	گیسویی که چنین سپید شده
در دل کوچه های دلتنگی	سالها پیش از این شهید شده
هر گز از یاد او نخواهد رفت	سورهی کوثر و در و دیوار
آتش و تازیانه و سیلی	غنچهی پرپر و در و دیوار
دست او بسته بود اما دید	گل یاسش به یک اشاره شکست
در هجومی کبود و بی پروا	دست و پهلو و گوشواره شکست
رفت و دلخستگان این عالم	در غم غربتش سهیم شدند
و یتیمان شهر دلتنگی	بار دیگر همه یتیم شدند
عید سعی فطر	صائب تبریزی
افسوس که ایام شریف رمضان رفت	سی عید به یک مرتبه از دست جهان رفت
افسوس که سی پاره این ماه	از دست به یکباره چو اوراق خزان رفت
ماه رمضان حافظ این گله بد از گرگ	فریاد که زود از سر این گله شبان رفت
شد زیر و زبر چون صف مژگان صف	شیرازه جمعیت بیداردلان رفت

طاعت

ماهی که شب قدر در او بود نهان رفت	بی قدری ما چون نشود فاش به عالم
از نامه اعمال سیاهی چو دخان رفت	تا آتش جوع رمضان چهره بر افروخت
از بار گنه با قد مانند کمان رفت چون باد سبک آمد و چون کوه گران رفت	با قامت چون تیر در این معرکه آمد برداشت ز دوش همه کس بار گنه را
دیرآمد و زود از نظر آن جان جهان رفت	چو اشک غیوران ز سراپرده مژگان
آنها که به صائب ز وداع رمضان رفت	از رفتن یوسف نرود بر دل یعقوب

- ج. امام حسین(علیه السلام) - یزید بن معاویه
عباسی
7. آیه زیر در توصیف کدامیک از غزوات پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) نازل شده است؟
إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ بِكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ بَلَىٰ إِنْ تَصَبَرُوا وَ تَتَّقُوا
و يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
الف. بدر
ب. احد
ج. خندق
د. بنی المصطلق
8. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «إِبْرَأَكُمْ وَ هَوَلَاءَ ... الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَ اللَّهُ مَا حَقَّقَتِ النَّعَالُ
خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ»
الف. الخلفاء
ب. الزعماء
ج. الرؤساء
د. هیچکدام
9. پطهر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أَلَا إِنَّ كُلَّ مَالٍ وَ مَأْتِرَةٍ وَ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
تَحْتَ قَدَمَيْ هَاتَيْنِ» اشاره به کدامیک از دستاوردهای فتح مکه دارد؟
الف. ایجاد مساوا و اخوه اسلامی
ب. تثبیت فرهنگ بخشش
ج. پایان اندیشه های جاهلی
د. تعهد در اجرای حکم الهی
10. آیه شریفه [فَاتَاهُمُ اللَّهُ نَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ نَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ].... را یکی از آثار
نیکی به پدر و مادر می داند.
الف. کامل شدن بندگی
ب. سعادت دنیا و آخرت
ج. بهشت
د. وفا به پیمان الهی
11. مرحوم طبرسی در تعریف واژه «تبذیر» می نویسد:
الف. تبذیر، پراکندن مال از روی اسراف است.
ب. تبذیر، اسراف مال از روی عمد است.
ج. تبذیر، اسراف مال در انظار عموم است.
د. تبذیر، همان اسراف است.
12. یکی از عقاید مکتب تصوف است.
الف. انبیا برای افراد معمولی برانگیخته نشده اند و وظیفه عموم مردم است که از تعالیم مکتب
تصوف پیروی کنند.
ب. انبیا برای افراد خاص برانگیخته شده اند و وظیفه عموم مردم است که از تعالیم پیروی
کنند.
ج. انبیا برای افراد معمولی برانگیخته شده اند و وظیفه خواص از مردم است که از تعالیم آنان
پیروی کنند.
د. انبیا برای افراد خاص برانگیخته نشده اند و وظیفه خواص از مردم است که از تعالیم مکتب
تصوف پیروی کنند.
13. پیامبر گرامی اسلام می فرماید:
«نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَ صَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَ عَمَلُهُ وَ دَعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ»
الف. مُتَقَبَّلٌ
ب. مَقْبُولٌ
ج. قَبِلَ مِنْهُ
د. مَقْبُولٌ مِنْهُ
14. حکم قرائت قرآن است.
الف. واجب
ب. حرام
ج. مستحب
د. همه موارد
15. کدام جمله صحیح است؟
الف. اجیر می تواند یک ختم قرآن را برای دو نفر انجام دهد؛ زیرا ظاهر از اجاره، انحصار است.
ب. در صورتی که شخصی از دیگری تقاضا کند که تمام یا بخشی از قرآن را تلاوت کند و در مقابل
آن، اجرتی مشخص کرده باشد، لازم نیست دارای تمام شرایط اجاره باشد.
ج. شکی نیست که قرآن مانند سایر اموال، ملک انسان مسلمان قرار نمی گردد و احکام ملکیت
بر آن مترتب نمی شود.
د. در مورد فروش قرآن به کافر، برخی از فقها اشکال فرموده اند، بنابراین احتیاط در ترک آن می
باشد.

پاسخنامه مجله مبلغان شماره 167

15	14	13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
															الف
															ب
															ج

نام: نام خانوادگی: کد یا شماره پرونده:

آدرس:

.....
.....
.....
.....
.....

بسمه تعالی

قابل توجه مبلغان، فضلاء و محققان ارجمند

برای پیوستن به جمع مشترکان «مبلغان» توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱. واریز حق اشتراک، به حساب ۱۵۶۳۵۱۳۸۲۵ بانک تجارت، شعبه ۱۵۶۳۰ (مدرسه فیضیه قم)، به نام آقایان محمد حسن حاج حسینی، جواد محمد حسینی و جواد اسماعیلی (مجله مبلغان) مبلغ اشتراک برای یک سال (۱۲ شماره) ۳۶/۰۰۰ تومان و برای شش ماه (۶ شماره) ۱۸/۰۰۰ تومان می باشد. در صورت بالا رفتن قیمت مجله، ارسال آن بر مبنای قیمت جدید خواهد بود.

۲. تکمیل برگه درخواست اشتراک (پشت همین برگه)

۳. ارسال برگه اشتراک همراه با فیش بانکی مربوط به واریز حق اشتراک.

اشتراک، بهترین راه دسترسی به «مبلغان» است.

توجه:

۱. ارسال درخواست اشتراک، نیاز به هزینه پستی ندارد. پس از تکمیل فرم، آن را

تا کرده و پس از چسپاندن، داخل صندوق پست قرار دهید.

۲. جهت اطلاع بیشتر با ما تماس بگیرید. تلفن: ۰۲۵۱ - ۳۲۹۳۳۱۹۰

با ارائه نظرات سازنده خود، ما را جهت رشد و بالندگی مجله یاری دهید.

نشانی فرستنده:

.....
.....
.....

تلفن: کد پستی: صندوق پستی:

اینجانب: مبلغ: ریال

طی فیش شماره: از طریق بانک:

شعبه: دارای کد: در تاریخ: / / ۱۳ برای

دریافت مجله از شماره: به تعداد هر شماره: نسخه ارسال داشتم.

از این قسمت تا بزنید

نیاز به الصاق
تمبر ندارد

پست جواب قبول

هزینه پستی بر اساس قرارداد ۳۷۱۸۴/۱۹ پرداخت شد.

گیرنده:

قم: صندوق پستی: ۸۶۸-۳۷۱۸۵

معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزههای علمیه

ماهنامه مبلغان

از این قسمت تا بزنید لطفاً با چسب بچسبانید